

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۶۳۴۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

تجدید فکری و فرهنگ جدید

کتاب

مؤلف

مترجم

۱۶۳۴۵

شماره قفسه



جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۲۶۵۹

۱۶۳۴۵

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

تجدید در مکتب و فقه



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۱۶۳۴۵

شماره قفسه

مترجم

مؤلف

کتاب

- ۱
- ۱
- ۲
- ۳
- ۳
- ۵
- ۶
- ۸
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶
- ۱۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

تجدید در نظم و نثر

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

۱۶۳۴۵



جمهوری مآلای ایران

مصادره بیت کتاب

۲۶۵۲

کتابخانه

کتابخانه



و در کربسایز فرزندند و در کربسایز فرزندند و در کربسایز فرزندند و در کربسایز فرزندند
 را چون نهند تا نخل لبه پرت یه او را آب غبار خاوند است و این غبار نخل
 فرزند سارنگ می باشد پرت یه او در فرط طوار و عطفی با آب شسته پس به علی الخیر
 اگر نخل باشد محلول در آب است اگر نخل هواور و نخلی او را تغییر میدهد این
 سر کبک است از یک انوم آه و انوم یه اما سر کور یه او در فر با بخار یه او در
 آهیم در است می نهند و خواص این یه او شسته است به پرت یه او خنک و این پرت
 است از یک انوم آه و انوم یه او این یه او هیچ فایده ندارد اما پرت یه او
 در را بخت نافع خنک از پرت یه او شسته است به پرت یه او خنک و این پرت
 مو یک سر کور بر سر او جو آورده که طراز خنک و خواص و استعمال اینها مثل یه او
 می باشد و از کربسایز پرت یه او یک سر کور و یک سر کور را در جو یه او
 که فاعده خنک پرت یه او را این است که براده آهیم را در آب سرد بر و کور
 منعمه و با هرات قوام آورده با انگلیس برده در در او به بند و از سرد شدن آن
 رفیق پرت یه او در کربسایز پرت یه او شسته است به پرت یه او خنک و این پرت
 در آب در عرق محلول می باشد و طبع او عطفی است و هواور را بخار می کند و اند
 سر کبک است از یک انوم آه و انوم یه او کور را در آب سرد بر و کور را در آب سرد
 سر کور کسبند و را آب سرد بر و کور یک قوام آورده و در کربسایز پرت یه او

بدست می آید و این کرکسها فرزند شفاف میباشند مرکب صفت از انوم آینه
 دست انوم کلور تا بحال هیچ فایده در آنها دیده نشده است بسیار نرم با آ
 آینه ترکیب شده یک سیاه نوز بوجود می آید که از باب رنگ نیک شفاف
 از بر این فایده فایده کل دارد و قاعده ساختن این سیاه نوز اینست که یک
 از سیاه نوز و سیاه محلول را در سلفات و فر محلول میریزند بمحض اینکه این مخلوط
 یکدیگر کشند یک در آن آب سرد ریخته بهم میرسد و این صفت مرکب سیاه نوز در
 بعضی نوز در مرکب صفت از یک انوم آینه و انوم سیاه نوز هم اطلاق می آید
 بر این فایده نوز به خود نوز فصل در قلع قلع در دنیا یافت می شود مگر در حالت
 اکسید سولفور لیکن در حالت اکسید نوز بهم میرسد معادن قلع یک
 همین در چند و ستان در آینه در انگلیس را سیاه نوز است مرشد معادن
 قلع را با میدهند معدن اکسید است قاعده پودر آورده قلع از این معدن
 این است که بجهت جدا نمودن گوگردیکه در اغلب معدن قلع یافت می شود
 او را در حرارت قمر زنگاه میدارند بعد از آن او را با غل مخلوط نموده
 بوسه ریخته با حرارت آب می نمایند همین قلع که از معدن او در خالص
 و در قلعها سایر مالک همین قدر از آن آمیز و منکار یافت می شود
 و برای قلع نوز یک بقعه است شدت ال ابل و دو کتید می باشد و قدر کمی

تناسبت

تناسبت نوز او کمتر از سرب است او را می توان کج نموده بدو اینک بشکند و در وقت
 کج نمودن یک صدای از او ظاهر شود که بزبان فرانسه گریل دیت می نامند وزن
 مخصوص او صفت عدد نام می ۹ و ۲ رجه می باشد در حقیقت او از ده و چهار
 رقیق تر شده و بهیچ حرارتی بدون مجاورت هوا بخار نمی دهد و هوا با خشک بلکه
 نرم بسیار کم از در قلع نوز به لیکن با مداومت بر حرارت بر سخت اکسید شود قلع
 آب را تجزیه نمی کند و اندک حرارت قمر زود آن وقت اکسید شود و حرارت متعین
 بجای آن یک اکسید آب را تجزیه می کند و اکسید شده با اکسید یک نوز بوجود می آید
 قلع با این ترکیب شده که اکسید یک اکسید بوجود می آید که هیچ فایده ندارد
 و از ترکیب قلع با گوگرد هم سولفور بوجود می آید یک از آنها پرت سولفور است
 که بجهت خنثی او باید به جز قلع و جز گوگرد با هم مخلوط نموده آب نمایند
 سولفور عبارتست از یک نوز که مرکب است از یک انوم آینه و یک انوم سولفور
 و یک دیگر نوز که سولفور است که او را باب نمون سفت از سرب سولفور
 و یک سفت گوگرد بدست می آورند و این عبارتست سیاه نوز رنگ آینه
 مرکب است از انوم قلع دست انوم سولفور و آخر سولفور است که از باب
 شباهت رنگ او قاعده ساختن این سولفور اینست که بمقدار
 مساوی سرب سولفور و تن گوگرد و تن در مخلوط نموده آب نمایند از
 این عمل صبر و حوصله باید کرد که در وقت از نوز رنگ که در دست است

کلوریک و مبت چهار خیزه رسیدن یک ۴ غلط نمف مروت نند تا اینکه
 این رقم غلط عمل شد و به از آن او ۴ در یک بونه طه رسید بر خیزه
 خیزه نگاه میداند اینجای رسید جسم است بقیه شیرم تواند در یک
 بجه اما در یکان مبراشد این امید در حرارت فرزند رسیدن بخیزه
 یک در در مقام در زن غلط اب سر طول غلط و این مرکب است و این
 از سنگ و پنج اتم رسیدن است این امید زیاده است یک غلط کند و
 میکند از برای کشتن یک اتم این امید به قاعده ندارد از سنگ یک
 اید زن هم از اینت زیاده دارد و با اول جسم بخار به وجود می آید
 که اینطور اید زن یا که زیاده در زن استعمال می نمایند از برای کشتن او
 بقدر رسد و از در و از سنگ غلط نمف در آتش میگذارد و در زن
 از این غلط می آید اید و کلوریک بریزند از این غلط بخار است و
 اید زن نهاده می شود و در زیر پیکرش که مقبره فرج است و در کوفه
 این بخار بریزند تا یک بو غلط در زن مخصوص اید ۲۶۹۵ مبراشد
 حرارت یک شمع که نیست از برای بخار خیزه کردن او این بخار را می کشد و
 در کرات از یک اید از غلط و سه کلمه اید زن از یک
 از سنگ با کولاج سولفور بود و کولاج و در آنها که می کشد و در
 مرغابی

مرغابی یک از آنها پرت سولفور است یعنی زنج که طبع او سیاه است و در
 سنگ نیز باشد و قاعده سختی معنی او اینست که کولر را با اید اید
 زیاده با حرارت فریق میگذارد از این غلط جسم در حقیقت فرزند بخیزه اگر
 جوهر از این پرت سولفور یک جزو نوزده و نه جزو که در انحطاط نمایند یک
 شعله از او ظاهر شود شدت روشن می دهد که آتش مندر است مانند
 است از یک اتم از سنگ یک اتم کولر که کولر و دیگر زنج کولر سولفور است که
 طبع آن غلط نیست و لیکن کولر از پرت سولفور و غلط با پرت سولفور
 و قاعده سختی او اینست که قدرانی اید سینور را در اید اید
 کلوریک غلط و در آن فریق بقدرانی بخار اید اید و سولفور یک
 میرسانند تا یک در در وجود پیدا از این غلط یک بخار وجود آید از
 خوشتر یک که غیر محلول است در اید تا اید یک اید و در بخار می کشد
 اگر این بخار را در بونه در بسته گرم نمایند فریق شد بخار می کشد و در
 آن بونه باز باشد تا یک غلط آید که رنگ تر شود این سولفور که است
 از او اتم از سنگ و سه اتم کولر که در این سولفور زنج را یک اید و غلط
 با آهک کرده بجهت زایل نمف نه و استعمال نمایند از سنگ کلور و
 بروم و یوه هم تواند تر کبشت و چند کولر او در بروم و یوه او و جوهر
 آورد که هیچ یک از آنها فایده ندارند و سولید و نند و هم و نند و نند

از قیاسید و لغو یکید و اسید یکید و اسید یکید و اسید یکید اگر چه در حالت
جوش باشد باز بهجت کرد و مرا غلظت از آن شد که و اسید اید و دغلو یکید از اصل
نمونه یکید فلور در وجه آورد و اسید تا رخا که و نمک را و را با و کرمات با جوی
در نفع و در ترکیبات کرم با اسید این ترکیبات است و نفعنا هستند اول یکید
و کرم است که یکید بنا بر این بر علف خوش رنگ که بر نفعنا از نفع در نفع
نامند هر قدر که غلظت از نفعنا باشد رنگین بر او کرم است و نفعنا از نفعنا
مثلا اینکه گفته است یکید نفعنا کرمات و کرمات بهجت آوردند این یکید با نفع
کم قوت در حالت اید و اسید با و اسید است که نفعنا از نفعنا اسید با
خاکی با و دغلات شد و او را و دغلات کرمات میگردانند این یکید
رنگ بر لبها نفعنا و خوش رنگ را اسید و او را را اسید است که او را
بهجت رنگ و نفعنا و نفعنا اسید کرمات نفعنا از نفعنا کرمات و کرم
اسید کرمات کرم با اسید کرمات کرم است که یکید نفعنا از نفعنا کرم
و او را مملکت کرم نفعنا نفعنا و کرم است که نفعنا از نفعنا کرم
چهارت به اسید کرم و یکید و کرم است که کرم نفعنا از نفعنا کرم
از نفعنا کرم و چهار نفعنا کرم است که نفعنا از نفعنا کرم
او این یکید که قدر از کرمات و کرم با و نفعنا از نفعنا اسید کرم
نمونه دغلات کرم نفعنا نفعنا نفعنا از نفعنا اسید کرم

و اما نفعنا کرم در دنیا با نفعنا کرمات کرمات ترکیب نفعنا است
سولفات کرم که در نفعنا از نفعنا کرمات در آنها خشمها است نفعنا است
کرمات نفعنا نفعنا نفعنا کرم که در نفعنا کرمات کرمات کرمات
این کرمات نفعنا نفعنا کرم که در نفعنا کرمات کرمات کرمات
جارات رفیق نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا
جالات کرمات نفعنا نفعنا کرم با اسید آن رنگ شده یک کرم
نفعنا که نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا
آپا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا
اسید آن نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا
نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا
نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا
نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا نفعنا

و در حرارت متعارف بفرز چکش مشتق میگردد لیکن با صد درجه حرارت
 مرقان او را بجاست در فیه و مقنول نمود و زن مخصوص او هفت عدد
 نام می باشد در سید و شصت درجه حرارت بجاست قریق و با حرارت
 زیاد از این بجاست بخار میگردد و زن در هوای بعد از مدت نه روز
 اکسید میگردد با دوا حرارت و حیوانت هوای است تمام اکسید می شود
 حرارت متعارف بفرز بر این دوا تا در حرارت شدید است تا بجا
 میگردد و اندام جمیع اسید را اگر چه آنها را که کم قوت هستند را حد غایب
 اغلب فلزات محلول شده البتة در او و در آن کتب با کبریا یک
 نمید و جوهر آید که بر کتب غایت سفید و طعم به بر غیر محلول و آب
 نشسته محلول در اسید دوا آنها را که جوهر آورده با فایده این اسید
 می تواند خست یک اسید زن را در بر نه رنجته در مینا هوا با حرارت
 آب می کنند زن آب شده اکسیران هوا را جذب نموده در روغن
 جسم سفید یک بر کتب بفرز جوهر آید و در وقت کتب در بجا کبریا
 احداث حرارت و در دوا تا در وقت که در روغن زن یک شعله ای را
 مشاهده میشود آن جسم سفید که اکسید زن می باشد باید بهر کتب

نمونه

به ندرت که جوهر آید بر دانه نشسته زیرا که از زیاده و کمبود
 و فایده دیگر اینست که بقدر زن که بجاست و فایده زن که در کتب
 و زن محلول در آب میزنند تا آنکه یک در دو هم برسانند و این در کتب
 و زن است نشسته و فایده بجاست بر دو نموده اسید کبریا را و فایده
 نمائند بعد از آن کتب کتب دارند اطباء او را بجاست رفع نشسته
 بر خوراندند و این بر کتب است از یک انوم زنک و یک انوم اکسیران بر دو
 زنک یک جوهر او را جوهر آورد و آن جسم است سفید کبریا را کتب
 سوزنهار زن یک طعم فایده و یک زن بر باشد و فایده خف
 او این است که بر او در او را با بود در آب بخت کرم غایب غفریه یک
 حنجره و با او کتب یک جوهر او جوهر آورد که در آب محلول مانده بعد
 آن او را فواید آورده می کنند از کتب این جوهر او کتب است از یک
 انوم زنک و انوم فواید او را بعوضی جوهر او در فواید است
 بر غایب لیکن این جوهر او را کتب از جوهر او در فواید میزند زیرا که این جوهر
 الصخره زن است و در این بر دو هم زنک شده یک بر دو جوهر او را که

هر بابت بنویسید و در رنگ بر باشد و طور خفای و استعمال او هم مثل
 لیمو او در بر باشد و اینست که یک است از یک تو رنگ و او هم بر روی بوی
 با کلور رنگ و یک کلور او و جوهر آورد که از بر سر خفای او باید
 رنگ را در آید و کلور یک خفای بعد از خفای رنگ او را
 جهت بر روی بوی زیاد آید او چون نماند اینست که بوی
 از آن آن جمیع صفت او را در خفای کرده و چون نماند اینست
 باره خفای بوی کلور او در رنگ که با یک یک ساخته اند عبارتست از
 خاک رنگ ملایم در دست با یک طعم فانی و بسیار خفای
 و لکنت اصل این کلور او را جهت بوی آید که بکار میبرد و این
 یک است از یک تو رنگ و او هم کلور او را بسیار آن هم یک
 شد یک بسیار و جوهر آورد که هیچ نماند و در بر بوی بوی
 مزوج شده بسیار خفای جوهر آورد که در خفای نماند اینست که
 است و خفای می یک خفای او را که چهار قسمت مساوی مزوج با یک
 قسمت در بنایه جیب بدست آورد که رنگ او بنی کلور او را
 نیست که مسافر فصل را آید رسید ایم بفرز که از خفای فلزات
 لازمتر

لازمتر و مفید است جهت آن که کار خوانند و صنایع حالت بد
 است که آید نشان خفای است استعمال او بسیار است جمیع صنایع با این
 یا چند یا یک خفای و در اندامه بسیار است و آنست که خفای بوی
 یک ملکیت را از مقدار آید که در آن ملکیت استعمال شود در جمیع ممالک
 که در آن راه آید در دست خفای اند و بواسطه آن راه است خفای بعد از رنگ
 بهیچ شدن زیرا که در در این راه غایت است بلکه زیاده تر است
 طر خفای اغلب بسیار بسیار و بواسطه آنست که در خفای است و این
 و خفای و غیره را از آید در دست خفای و در ممالک خفای و در دست
 از آید که در نماند اینست که در خفای و در نماند که در نماند بسیار
 و عالی از آید و بوی خفای که در نماند و در نماند که در نماند بسیار
 طلا است و آید را خفای زیرا که در طلا لازم دارند آید و در نماند بسیار
 اگر یک است و هم در اینست که اگر یک بافت مسکه اغلب از نباتات و اجزاء معدنی
 از او دارند مثل خفای که در بدنه بسیار است و در نماند خفای آید
 مسکه در معادن آید و بوی یک بافت مسکه یک در حالت خالص
 و دیگر بحالت اکسید و فلز و فلزات و در حالت یک از فلزات و نباتات و

وسیله کات و فولفات و سولفات و غیره یافت می شود معادله آنها
 را به قسمت نموده اند یک از آنها را معده خاک می نامند و آنها را می بینند
 که اسید بر آنند و آن دیگر قسمت آنها را می بینند که از سولفور یا کربنات
 یا سیلیکات مرکب می باشند آنچه را از این معادن مذکور بر زمین آورده
 رند و قاعده بر زمین آورده اند و از معدنی که اسید به آنست که سنگ
 را کوبیده با ذغال مخلوط نموده در یک کوزه مخصوص که حرارت زیاد را
 می رساند می زنند و ذغال را که در آن قرار می گیرد به آتش از حرارت
 زیاد و قوی میگرد و قاعده جدیدی می شود که آن را دیگر قسمت می کنند
 قاعده است تفاوتی که با هم دارند این است که باید پیش از این عمل
 اسید کربنیک یا گوگرد آن معدنی را بواسطه حرارت بر زمین نمایند
 آنچه را بنی که یک است باشد را جدا می نمایند چه در آنجا خالص نیست بلکه
 از جسم غایب از قبیل کربن و سیلیسیم و رادیت و غیره است و اینها را
 نموده اولی غیر از نموده او باید جدا کرد و او را نیک بدین با محلول
 هوا و حرارت فرستاده نگاه دارند این حرارت کربن و سیلیسیم و غیره
 خارج دیگر را از او بر زمین آورده از این غیر ناخالصی را از آن جدا می کنند

برینکه

بنوعیکه در زیر چکش هر یک یک لکه او را بخواهند در دست بگیرند و در آن
 خالص بکشد خاکستر را با رنگ و شفاف می باشد و در آن مخصوص است
 عدد نام هر چه حرارت باشد آن را نام آن را می گویند و در آنجا
 باشد آنچه هم یک از فلز است که بسیار محکوم است به سختی است
 او را زده هزار و چهار صد حرارت لازم است آنچه در دنیا کمتر از این در حرارت
 ابتدا می کنند بر زمین شده و در این حالت بسیار توان او را بهتر می کنند
 نموده و پس با هم داغ می کنند و بدین معنی طبع او را جدا می کنند و در
 حرارت متغایر هیچ اثری در او نیست و اگر در آنجا هیچ قدر که آن را گرم می کنند
 بر زمین او را اسید می زنند و در حرارت فرستاده تمام بر زمین او را اسید
 می زنند و آن را کوبیده و در قاعده است و در این حالت را به نام اسید می کنند
 فرستاده که رنگ می نمایند آنچه در حرارت متغایر و باید و یک اسید است
 جزیه می کنند اسید را معده که به نام آن است را جدا می کنند و آن را
 بوجه آورده و لیکن شدت آن اسید را با سبزه در او کمتر است آنچه را با غلبه
 از فلزات الباقی بر جوهر او چندین قسم چند و شکله هم می رسد و جمیع اینها
 مخلوط اند با هم و بر مختلف کربن و سیلیسیم و سولفور و غیره تا آنکه اجزای

کسکه خشک را شش خشک اند و شرف زمین بوند و امر فرنگین
 از آنها طرز شقی خشک را آمیخته و قاعده شقی او اینست که
 شسته با آهنگ را با عصاره غل در یک صندوق از آهنگ نهاده باید
 او را در حرارت بسیار بید بکشد پس در نه خشک بکشد و از آهنگ
 نرم است در نه خشک او شست عدد نام است که آهنگ را از آهنگ و کشته
 از او کشته است و حرارت بکشد و شسته و اگر او را در حرارت
 نماند خشک و مراند و شست شقی مراند و شسته خشک را در شقی
 در آن اندازند از این هر دو سر به انوهار خشک یک بید بکشد
 که هم خشک و هم شقی بکشد و این عصاره آب داغ آهنگ مراند و
 خشک در ۸۰ درجه حرارت در شقی شقی اسید باز که آهنگ را حل
 مراند و خشک را هم حل می تواند کرد و خشک بهینه یک یا دو صدی بر
 فصل در کلبات آهنگ با اسید آهنگ بکشد و در مختلف اسید به
 شد چند اسید و یک اسید بوجه مرآورد و یک از آنها است اسید
 که از بر شقی او باید بکشد و از اسید و تا به محلول در سلفات
 و در محلول شقی تا اینکه یک در دهیم بر نه این بر کلبات بر کلبات
 و بدات

و بدات می باشد و خواست این را در که بجهت مجاورت با هوا است
 اکسید هوا را جذب نموده بر اسید شقی که محال است خشک باشد
 بدو تا اینکه بر اسید اینها بدات همچنان که بوجه آمد عصاره
 سفید لیکن شقی بجهت مجاورت با هوا بر یک و بعد از آن مر
 در در یک مر شقی این بر یک بکشد از باز با اسید در روز است که اسید
 به شقی یک بوجه مرآورد و در کلبات است از یک انوم آهنگ و یک انوم اسید
 یک دیگر از کلبات اسید است و این به شقی مرآورد که در سبزه مرآورد
 در دنیا است و علی الاطلاق مرآورد شقی و از بر شقی او باید
 آهنگ را در اسید نیز یک حل نماید و بعد از آن آن مخلوط را بچون بند بکشد
 خشک شقی آن عصاره که مرآورد و کلبات مرآورد و این مرآورد از او
 فروخته انوم اسید و یک دیگر از کلبات مرآورد و این اسید که در قوس
 بجهت آهنگ با مجاورت با هوا بجهت مرآورد و این به شقی مرآورد و قوس
 مرآورد از جذب بکشد و این به شقی اسید است که مرآورد از یک انوم مرآورد
 اسید انوم بر یک بکشد و این اسید است که او را به شقی مرآورد و سلفات

[illegible][illegible]

در مفقود چاه در جبهه حرارت رقیق می شود و در حرارت یخیدگی زنده
 اکیرن و هوای چاه اثر در او ندارد و در جبهه حاره در کما تا جالی نشسته اند
 مگر کسب از طلایه از آنها پروکسید که در حالت پانی غبارست
 نیز در حالت ایدرات پوستیر بر رنگ در دو دست چاه در جبهه حرارت
 طلایه و اکیرن تجزیه می شود و در روشنه همین اثر را در این کسب دارد
 این کسب خالصتر دارد که با کسب دوم با کسب می تواند ترکیب شود یا کسب
 اورت وجود دارد و این ترکیب از جبهه اتم طلایه و یک اتم اکیرن
 و طریق ساختن این کسب این یک سلوبان از چاسی با سود را در یک
 سلوبان پیرت کلو را در جبهه تجزیه یک در در و در آنها هم میرسد که نیست
 مگر پیرت کسب و رودیکر بر کسب که در حالت پانی غبارست
 و در حالت ایدرات زرد و قرمز رنگ یک یک علم غرض فلز حرارت
 بر و در تجزیه می شود و در محلول در آب است خاصیت این کسب اینست
 که دیادتر عمل کسب و می کند یعنی با کسب اورتان وجود دارد و او را

کیم

کیم نمودل یک سلوبان تر کلو در دو با منی بر زنده است مراد و مرکب
 از جبهه اتم اورتان و اکیرن از ترکیب طلایه با کلو در سلوبان جبهه تر است و در یک
 سلوبان جوشی از کلو را در در جبهه را باید بدو سلوبان یک رس نه یک پیرت و او
 هم میرسد این رنگ نیست مگر پیرت سلوبان و در یک است از جبهه اتم طلایه و یک اتم اکیرن
 و اگر همین عمل را در سلوبان سرد کلو را کلو را در برساند و در او با کلو در و در جبهه
 غبارست زرد بر رنگ ترکیب است از جبهه اتم طلایه و یک اتم اکیرن و در جبهه یک
 ترکیب از جبهه اتم اکیرن که می تواند زنده طلایه با کلو در و جبهه اتم طلایه
 در کسب ایدرات و ایدرات یک جبهه و اتم اورتان با یک بر اورت کلو در و جبهه اتم اکیرن
 با یک بر اورت کلو در و اتم است که جبهه است که سنانیز زرد و قرمز غیر محلول در
 آب که در جبهه طلایه و کلو در تجزیه می شود و این ترکیب است از یک اتم طلایه و یک اتم اکیرن
 اگر کلو در و جبهه طلایه و کلو در یک یک جبهه با و زنده تا آنکه رنگ قرمز باقی
 هم بر باقی بعد از زنده یک جبهه است از زنده سنانیز با یک رنگ قرمز باقی
 که نیست مگر زرد کلو را در و این زرد کلو را در سنانیز و با حرارت تجزیه می شود
 و این مرکب است از یک اتم طلایه و یک اتم کلو را در و کلو در و جبهه اتم اکیرن
 سلوبان که هم در زرد کلو را در و کلو در و کلو در و کلو در و کلو در و کلو در و کلو در
 ترکیب شده از جبهه با و زنده یک کلو را در و کلو در و کلو در و کلو در و کلو در و کلو در

آورده است از این عمل فایده می شود که بهیچ وجه اسید سولفور سبزده فرا
 که یا سوزده و برید را خنثی میگرداند و ایضا مشخص شده و بهیچ
 جزء اسید سولفور سبزده از ده آمپک یا پست جزء پیش رویت
 و قیمت نیم اسید نیرنگ سوزده قیمت بریت یا سبزده جزء سود
 یا دوازده جزء آمپک را یا پست جزء پست را خنثی میگرداند
 این مقدار سوزده قیمت برید و سبزده قیمت سود و دوازده قیمت آمپک
 و پست قیمت پست را می توانند در وقت ترکیب شدن با هم فایده قیمت
 اسید سولفور سبزده یا پست و قیمت نیم اسید نیرنگ سوزده یا یکدیگر
 سولفات یا نیرنگ خنثی بر جو و سوزده یکا و لکان نیمیک میباشند
 و مقدار جزء اسید سولفور سبزده یا پست و قیمت نیم اسید سولفون
 نیمیک میباشند و مقدار اسید سولفور سبزده یا پست و قیمت نیم اسید سولفون

بعد از که فایده از این عمل مشخص نمودن مقدار مشخص از یک اسید مفید
 مختلف از اسید و از برای تعویض نمودن مقدار مشخص از یک اسید
 مقدار مشخص از اسید دیگر لازم است بهر دویم یا پست ترکیب را در حفر
 نمک های از یک جنس را بنامیم اگر یک نمک از این را در یک
 سولفان سولفات و کربنات بگذارند بعد از مدتی میباشند

در دوران این را یک پاره از این خط نموده است و در آن سه سال یک
 قدر با سولفات و فوسفور بود که از این عمل مشخص نموده اند که یک
 جزء اکسیر از آن که با چهار جزء مس سولفات و یک جزء ترکیب بهر جهت
 و نیم این ترکیب شده یک پرتکیند بوجود آورده که پنج جزء اکسیر
 سولفات و یک پرتکیند نموده یک سولفات و فوسفور بهر جهت
 انداخته مشخص شود پنج قسمت از اکسیر سولفات یک مقدار در تحقیق
 این و مس لازم دارد و یک پرتکیند نموده که یک پرتکیند
 در آن بهم میرسد بدون تفاوت یعنی آن یک جزء اکسیر یک در
 چهار جزء مس در حالت یک اکسیر و پنج قسمت اکسیر سولفات
 یک سولفات مس و یک پرتکیند بوجود آورده بهر جهت و نیم این را
 جذب نموده یک اکسیر بوجود آورده در با همان پنج جزء اکسیر سولفات
 ترکیب شده سولفات و فوسفور موجود نموده است و چون با یک پرتکیند
 نموده اند مشخص نموده اند و دیده اند که همین حالت را دارند مثلاً دیده اند
 که یک جزء از یک اکسیر یک پرتکیند و در آن یک یک فوسفور یک

از

مقدار این را یک پرتکیند لازم دارد که مقدار کبریت آن بدون تفاوت بهر جهت
 قاعده فوسفور و اکسیر و او را اندر یک پرتکیند بهر جهت یک نسبت به اختلاف در
 میان مقدار یک اکسیر به مقدار کبریت یک اکسیر با یک پرتکیند ترکیب
 برشته با این مقدار کبریت در هر جهت یک پرتکیند که با هر جزء قسمت یک
 سولفات یک سولفات و فوسفور یک پرتکیند و در هر جهت یک
 مشخص که در هر جهت یک سولفات و فوسفور یک سولفات و فوسفور
 اکسیر سولفات یک پرتکیند با یک پرتکیند از هر یک اکسیر یک پرتکیند
 مقدار کبریت آن فوسفور یک پرتکیند و چهار جزء مس و در هر جهت
 اکسیر یک پرتکیند چهار جزء قسمت و یک پرتکیند و در هر جهت یک پرتکیند
 اکسیر یک پرتکیند و یک پرتکیند و یک پرتکیند و یک پرتکیند و یک پرتکیند
 شدن یک اکسیر یک پرتکیند و یک پرتکیند و یک پرتکیند و یک پرتکیند
 اکسیر اینها از همین قاعده از برای اکسیر یک پرتکیند و یک پرتکیند
 قرار می که اگر از برای فوسفور یک پرتکیند مقدار سولفات یک اکسیر یک پرتکیند
 مخصوص از یک اکسیر که یک پرتکیند کبریت و یک پرتکیند لازم به نصف همان مقدار
 در یک اکسیر فوسفور از آن اکسیر لازم خواهد بود و در ضد و مقدار آن
 اکسیر را باید به یک پرتکیند و در هر جهت یک پرتکیند همان قدر یک اکسیر و
 یک پرتکیند یک پرتکیند که اگر یک پرتکیند و یک پرتکیند و در هر جهت یک پرتکیند

چهارم کسید اگر آن موله جذب نموده و حالت پاکسید شود مقدار اکسید شدن آن مولا
بهمی رساند آن تک تک با یکدیگر مثل چغندر آن مقدار که آن اکسید شده نیز از یک کسید
خفتر نماید که باقیست از آن بسیار از اکسید مغز نیست خفتر شدن اکسید را مانند از
تجربهار بر مقدار غیر از یک کسید که در دست است که در یک کسید غیر از یک کسید اند
کسید خفتر می شود که از فراوانیست که در کور شد و بجهت متخلف شدن آن کسید که در آن
نمیباشد میسر که در میان اکسید آن اکسید با اکسید آن اکسید با یکدیگر خفتر مثال غیر است
و با اکسید کور از این فراوانیست که در تجربیه برافانی بر میانیه که در وقت از نسبت و با
اکسید کور مرکب شد از پنجاه و هفت جز و نشتن صدین قیمت اکسید مرکب
و ۲۰ و جز و دو و چهار صدین پاکسید و کور مرکب که با جد قیمت اکسید مرکب
باقاعده تناسب حل این شده می شود آنقدر از بر این میگویم که اگر پنجاه و هفت
جز و نشتن صدین اکسید مرکب چهار و دو و چهار صدین پاکسید و کور
میخواهد صد خفست چه قدر اکسید خواهد داشت برای این عدد ۷۰ و جز و دو
چهار و دو نیم شد حاصل باید دانست که چه قدر اکسید را این عدد ۷۰
جز و اکسید و کور مرکب می شود و تجربه با آنکه است که در صد جز از این پاکسید
اکسید و کور مرکب و دو نیم جز می شود و صدین صدین مس است جز و دو
هفده صدین اکسید را وقت سر از آنرا باید گفت که اگر در صد جز از این
پاکسید و کور مرکب جز و هفده صدین اکسید را دارد و مقدار صد جز

109

در چهاردهمی که صد خرد از اسید نیک را خشن نیک و از خرد قدر اکیران خواهی داشت
از این عشر شخصی کند چهارده خرد داشت و همین اکیران دارد بنا بر این چهارده خرد
و هشت و همین مقدار اکیران ثبت که هفت خرد و چهارده همین اکیران ثبت می شود
بعد از آنها به پنجم که صد قسمت اسید نیک چه قدر اکیران دارد و این پنج به نهم
که هر یک که شش هفت و هشتاد پنج خرد اسید نیک یک کشت از با صد خرد اکیران و هشت
و هشتاد پنج خرد میزان قاعده مناسب شخصی که هر یک که صد خرد اسید نیک هفت و
چهار خرد و هفت صد میان اکیران دارد و لهذا اکیران یک اسید که صد قسمت از اسید
نیک را خشن نیک و از نشتن اکیران صد قسمت اسید نیک مثل نشت چهارده
خرد و هشت و همین و هفت و چهار و هفت صد میان بر باشد و بعد از که و از این هفت و هشت
شماره که نشت اینها بیکدیگر مثل نشت یک صفت به پنج اگر این عدد را و هشت و هشت
نیم بنمایند حاصل در این خواهد داشت بعضی مقدار اکیران اسید نیک اکیران اسید
نشت یک یک در از بر رویت و از رویت و دو به یک برکات و دو لطف و سلطنت
تلقیه در سه یک و از رویت و از رویت و سلطنت و سلطنت و کثرت و کثرت
الکانات و سلطنت و چهار به یک و از نشت و از نشت و پنج به یک و از نشت
یودات و از رویت و سلطنت و سلطنت و سلطنت و سلطنت و سلطنت و سلطنت و سلطنت
و فیکه در سه یک و از رویت و از رویت و سلطنت و سلطنت و سلطنت و سلطنت و سلطنت
اکیران اسید آنها پنج مقدار اکیران اسید را از آنها هفت در یک انوم اسید

و همین اکثرین یافت می شود و در وقت که چقدر اکثرین یافت خواهد شد مناسب
 مشخص می کند که در وقت که به دست می آید و شش بعد همین اکثرین مرقوم
 بنا بر این حد وقت که مرکب است از دست می آید و شش بعد همین اکثرین
 و مضاعف و چهار وقت که در چهار حد همین کو و بوم مسکنه یا این است که بعد از این
 یکسان است بلکه اگر یک چنین در یک باب یک باز به جمیع السید و مرکب است جمیع
 بر تو این وقت مثلث است که در این وقت و بوم ناس را بدین از جنس سولفات
 و این که حد وقت از سولفات و باریت مرکب است از سولفات و باریت و در وقت همین
 السید و وقت پنج جز و وقت سه حد همین باز از قاعده تناسب است که از برای
 خنثی نمودن حد وقت السید و سولفات یک حد و دو جز و دو وقت و پنج حد همین باریت که در این
 و این بدانیم که حد وقت از سولفات و بوم ناس مرکب است از چهار جز و دو وقت و پنج
 حد همین السید و پنج جز و چهار حد و همین باز از قاعده تناسب فهمیده اند که اگر یک
 خنثی نمودن حد جز السید و سولفات یک حد و سه جز و چهار وقت و پنج حد همین بوم ناس را
 از این از جمله ترکیبات باریت نترات و باریت و باریت را بر سید را بر زیر که این ترکیبات
 همان السید را دارد که جز آن یک است که خواهم ترکیب است بدانیم و فهمیده اند که حد
 قیمت نترات و باریت مرکب است از چهار یک جز و دو جز و شش حد همین از السید
 پنج جز و شش جز و وقت و چهار حد همین باز از قاعده تناسب مشخص می کند
 که حد وقت السید ترکیب حد و چهار یک است و مضاعف و شش حد همین باریت

حدین

حدین ناس را بدین از برای خنثی نمودن حد وقت السید ترکیب حد و چهار وقت و شش
 حد همین باریت لازم است بنا بر این از برای خنثی نمودن حد وقت السید و سولفات
 یک حد را باریت و یک حد را بوم ناس مثل مقدار باریت و یک حد بوم ناس است
 که حد وقت السید ترکیب از شش جز و دو وقت و پنج حد همین که در مقدار این
 به حد جز السید ترکیب شش جز و وقت و پنج حد و همین مراد بعد از این
 خنثی مقدار بوم ناس که با حد وقت السید ترکیب یک کل خنثی و همین از برای قاعده
 تناسب که از شش جز مقدار السید ترکیب و بوم ناس که در حد وقت نترات و بوم
 یافت می شود بلکه منقسم شده اند بطبقه چنین نوعی و طبقه چنین است با سید را
 نوع آنها است به باز ناس مثل اجماع مشخص کرد و همین بوم ناس سولفات است و این
 که بوم ناس و همین باریت نوع آنها می کند که این بوم ناس و همین و همین و همین
 که سولفات و فرو نترات و بوم ناس چنین نوع آنها فهمیده و منقسم و در خواص
 طاهر الملاح جمیع کما می کنند اند که در خواص و اما ناس و اما ناس که در این
 می باشد جمیع که سید را ناس ناس و در این خصوص جمیع آنها زیاده تر از آن است
 و سیکینه آنها موافق است به باز آنها است رنگ و قوه انقباض آنها مختلف اند و
 آنها اغلب سببه به باز آنها است مثلاً کما سببه سببه و کما سببه سببه و همین
 از آنها بوند از اند که چند کما اما ناس که از زیاده باز بوم اما ناس دارند
 خواص بطین الملاح محاررات بعضی از کما محاررات بدو این که جزیه شوند و مضاعف

مست که از مجاورت هوا طربت او را جذب بخود رقیق میکند و آن گنگ را
گنگ و لیکان میگویند و بر خلاف بعضی دیگر هستند که با مجاورت هوا طربت خود را
بها و او در ترکیب با برشته و این گنگ را گنگ افورسان می نامند و بعضی دیگر
هستند که هوا هیچ اثری در آنها نمیکنند از اکثر گنگ بعضی از گنگها که ترکیب از آید
با اکسید که از رجه اکسید بسیار را نداشته باشند اکسید را جذب نمی نمایند
چون گنگها لیکه اکسیدشان در آخر رجه اکسید بسیار نیست و لقیق با رقیقیت
میشوند که حالت لقیق و رقیقیت را میگویند و از جمله گنگها که اکسیدشان در رجه
و رجه نیست گنگها است اکسید با زمین میباشند که حالت بر اکسید میباشند از گنگها
در باقی دیگر رجه بر اکثر که بعضی از فلزات در سلول بسیار گنگ گنگ خشن تر تا حدی
میرود از آنها مطلقا که گنگ با زمین و سیم و سکه بوم در حالت شدید و بدو طربت
اغلب گنگها را تجربه میکنند و از آنها تجربه میکنند و از آنها گنگها اکسید و گنگها اکسید
اکسید آنها را تجربه کرده اند و حالت فلز میباشند اگر در سلول بسیار بعضی از گنگها فلزات
او رقیق را بکند از این فلزات اکثر اکسید را جذب نمی نمایند اکسید را بر رقیق
می نامند فلزات چهار آخر یعنی قشمت هیچ اثری در گنگها فلزات او لقیق قشمت
لیکنه گنگها را که از همان چهار آخر یعنی قشمت هستند تجربه کرده اند و با فلزات
گنگ بعضی دیگر وند تا باید که رقیقیت آن فلز از راکسید و اکسید را از
از رقیقیت فلز آن گنگ باشد از این جهت که آنها هم مثل فلز در رقیقیت

در چرخه

درست چرخه را بر رقیقیت میگویند و در این جهت بسیار مثل اکسید گنگها قشمت را از
آن فلز قشمت میگویند که جای فلز دیگر بر رقیقیت و رقیقیت فلز آن گنگ تغییر نمی کند
لیکن اگر آن گنگ فلزات مدید و فلز آن سلول بسیار گنگ باشد فلز آن گنگ از فلز
آنچه باید بر رقیقیت خود میگویند و بعضی این است که آن فلز بر رقیقیت در آن فلز
در سلول بسیار گنگ که ازده اند احاطه نموده مجاورت رقیق را از او مانع نمی نمایند
از این جهت که بعضی از گنگها ترکیب در رقیقیت که باعث تجربه فلز آن گنگ میگرد
و این حالت در گنگها بسیار است که در رقیقیت با فلزات با فلزات با فلزات با فلزات
میرسد غریب تر بر گنگها بسیار فلزات است که از فلزات گنگ میباشند از رقیق
لیکن سلول بسیار است و بهر دست میباشند و این را رقیقیت سا تورن می نامند از رقیق
درست کردن اینها در رقیقیت و اینها رقیقیت است و بهر دست میباشند و اینها رقیقیت
و این آن رقیقیت با فلزات گنگ مقبول است و گنگها رقیقیت را در آن رقیقیت میباشند
و بعضی از آن مقبول است و رقیقیت را در رقیقیت میباشند و رقیقیت را در آن مقبول است
با این رقیقیت را در رقیقیت که بر رقیقیت رقیقیت را در رقیقیت بسیار رقیقیت
میباشند و رقیقیت را در رقیقیت را در رقیقیت را در رقیقیت را در رقیقیت را در رقیقیت
سختی در رقیقیت را در رقیقیت که قدر از رقیقیت بسیار رقیقیت را در رقیقیت
در رقیقیت را در رقیقیت را در رقیقیت را در رقیقیت را در رقیقیت را در رقیقیت
لیکن رقیقیت را در رقیقیت را در رقیقیت را در رقیقیت را در رقیقیت را در رقیقیت

قدر از چو هم بلند تر شود نسبت به خمار و خشت میگرد و اثر اید با درنگها اگر
 اید برادر کن خود همان اید برزید با اثر در آن کن ممکنه مثل اید اید
 سید یک در کن سلجکات و در سر اشرار و با اید اید با کن
 مخلوط میگردند مثل اید سید یک با سیرت و پونا مخلوط بشود با کن
 اید از آنها بوجه می آید اگر آن کن خشن فیه باشد مثل اید سولفوریک
 که سولفات و پونا خشن را کن اید میگرداند و با از آنها کن نیز بوجه می آید
 اگر آن کن با رنگ باشد مثل اید کربونیک با بعضی از کربات با رنگ
 و اگر اید برادر کن برزید که اید و در آن اید باشد با اثر در او میگرد
 یا آن اید یعنی خشن با اید آن کن اگر این نیست آن اید زیاده از
 اید آن کن است یا اگر آن اید یا اید آن کن زیاده تر شود و با اید
 آن کن خنجریه بشود مثل سولفات و با ریت از اید سیریک سولفات و با ریت
 برش سولفات و پیکرید و فربا همین اید سولفات و پیکرید و فربا و در آن
 عمل تغییر در محلول آن بهم نمیرسد لیکن در عمل با خنجریه اید زیاده در سولفات
 و فربا هم میسر قدر از آن اید پیریت تر شود و با آن کن خنجریه میگرد
 در وقتیکه یک اید خاک که در آب رقیق و یک محلول باشد و در آن رقیق بقدر
 از اید برزید که هر یک از آن اید اگر آنها باشند با هم آن اید
 ترکیب شود

ترکیب شود و کن خنجریه بوجه باورند آن اید خنجریه شده با آن اید کن اید
 بوجه بر آورند که اید از این نیست که از آن اید زیاده از این نیست آن دیگر
 باشد با این در این در قریب اید اید یک یک را هر دو گفته بجهت رقیق
 او یک این است که آن اید ثابت تر و بطور المقصود ثابت از اید کن و اگر
 هر دو اید بخار باشند و کم محلول لازم است که مقدار اید زیاده تر از اید کن باشد
 مثلا کربات و سولف اید سیریک در این حالت اند و یک دیگر آن است که اید
 کنند با با از آن کن یک کن غیر محلول با یک محلول بوجه باور و مثلا اید
 سولفوریک سیرت و با ریت را خنجریه میگرداند زیرا که با ریت یک سولفات
 بوجه آورد که غیر محلول است و سیرت است که اید کن غیر محلول یا کم محلول باشد
 و آن اید پیریت کنند با آن وزن یک کن محلول بوجه آورد و مثلا اید
 لفریک بورات و سولف را خنجریه میگرداند زیرا که با سولف یک سولفات و سولف بوجه
 آورد که محلول است و اید بوریک که کم محلول است پیریت تر شود



دپلوم را به اسید کرومیک و اکسیژن دپلوم تجزیه میکردند و بعد از آن قدر از آب
در او میریزند که لغات دپلوم بحالت درو میشو بعد از آن قریق اصرافه
در یک کوزه ریخته قوام آورند و باینکه از دو کوزه قوام آورند اینست
که مو از مال مجاور او نبات را برودند و آن قریق اسید کرومیک که بسیار
دارند و اینک را بسیار یک با قوت میباشند طعم آنهاست ترش و نفیض
میباشند حرارت او را به یکسید و اکسیر تجزیه میکردند و این را اسید ارجح
اسید فلز شده بعد از آنست که این مرکب است در یک اتم گرم و سه
اتم اکسیر از کربن گرم با کوزه دو لیو و بر دم و کلک چند سولفور لیو و بر دم
و کلک در دو لیو محرابه که هیچ فایده ندارد و بعد از بعضی اوقات حرارت
الیه را روحه سازد و بعد در ششون ده اشدت زمانست که این فلز را
شناخته اند در دنیای فلزهاست خالص یا کبریا در یافت میشود
بسیکتر در حالت بر سولفور بعد از محرابه است و از بر این
اوردن این فلز را از معدن سولفور مانند آن معدن را که گوگرد است
بوسه تجزیه با قوام است تا به درانی مخلوط از این معدن را سولفور
بعد از ترش و سولفور است و در ترش و سولفور در سولفور ترش
سوزنی که بسیار ترش و گوگرد را در این سولفور به بردادن آن را در سوزاند
و بعد از آن اکسید ششون با قوامه دارد و داخل مخلوط نموده با قوام

شد به فلز خالص میگردد و انداختن در حوض آب سرد بسیار رقیق
و سهولت می تواند در غبار گردانید و جمع آورنده رفته میباشد و وزن
مخصوص آن ۱۰۴۰۰ این هر باشد و چهار ششاد و در حرارت رقیق میشود هوا
یا کسین نرادر از برافرازد و با دوا حرارت سهولت آید
و یک شعله بسیار روشن از او ظاهر میگردد و اسید سولفوریک در حالت جوش
اشمون را حل نموده با او یک سولفات و اشمون بوجهی آورده این سولفات
غبار است خاکستر زرد رنگ اسید نیتریک با یک قدر آب اشمون را حل
نموده با او یک نیترات و اشمون بوجهی آورده و یکم اگر اسید نیتریک بر دوز را
باشد با او یک غبار سفید بوجهی آورده و این غبار بنیت کمر اسید اشما را
اگر در اشمون را نراند و در کوه اشمون با کسین یک پرت اسید بوجهی
می آید که او را از محلول اشمون با هوا حرارت بدست می آورند و این
پرتیکید غبار است سفید و زرد مخصوص اشمون و در حرارت بر
رقیق و بعد از آن بخار میگردد و غیر محلول است در آب و این مرکب است از
انوم اشمون و در انوم کسین البصار از کسین و اشمون و اسید
بوجهی می آید که هیچکس از آنها اسید اشما را نراند و فاعده اشمون
است که اشمون را در اسید نیتریک بر روز حل نمایند و غبار سفید که از او
بوجهی می آید تکلیبی کنند و این غبار سفید به جمع حرارت آب نموده در
آب حل نموده در اسید نیتریک تا در اسید سولفوریک جوش دهد و در اسید

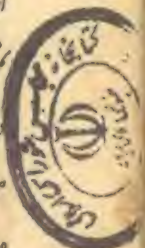
ایدر یک حلقه شده و این مرکب است از انوم اشمون و چهار انوم کسین
و دیگر اسید اشمونیک است که از حل نموده اشمون در اسید ایدر و کلور
و نیتریک و بعد از آن آن رقیق ریختن تا اسید دیگر در دهم نرسد
می آورند و غبار زرد رنگ که از این عمل بوجهی می آید اسید اشمونیک است که
نشسته میگذارد و خشک شود و این اسید شیشه بخواهی اسید اشما را بدست
میرسد است از انوم اشمون و پنج انوم کسین از کسین که در با اشمون
سولفور بوجهی می آید که یکبار از آنها قابل خوردن است و این بر سولفور
است که در بنا جگه که نیم سید بسیار است این بر سولفور طبعی جدا شده
شد و از اجزاء ارضیه جیست خاکستر آبی رنگ که در است
به ترتیب بر کسین سوزن برافراشته و در زیر از اشمون فلز رقیق میشود
با حرارت در حالت اکسید می گردد و این بر سولفور را نراند و حل نموده در
که اشمون فلز را در این سولفور طبعی می بیند که قدر از سولفور در سیک یافت میشود
از بر اجزاء اشمون و سولفور این سولفور در سیک باید یک قسمت سولفور اشمون
در قسمت آبی که مخلوط نموده تا در روز باشند آبی که سولفور در سیک حل
نموده سولفور اشمون خالص می ماند و این مرکب است از انوم اشمون

[illegible][illegible]

تواند با جمیع اشیاء ترکیب شد لیکن در وقت ترکیب شدن قدر از کثیر
 خود را از دست داده در حالت پرت اکسید شود و این مرکب است ترکیب
 از یک اتم سرب با اتم آلومینیم که هرگاه پرت اکسید و بلور برزد در یک
 باهرات ملکی و با مجاورت هوا گرم نماید اگر کثیر هوا را با جذب
 نموده جسمی شود مرکب از اتم آلومینیم یک اتم سرب با اکسید هیدروژن
 تا بجز شفاف که در سیمویم یعنی سرب نماند سرب با شعله بکار رود
 و سلفور و سلیسیم با سرب و با کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن
 و سلفور و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن
 با سرب و سرب و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن
 و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن
 تا اینکه یک در در او بهم میرسد این هم در که در وقت ترکیب شدن
 خوشنما شود و این در وقت ترکیب شدن که با اتم آلومینیم و سرب را به جهت
 شفافیت سرب با اتم آلومینیم ترکیب شده الیایر و سرب و کربن
 رد که یک از آن الیایر با اتم آلومینیم و در فلز است با فلز دیگر همچنانکه در
 فصل قلع مذکور شد و یک دیگر الیایر است که از اینست قلع است و سرب
 و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب
 فلزات خیم فلک از جمله این فلزات است که در فلز است مذکور تمام چوب
 است که

است بجهت اینکه اجسام دیگر را بافت میخورد و هیچ فائده ندارد و فصل در
 چوب و چوب و در وقت ترکیب شدن که شفافیت سرب با اکسید هیدروژن
 تمام میماند و از این بافت او را فلز سیال نامیده اند این فلز
 زحمت زیاد کشیده اند که چوب را در حالت صلبیت ثابت نمایند و در
 چندین حالت یافت میشود اغلب حالت حالص ترکیب جسمی است
 خرد و بزرگ در شفافیت معدن و در حالت اتمیک با فلز سرب ترکیب
 و فلز کربن با دانه سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب
 ترکیب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب
 ترین معدن چوب و سلفور و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن
 یا ترکیب سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب
 چوب را از این معدن سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب
 و سلفور و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب
 نقطه نماند آنکه که در سلفور را چندین چوب را شفافیت سرب و سرب و سرب
 چوب سریع الصعد است و در نقطه سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب
 معدن سلفور و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب و سرب
 که در یک کوره مخصوص ریخته گرم نمایند که در وقت چوب و سرب و سرب
 شده از یک لوله که متعین آن کوره است داخل یک اطاق سرب
 شده بحالت فسیق میگرد و چوب را به یک از این در قسم میزنند

خالص نیست بلکه مخلوط است با یک قدر از سرب یا قلع یا مس و به
 سرب است و از آن جهت که این فلز از او چوبه برنجی یک قطره از
 آن را در روغن کافور حرکت دادند و او در روغن آن کافور اگر از این فلز است
 او بهم برسد آن قطره چوبه یک نباله بهم می رسد و اگر خالص باشد
 و نباله را نخواهد داشت چوبه را بجهت اراضی سبب می شود آن باقی
 از براده آن خالص نماند یا اینکه با این فلز آن چوبه باقی
 او از کور با مداهارت و بخلط می شود با براده آن قطره
 می شود خالص نماند و در حالت آن فلز با کور در کتب شده یک قطره
 چوبه آورده که در کور فایده ماند و چوبه خالص نماند قطره
 می شود چوبه است سفید آبی رنگ و براق بدو نیم طلوع و بونار و
 درجه زیر صفر رقیق می باشد در سبب و شفت درجه چوبه می آید لیکن
 در بخت درجه ابتدا می کند به بخار شدن و در شتاد درجه مقدار
 زیاد از او متصاعد می شود و غده درجه حرارت در نیم خفوف
 او ۵۵ و ۱۳۰ می باشد از تجربه بار صواب که در نزدیک نقطه
 شمال که چهار دست درجه رطوبت داشت چوبه ای که چوبه در حالت
 صلبه سفید تر از حالت رقیق آن می باشد و سنگ است او اندک
 است و می تواند به اکسند کرکسینا بر نشود و مال ابلت و
 تناسبت



و تناسبت او به سرب و قلع است هر قدر نزدیک به سرب قریق
 شد از او میرسد نشاند که او زیاد تر می شود و او مثل صدای
 سرب است چوبه صلبه را هرگاه بجلد بدین نجیب شد جلد را مثل آهن
 می سازند چوبه صلبه یک بخت سپین شمت کمتر از رقیق است
 لند و در آن حالت در نیم خفوف می باشد و غده تمام و مدد و غده
 هر از این میان باشد چوبه آبی را بخوبی می تواند که او سبب یک بخت نام
 چوبه را بعد نماند و او سبب لوفور یک بر روز با مداهارت چوبه را
 مسکند او سبب را در کور یک او را نمی تواند حل کند و حرارت متعادل
 می سازد و او می کند لیکن نزدیک به سرب چوبه او از آن که یک
 میگرداند از رکت چوبه با کسینا که او سبب می آید که یک از آنها
 بهر سبب که یک بخت است سیاه غیر محلول به طلوع و به بود فاعده
 خفوف او این بخت که بقدر از سرب است که سبب می آید و او یک
 سرب است نیز است و هر کور میزند تا یک در در او بهم برسد و
 در بخت که سبب می آید و هر کور او این بخت است از او هم کور و یک آن
 اگر از اطباء او را بجهت ناخوش فانی و دفع که می خوانند و دیگر می آید
 است و فاعده خفوف او این بخت که چوبه را در یک شمت که در سبب

باریک داشته باشد ریخته تا بهت با سر زور در و از آنش ملایمی
که دارند تا اینکه تیرات و مرکور با حرارت ملایم خنجه میگردانند
هر یک از این دو عمل با یکدیگر مرکور دارند و اینجاست که یکدیگر را
زور و زحمت و کام از وقت شتر کنند در تمام شش و زنده باشند
علم و بسیار است هر دو را می کنند با بار بر قوه مکنند و با
آنکه در کتب است از یک اندم مرکور و یک اندم کثرت از یک
که در با جیره هم در سولفور و مرکور است که از آنها برت سولفور است
غبار است بسیار و در او بر و نمودن یک یک مرکور را بسیار
ایر و سولفور یک یک است مرکور از آن در حرارت اندم سولفور را به سولفور
و جیره خنجه میگردانند و آنرا یک است از دو اندم مرکور و یک اندم مرکور
استفاده این هم در طبع شکر و مرکور است و دیگر سولفور است
شکر است که در کتب طبع او در دنیا یافت میشود و صنعت او را هم سولفور
بدست آورد و در طرفین خنجه آوای است که شکر از آنجاست جیره
با پخته است که در مخلوط با حرارت بسیار از این عمل یکدیگر را جیره
مرا به فرزند شکر و این مرکب است از یک اندم مرکور و یک اندم مرکور از او
فات اهل این سولفور را بهت رفع ناخوشی که در سولفور جیره با جیره است
شد چهار بود او را جیره آورد که نام آنها را در خواهم نمود که از آنها است
یو اوست

یو اوست و قاعده خلق او اینست که یک سولفور بسیار یو اوست
سیوم را در یک سولفور تیرات و مرکور با استات مرکور میزند از این
عمل یک در او به هم میرسانند و در یک که با حرارت جیره با حالت بخار میزند
غیر محلول است در آب و در عروق روشن با او را به سولفور و جیره خنجه میگردانند
و این مرکب است از یک اندم جیره و یک اندم جیره و یک اندم جیره و یو اوست
قاعده خلق او اینست که یک سولفور بسیار یو اوست و یو اوست و یک سولفور
با کلور او در مرکور میزند از این عمل یک در او فرزند شکر است که در کتب
یو اوست و حرارت این را دقیق میگردانند غیر محلول است در آب و در عروق
مرکب است از یک اندم مرکور و دو اندم جیره این سولفور را اهل با بهت ناخوشی
زیر و اکل هم فرزند و هم فرزند از یک مرکب بود مرکور و سولفور و جیره
خلق است بر مرکور اینست که بهت و صنعت بر مرکور و سولفور و جیره
جیره را مخلوط نموده و یک نصفه میزنند و این بر مرکور و جیره است که بسیار
بترکب سولفور یک نصفه با طعم غیر محلول در آب و در عروق و این مرکب است از یک اندم
جیره و یک اندم مرکور و یو اوست قاعده خلق او اینست که بهت و صنعت جیره
و صنعت بود را مخلوط نموده و یک نصفه میزنند و این سولفور و این هم مثل سولفور
سولفور که بسیار است و در عروق و در آب که محلول است و غیر محلول
است و در عروق و این مرکب است از یک اندم جیره و یو اوست و مرکور بسیار کای

اوقات اطباء این بر سر و صورت بعضی قیاد و با استعمال مسود و حال موقوف
 و انشد صوره با کور ترکیب شده یک برت کور و در یک به کور و در وجه اول
 و در و اینها بسیار مفیدند برت کور و در یک به کور و در وجه اول
 طعم خراجهت بخت قمر مذکور اینک بخوبی به کور و در وجه اول
 به ترکیب بر سر و صورت و در یک به کور و در وجه اول
 و در یک به کور و در یک به کور و در وجه اول
 خاکه سیاه که کور و در یک به کور و در وجه اول
 کور و در یک به کور و در یک به کور و در وجه اول
 و در یک به کور و در یک به کور و در وجه اول
 از این عمل نیکو کار بسیار با کور و در یک به کور و در وجه اول
 آوردم که این برت کور و در یک به کور و در وجه اول
 ترکیب شده و در وجه اول به کور و در یک به کور و در وجه اول
 جدا نموده اند و در وجه اول به کور و در یک به کور و در وجه اول
 را عمل نموده برت کور و در یک به کور و در وجه اول
 بسته است به سر و صورت و در یک به کور و در وجه اول
 اندازد و اینک در این وجه اول به کور و در یک به کور و در وجه اول
 و در یک به کور و در یک به کور و در وجه اول
 داخل یک نشسته و در یک به کور و در یک به کور و در وجه اول
 وقت

و قیر که بخار برت کور و در وجه اول به کور و در یک به کور و در وجه اول
 که بخار آید و در وجه اول به کور و در یک به کور و در وجه اول
 یک به کور و در یک به کور و در وجه اول
 اطباء اول به کور و در یک به کور و در وجه اول
 یعنی صوره مسود کال جبهت سفید و در وجه اول
 شماره چهارم و در وجه اول به کور و در یک به کور و در وجه اول
 بدو بخوبی نشسته و در یک به کور و در یک به کور و در وجه اول
 غده از او حل نماید و در وجه اول به کور و در یک به کور و در وجه اول
 یک آدم سفید و در وجه اول به کور و در یک به کور و در وجه اول
 ترکیب شده یک به کور و در یک به کور و در وجه اول
 کور و در یک به کور و در یک به کور و در وجه اول
 کور و در یک به کور و در یک به کور و در وجه اول
 خرد و در وجه اول به کور و در یک به کور و در وجه اول
 در یک به کور و در یک به کور و در وجه اول
 به کور و در یک به کور و در یک به کور و در وجه اول
 کور و در یک به کور و در یک به کور و در وجه اول
 با کور و در یک به کور و در یک به کور و در وجه اول
 مراد و با کور و در یک به کور و در یک به کور و در وجه اول

در بوطه ریخته آب سائیده بعد از آب شدن اولیاء قسمی کله در در زمان
مذکور در پیش رفتن میزنند و برای عمل پیشی بجهت ترکیت کله
بکثرن خود را در دست داده و اکثرن متصاعده میجو بعد از تمام
تقصیه اکثرن کم کم حرارت او را زیاد میکنند تا نفوذ آب شود
و بعد از سرد شدن در تنه بوطه نفوذ فاعلی دارند
بدینور و پنجس عصاره ملاحه و زعفران و جیره مرغ عصاره توکران
سوفات و کیمید ملاحه را در برادر

اثر بر نادر نگار و قتی که یک بار از اجاد یک می کنند که هم چنین
آن نگار که در پیشگاه نادر در آن می کنند مثلا آنکه در سلیمان
از می کنند در موافق عارضه و کامرین که همین محلول خواهد شد در آن
لیکن هر کس که نخواهد شد مثلا یک سلولیت و نادر در نیرات و پوتاس
اینکه یک یک با یک از آنها بوجهی آید اگر آن یک خنثی می شود مثلا یک
نکسید دیلوم در نیرات و دیلوم با یک خنثی بوجهی که آن یک اسید باشد
مثلا پوتاس در سولفات و پوتاس و قتی که با یک داخل آن یک
می کنند هم چنین از آن یک نباشد که هر اثر یک دیگر می کنند مثل
تانیات در سولفات و باریت یا اینکه همین محلول می شوند یا قدر از آنها
هر کس با یک دیگر می شوند یا اینکه یکدیگر تجزیه می شوند و این سه در هر وقت
آن باریت نیست با سید یک از آنها با یک دیگر قتی که در آنها که می توانند
اثر در یکدیگر می کنند محلول نمایند و از حالت پرور می شوند یا آن یک
با یکدیگر ترکیب شده و نایه بوجهی می آورند و با یکدیگر ترکیب می شود
مثلا سولفات و کوبین را که داخل سولفات و پوتاس می کنند و
نایه بوجهی می آورند و همین تجزیه در آن محلول واقع می شود و قتی که اسید یک از
آن یکی را بتواند با اسید آن دیگر ترکیب شده و یک یک غیر محلول یا

یا که محلول بوجه پاور و ملاطافات و سفتی است و باریت را و سلفات
 و لویمین استات و پلوم را تجزیه میکند و اندک و اگر وقتیکه محلول
 را با یک محلول محلول نماید یکی هر دو تجزیه میکند و اندک اگر محلول
 غیر محلول بوجه سوزاند و در محلول زینک در دنیا نیست میشود لیکن محلول
 آنها را زینک ترند از برار ساختن محلول چندین قاعده در دست است همچو
 این قواعد و ما به چهار قسم است اول مرکب نمونه اسید با اکسیدیم
 مرکب نمونه کرومات است با اسیدیم مرکب نمونه یک فلز است با یک
 اسید خواه با اعداد حرارت و خواه بدون اعداد چهارم تجزیه کردن و نکته
 بسیار از نمونها و کارخانه و در صنایع و در طب استعمال میشود و در
 الماس را نمایم که آنرا از دیگر اسید فصل در بر است با نمونها که سفت
 ساده افلورسان با حرارت و تجزیه میکند و در بر است با نمونها که با آنها پودر
 یا سکه باشد محلول اند و در آب سولید آنها با یک اند در بر است با نمونها
 نسبت مقدار اکسید اکسید با اکسید اسید از فرار یک و نشستن است از نمونها
 پوریت همین پوریت و سولفیم است از برار این محلول در بسیار از
 آنها را سولفید است محلول است زینک و سولفید شکال و زینک فاسفید
 و فاسفید سولفید و این محلول را بقوام آوردیم و در سولفید از نمونها
 این نمونها پودر را آوردند و این نمونها که بدست می آید در قدر از اجزای
 خارج

خارج دارد و قدر حرکت است لیکن محلول نمونه آن محلول در آب صرف
 و در باره کربنات نمونه خالص و سفید شود و فرانس و سولفید و دیگر
 سوزاند اسید بوریک را در سولفید زینک پوریت و سولفید زینک و سولفید
 پوریک از بعضی نمونها و اینها را با سولفید زینک پوریت و سولفید زینک
 محلول اسید است لیکن محلول زینک پوریت خالص و سفید است و در سولفید
 اکسید کربنات زینک و سولفید لافان او نمونه بر شمع خالص است و در سولفید
 مرشد و در سولفید محلول او بعد و تمام و در سولفید زینک و سولفید زینک
 است با حرارت در آب کربنات زینک زینک که ساده و صد بین وزن نمونها
 اسید محلول است بعد از آن حجم خشک میشود و در چهار صد درجه حرارت در یک
 غیر در حرارت فرزند یک ربع میکند و در این وقت بعد از سرد شدن
 میشود مشابه بلور و عقیق با مجاورت هوای آن لطافت را از او بلی میکند
 آب جوش نصف وزن نمونها و آب سرد و از ده یک از او محلول با اسیدهای
 پر زرد با حرارت و از تجزیه نمونها اسید بوریک را بعد از سرد شدن
 پر سولفید زینک و حرارت شدید و در سولفید زینک است اگر محلول
 هر یک از اکسید فلز زینک نمونها آنها کربنات و سولفید زینک و سولفید
 بر میدارد و بعد از آن سرد شد و سولفید زینک و سولفید زینک و سولفید
 و سولفید زینک و سولفید زینک و سولفید زینک و سولفید زینک و سولفید

اکسید را سفید و در رنگین نمیکند و اندک پورات و سحر کبک است از انوم
ایسیدور یک و یک انوم اکسید سولوم استعمال پوره زیارت از این
خاصیتش که رنگها را مخلف از اکسید با هم میرساند و در جهت نفع
فلزات که در معادن بهم میزنند بکار میرند و او را مثل فندان دریا نیز
معده نبات استعمال نمایند و جهت جوش دادن فلزات بیکدیگر و خستن
ایسیدور یک و نیم نمونه بخارات مختلف استعمال میشود و طلب جهت
تا خوش جلد او را در آب محلول نموده مرا اند و خوردن او بجهت دفع اکسید

اکسید





این برادر است در امراض جلده

به اینکه جلده نیز مانند سایر آلات مبتلا با امراض کثیره
طی در اینجا تمیز میان بر وادویه موضعه و غیره التماس
و کار سببش مرض اندر است و در غیر این و کار هر مرض
موضعه نیست پس در هر وسیله عرض می شود و این را در دو ماه
رخ مرضی است و پنجاه مرتبه در روز و این را در دو ماه
نیمه پس در هر روز یکبار و سایر امراض
اما صنف اول امراض جلده و بهر است و سایر است
اجتماع خون در موضعه از جلده و این را در دو ماه
از جلده و بهر صنف دوم امراض جلده و بهر
از جلده و بهر صنف سوم امراض جلده و بهر
جلده و بهر و غیره و این را در دو ماه

صفا بر امراض مختلفه در نرسخ جلده

نیمه آنکه از میان خون موضعه از جلده حاصل است
و سبب مرض آن است و این را در دو ماه
و معلوم شد که نرسخ جلده و این را در دو ماه
و سببش ششست و تعلقه جلده و این را در دو ماه
و این را در دو ماه و سببش ششست

مجموعه قرصات جلده و ششست
نیمه تازه در جلده و این را در دو ماه
و سببش ششست و این را در دو ماه
و سببش ششست و این را در دو ماه
و سببش ششست و این را در دو ماه
و سببش ششست و این را در دو ماه

عنه حکم بر طبق بیان نمود و بعد از فرونگی حکم و در میان
کوفه و ملک بجز در وینه بهتر معکم است در عالم برادر
امراضی علیه

باب اول در مپیوسته و عبارت است از رسیدن خبر زباله از
طریق فصد از طبقه و البته دروغ است یا هر مریض یا در زوال
آزاد است که قطعه از طبقه را بطریق مریض یا اثر و غیره سرخ شود
در غرضه از زبان اجماع گفته سبب حرارت یا سردی با بالیه نیز
شستن و امثال اینها سبب مریضه نه فایده اما در زوال است که
لکه لکه سرخ از طبقه به پدید آید و این در مپیوسته بعضی امراضی
در بزگنه مانده ربا در مریضه و مپیوسته لکه لکه مریضه است
اما مریضه دیگر در زوال است و بلکه مریضه منفصل در بزگنه نشود
در مریضه نیز تجربه مریضه در مریضه است و لازم است بر طبیب
معرفه آنکه در مریضه و در آن در او در مریضه و در مریضه
ان مریضه لکه لکه مریضه است و این از زبان فصد است با مریضه
و مریضه این لازم نیست معانی اصل و اعراض و در این
میزان ۲

بسم صمد پیر مانت لعل است و اکثر از لعل بستر با غیره
بر انداخته که مریضه سرخ با غرض مریضه و بعد از عینه
ساخته و در مریضه و در مریضه و در مریضه و در مریضه
و مریضه مریضه و در مریضه و در مریضه و در مریضه
اما مریضه بعضی مردم متعده به مریضه و اکثر از مریضه یا مریضه
شود و سبب مریضه مریضه است مریضه مریضه و مریضه
مثل اینکه لعل در مریضه مریضه از مریضه مریضه و مریضه
از مریضه مریضه و مریضه مریضه و مریضه مریضه و مریضه
زباله و مریضه از لکه لعل مریضه و مریضه مریضه و مریضه
و مریضه از مریضه مریضه و مریضه مریضه و مریضه مریضه
مریضه و در مریضه مریضه با مریضه مریضه و مریضه
و مریضه مریضه و مریضه مریضه و مریضه مریضه و مریضه
شود و مریضه مریضه و مریضه مریضه و مریضه مریضه و مریضه
نه از مریضه مریضه و مریضه مریضه و مریضه مریضه و مریضه

انکه در منزلت قلب و منزلت مرض و انفعال

صفحه دو و ح انزلیت و غنای بر و طبعی کمتر بر کلب
و زنگنه رز و صفیه شود و این مرضی عرض می فرمایند که این است
و علاشی داد و این مقومات

اما صفت سیم آنکه تغییر در زایردن شقی در زرعانات صلبه هر
مانند عرق و در صلبه آما و عرق جنب تغییر هر باز در یال
مانند شکل و عرق زباله نو در اینرض در تغییر عرق متغیر
عرق زباله گشته و از تغییر آب و هوا غلبه شقی و کما یس
عرق شخص نور بعضی دم و اکثر از بار عرق را در بعضی
و علاج این شقی منکر بکار افشانی و کما هر مانده زراج کفیه
کفیف یابار اما مری دیگر آنکه تغییر در صلبه هر
و اکثر در صورت هر و اینهم نوع است یا جز زباله از
طبع است یا گشته اما شوری که صلبه زباله از عرق صلبه در
ان هر هم و این نیز اول خلطی در صلبه صورت هر هم و
تغییر

بعد از چرب زبانه و چرخ باره به سید و در سرت علیه حبس
و بار رفتن شفا و چرخ از ابرو از آن جمله لاسرغ و غنچه چرب
زربک ~~چرخ~~ تر مینماید و چرخ از اکثر تشنیه مرطوب تر و در
به تر شفا و چرخ در چرخ غنچه زربک زرد به آن چرب است
میشود همچون نور در تشنیه زرد و باره در آب و در آب
اما علاج این تشنیه با آب گرم تشنیه و بعد صابون زده
و مکتب لاد در صبر زخم تشنیه از آن تشنیه و مکتب تشنیه
در آب تشنیه و در تشنیه و در تشنیه و در تشنیه
مانند

اما اگر استخوان غده در مجرای پستان و غیر از این باشد و در مجرای
 کرم بر بیاید و بعضی را غده مستند میگویند و ظاهر آنکه در آن
 مایه و غیره را غده در آید و غده نو و کرم متورم شود غده از
 این جهت چرب یا بادا که در اطراف مجرای غده مایه انداخته اند
 و در هنگام بلوغ نیز بسیار است اما علاج آنکه با آب و سرکه
 از افشاده سر و خش کنند اگر زایل باشد کوزه نوبک

باشند گویند آنکه آنکه دایم با باد گشتن بهر ضلع ایست و بهیچ صابون نزن
و کف بلاد را نمائند آرد بر سبزه خنک است و بهیچ صابون نزن
معتدله و کاه صلبه در بطرف راست صورت بهیچ صابون نزن
بلکه غده دیرینه است و باین صابون نزن است از چوب آثر ابابیر نزن آرد
و دلو آب خنک را بکشد

اما بهیچ صابون نزن آن که ترش صلبه خنک نزن و شقاق در آن
هم که را بهیچ صابون نزن و در آن خنک و این که از آتش صلبه
صابون نزن و از آنکه ترش صلبه با این صابون نزن
بر دست صابون نزن و در غنچه ریشون و مالام در کمره و غنچه
و بهیچ صابون نزن و ترش صلبه نزن و در غنچه و در غنچه
و در غنچه و ترش صلبه نزن و در غنچه و در غنچه
صاف است اما که در دهان است و بهیچ صابون نزن
ترش صلبه نزن و در غنچه و ترش صلبه نزن و در غنچه
از غنچه یا سفید یا کبود و از ترش صابون نزن و در غنچه
و نزن

و نزن و ترش صلبه نزن و در غنچه و ترش صلبه نزن
معه و نزن و در غنچه و ترش صلبه نزن و در غنچه
و نزن و در غنچه و ترش صلبه نزن و در غنچه
اما آنکه از آنکه باین صابون نزن و در غنچه
و نزن و در غنچه و ترش صلبه نزن و در غنچه

و از غنچه و ترش صلبه نزن و در غنچه و ترش صلبه نزن
از غنچه و ترش صلبه نزن و در غنچه و ترش صلبه نزن
و در غنچه و ترش صلبه نزن و در غنچه و ترش صلبه نزن
و در غنچه و ترش صلبه نزن و در غنچه و ترش صلبه نزن
اما که در دهان است و بهیچ صابون نزن و در غنچه
ترش صلبه نزن و در غنچه و ترش صلبه نزن و در غنچه
از غنچه یا سفید یا کبود و از ترش صابون نزن و در غنچه
و نزن

[illegible]

و تب ریه ملاحظه کنه طبیب و چهارم در حد فکری
از رسیدن نام یا نمود غیثی خود در طبقه فرنیروز کنه
و خود مودع خود را بکنه یا تحلیل بالک کنه در فرنیروز
و هم اینمضی عارضی خود و طفل و شکله ازین ادلا ثونه
بعد از منبر روح در اینمضی در کفل باران ان روز کنه
و چونکه هر طفل در سر یا پیش یا تحت فکری از اینمضی
باشه یا غیره بعد از منبر لایحه عذ و نیفایک انموض
متورع خود و اینمضی زیر شش در اج و غلبان
راجع اما العلاج اوله رخ سبب کنه و
باشه و اینمضی از منبر و بالاب خطیر ترینه و عطا رشتنی
می فکرت کنه و چون در سل باشد یا رخ نمود بلکه چنوا
نقبا روغنی خرفیون محبدا یا بیا زدنشی مارم فی عاخذ
و از جمله معایبه اینمضی اوله ناله رخ روغنی و ظریت

ما تخرج رزق من قطران بر موضع علت و خوردن رزق من
و نمود اول به آریه شفا نافع است

در بسیار لازم و نافع است و جنبه دفعه با سنگ صندل
رغ خوش و هم که هر چون خطر از سنگ صندل
ادویه نافع بکبر قلباب اکال بکرم در یک انی کلا بقل
حکیم و بر از در طلا کنند و مکیده با اینر مکته
مکته و هم با نافع اب کو مکیمه بطریق نکره کور در
در بعضی از اطفال قد را از اینر

نصف کرم

اما نفکلی منی که هر است و از منی که در همه اطفال

مکته و تا و اما هر نوع در همه و اما رسالت تا ۱۴
مانند طایفه یا تا اول شمع رزق و مکته زرد کلا
مشکل عروق و در در آریه اینر تا اول عالمه سرخ باشد
اه مقصود که هر اول بود صمغ و قشقه و نب و همه صمغ
در طفل رقیه اینر تا در لهار و بر مکته و این صمغ اکثر اطفال
مکته از در اکثر رقیه اطفال در ولایت سرد و ولایت
کرم با در صحت رقیه و کاه رقیه مایه شمع تا اول لهار
در در بسیار شمع رزق کوفت رگها بر از بر و کل شمع
رغ و کوفت و خطر انگیز و در طلا کنند و در یک
اما الطبع اکثر اطفال صمغ با اینر
نیم شمشیر طویل کنند و در موم سرخ شود و در موضع دیگر
در زیر طلا در فرنگ در از رقیه

در صبر و پایداری و کمال در صبر و کمال
 با بر غنای معرفت و دین و شکر صانع و کمال
 بعد از بر غنای معرفت و دین و شکر صانع و کمال
 شکر صانع و دین و شکر صانع و کمال
 در باران و شکر صانع و دین و شکر صانع و کمال
 شکر صانع و دین و شکر صانع و کمال

اما بنفیکوس بنفیکوس انشا الله تعالی
 کمال باشد در معرفت و دین و شکر صانع و کمال
 در معرفت و دین و شکر صانع و کمال
 در معرفت و دین و شکر صانع و کمال
 در معرفت و دین و شکر صانع و کمال

در معرفت و دین و شکر صانع و کمال
 در معرفت و دین و شکر صانع و کمال
 در معرفت و دین و شکر صانع و کمال

در معرفت و دین و شکر صانع و کمال
 در معرفت و دین و شکر صانع و کمال
 در معرفت و دین و شکر صانع و کمال
 در معرفت و دین و شکر صانع و کمال
 در معرفت و دین و شکر صانع و کمال

اما بنفیکوس بنفیکوس انشا الله تعالی
 کمال باشد در معرفت و دین و شکر صانع و کمال
 در معرفت و دین و شکر صانع و کمال
 در معرفت و دین و شکر صانع و کمال
 در معرفت و دین و شکر صانع و کمال

وایم پیا بر قفسه گو از ماله ز باندک چرخ و نغ سبانه
ناخ بید ۱۲ تخم کور کور و تخم قفسه سبانه ملک و کوزه
حویلی شوی و دیگر بزرگ از اینج نمک لایا است بزرگ و در قفسه حمل
ملکه ماله بر موضع علت

و تخم از کجای ملک در اینج آب سرد و ریم و از قفسه
بدر قفسه غلاف کجای و در بهر آن بعضی امرای بر بزرگ
بخشوی نب حمل در صورت بزرگ از اینج و بیشتر در
امه در اینج بعد از تب و علاج در اینج لایا است بزرگ و در قفسه
در قفسه راج

۱۰ امور از بزرگ در ال عبارت است از بزرگ و ظاهر
تخم از ماله و در آن قفسه لایا است بر قفسه و این عرض مرض است
سبانه و در قفسه بزرگ و با قفسه در بزرگ آن ماله

تخم در قفسه این لایا کویا است بزرگ و در قفسه و در قفسه
بازر الکویا کینه و کاه از قفسه و قفسه و قفسه از قفسه
خارج و در قفسه ماله بزرگ و قفسه و این عرض مرض است
عرض مرض و کویا است و از قفسه ماله و قفسه
از قفسه ماله عرق کافور و کویا است و قفسه ماله
ناخ و این عرض مرض است و در قفسه ماله و قفسه ماله
و از قفسه ماله با آب است در قفسه ماله و قفسه ماله
معطره و قفسه ماله **صلی** در غلاف حمل
و قفسه ماله و قفسه ماله اول است قفسه ماله و قفسه ماله
و قفسه ماله و قفسه ماله و قفسه ماله و قفسه ماله
و در قفسه ماله و قفسه ماله و قفسه ماله و قفسه ماله
از قفسه ماله و قفسه ماله و قفسه ماله و قفسه ماله
قفسه ماله و قفسه ماله و قفسه ماله و قفسه ماله

مادر سپهر غنچه است و مهابوت که بر نه در مع کند
در رمضان دروغی ~~سپهر غنچه~~ ز کاه نافع
و خنکی غنچه و غنچه الالبدر و یا بر بروج و غنچه و مع حکم
یا صابون است

اما و صابون است این از کمال و اینها کاه بر مانه و کلمه
پنی و اکثر در وقت بلوغ بسیار در بدن در اید و را
این نافع به بر نه نشی و با نیک به نفع بر نه نشی و یا بوجور نه
مانند تا بر نه نشی و چون قه در کس باشد به بر نه نشی و از
مانند به نفع غنچه و غنچه به نفع وقت نیز به نفع
حنی دیگر آنکه در در بار با صابون و یک صابون به نفع
مثل غنچه و اینرا اختیار کنی و مادر زاد است این
صنعتی که آنکه از سر این را به نفع بر نه نشی
مثل زرد و غنچه بر نه نشی و یکبار زبانه نه نشی

و نافع را بر این به نفع به نفع به نفع به نفع به نفع
اما به نفع به نفع به نفع به نفع به نفع

در شش و در شش و در شش و در شش و در شش و در شش
قطعه به نفع به نفع به نفع به نفع به نفع به نفع
نکته سفید در اید این از معده و شش به نفع به نفع به نفع
اما لکوز معده است از نفع به نفع و این به نفع به نفع به نفع
سببه نشی با قطعه به نفع به نفع به نفع به نفع به نفع
رو نه نشی و یکبار به نفع به نفع به نفع به نفع به نفع
اما به نفع به نفع به نفع به نفع به نفع به نفع
تا مرد و اکثر در معده و نفع به نفع به نفع به نفع به نفع
عامله در غنچه به نفع به نفع به نفع به نفع به نفع به نفع
نفع به نفع به نفع به نفع به نفع به نفع به نفع
غیر مستقره این به نفع به نفع به نفع به نفع به نفع به نفع

و اینرا طلف گفته و این در زبان لغیه و مور در ردی
 چون در اشعار برشته و عرف کلمه عارضی نمی علاج
 گویند و شکر منه که را بنده را حفظ نمی در اشعار
 یک فصل در تعلیل جرم در معنی الفان تیار یکی
 در معنی بولت نیل نمی و این در نوع است صیه نمی در شرف
 نمیکند در زبان و در تلفظ در مردان صدایکمی نفس می کشند
 از زانو بلند و در یکمی نمی و این در تعلیل صیغ می کشند
 نعوذ بالله و متفصل از یک نمی و در تلفظ هم نمی کشند و این
 طبع از نور سایر مواضع می کشند و طبعشان متغلف است
 و چون اینها در سطح ان مانده داء الفیل می کشند و کلام
 چون قول همسر و مور در آنها برده داء الفیل می کشند

و این در اشعار صلیک عمل که شان قاعده نهفت در این
 گفته تا هر طول گفته و رخ نمی اما علاج در این غیر متغیر
 عادت است یا از شیر دادیم بر رخ سبب رخ مستقیم و بهتر
 چون مزاج برشته و در ریشه باین عین طار و رخ نمی درون
 در صورت باین رخ توان نمی و این در این بزرگوار
 شتره را حفظ شود و در اشتغال از بزرگوار در این و بهتر
 از این است که بگوید بگوید بر یک می کشند و این متغیر
 و شش نمی گویند و در دران ریشه از هر یک نمی کشند
 اینهمه را با قلم مور دران در عین تا قریب نمی در دفع
 اینهمه را تا بزرگ منور نمی در در این فایده شکر و لک
 دران بریده ای و گفته بزرگ سالر در اینجا بانه و این چون
 اینرا بخوانند مانده در دل شده و اینهمه در در ریشه مانده
 تا بزرگ می کشند اما اقبل می کشند از لکها عری
 زرد و در صورت روز گفته و اینرا

صلح اولاد فیہ غفرنی یا بطل نہ بر

[illegible]

والله اعلم
وهم متوكلون
كراست

و این مضمون است و یعنی از عقیقه شنب و منی زنیایا نو با عقیقه شنب
و این مضمون است زنیایا نو با عقیقه شنب و منی زنیایا نو با عقیقه شنب
و این مضمون است زنیایا نو با عقیقه شنب و منی زنیایا نو با عقیقه شنب

اما مرضی دیگر ریختنی مور است و مور خوزه گرفته و شانه
شده بریزد و این از عرق قوت است و این بعد از امراض
خون مور بریزد مانند عرق و این بر سینه و هجی و باور و بوی
بسیار است مانند ضایع و باور و بوی و بوی و باور و بوی
بسیار است و این در بدن بسیار در موضع دایره دایره
مور بریزد و در التهاب باشد و علاج مور را علاج
تبراشنه و بجایش و هنر عاینه و در اسهال

فهرست با موضوع ساد و در مائه روغن زراعی
در کتابچه ای که از او را می دانند به سبب ساد
و کلام مفید و کلام و زبان و زراعی

اما آنچه در این کتابچه مذکور است و در این کتابچه
مذکور است که در این کتابچه مذکور است و در این کتابچه
مذکور است که در این کتابچه مذکور است و در این کتابچه

اما طایفه دیگر این امر است
جلد اول این کتابچه مذکور است و در این کتابچه
مذکور است که در این کتابچه مذکور است و در این کتابچه
مذکور است که در این کتابچه مذکور است و در این کتابچه
مذکور است که در این کتابچه مذکور است و در این کتابچه

مذکور است که در این کتابچه مذکور است و در این کتابچه
مذکور است که در این کتابچه مذکور است و در این کتابچه
مذکور است که در این کتابچه مذکور است و در این کتابچه

و کلام مفید و کلام و زبان و زراعی
مذکور است که در این کتابچه مذکور است و در این کتابچه
مذکور است که در این کتابچه مذکور است و در این کتابچه

و این جلد از این کتابچه مذکور است و در این کتابچه
مذکور است که در این کتابچه مذکور است و در این کتابچه
مذکور است که در این کتابچه مذکور است و در این کتابچه
مذکور است که در این کتابچه مذکور است و در این کتابچه

گذاشت باز از رشت شستی و غیره از رخ نشوایم
شستنی متفرق کنی و ام و آن قدر در با بر اینها زیاده
سبب قروح کنه و عجلج بر یک نوحات علامت کجوی
دارد و در کتاب مرا بر من گوشت مانده کوفت در میان
و غرض

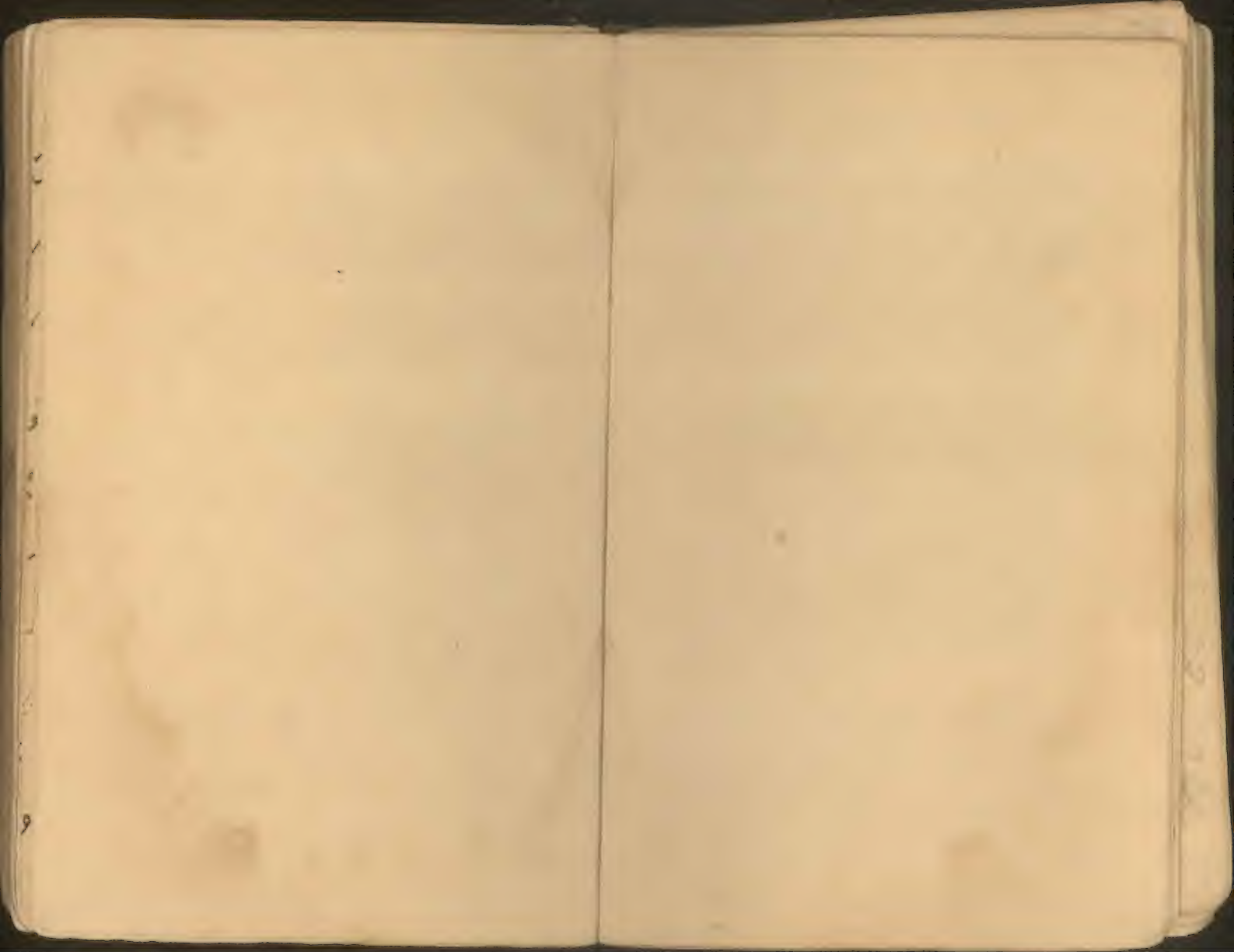
را از صلبه امراض علیه ابر و دلت است و شکسته
صلبه شو و دیگر و اندک یا نه با صومعه و نه مانده
صرب و غیره و هم شستی از غیر روغن زیتون بهمانه
بکشد و نیاید و تخم سبزه اگر در میان روغن زیتون باشد
و دیگر که است و در قفقار کما بر رویه و اینها
بوی پورا و اکثر از قلبی از نه چند در رشت قلبی از نه
علیه و کک و کک و را با نیاید و علی

دیگر پخته و چند دلت و صورت را با آب شستنی با
گوایا شسته نیاید و زردی اما شکسته است
استغفار و کچالو و سپاس شستنی به شستنی و در روغن زیتون
روغن کند و غیره از آن تخم اینها را با روغن زیتون در آب
سبکی کچالو سرشته و نشان کچالو شکسته با روغن زیتون
انرا در از نه در روغن زیتون در فانی با نه و کما بر من و در آب
و کعبه در روغن زیتون و کعبه و کعبه در روغن زیتون و کعبه در آب
روغن زیتون مانده دلت و با بر عجلج انداختن زیتون
و سبب عجلج است و مراد از نه و فرماهی شکسته
و کعبه در روغن زیتون و کعبه در روغن زیتون و کعبه در آب
سویله شکسته و زیتون و زیتون و زیتون و زیتون
لا از زیتون شکسته را از صلبه امراض علیه ابر و دلت
صلبه است و اینها نیز و اینها نیز

اما اگر در تنه مرضی بسیار رخا و خفا و قطع
جله صحتی از زایل شود و خارج می کند یا کوششی کند و آرام
نمک دارد و بار در فرج و بار در مقعد جلده خارش می
کشد و در بعضی احوال ناخوشه می کشند و کعبه در در
در فخر و ابرویش نشسته و زنان در حالات بسته و طبع
سببش درم است گویند و در هر نیت اشغال از متفهم بحبل
انف و علاج در درضان فین تر تاسی و انال
مخلقه از انوشه و در سرده غم یا مملو بخ رگ املو یا
غیره انها از صفتی با کوریه از برار کرم و انها برای
سرگرمی غنیه است و هم چینی در در
مرضی دیگر است نیز و قطع جلده صحتی
و بی صحتی تنه از مزید یا قطع عصب و علاج این

انف ماله زخم کاست مانده کز نه و امونگی در کیره
و در ابراهی عصب سر کوز نه
و از دهمیه امراضی جلده ابله کو فتر جلده است اما
بست مخصوص و تمیز داده شود از بار ابله با نکه رشتن
مسر و فخر سر سر و رگ ط در شش و فخر
در در و اکثر در اغلب موضع در مزیدیه اکثر به
صیه تنه و ابله کو فتر و از نیت نکه از خارش و غیره
سیر ابله و فخر و طاهر تنه اول لکه مسر طهر حق و
مانده دانه شاهانه و مسر ~~سینیلی~~ تو کوز و
بسم بطور سوخته و در کوزه کفوی در کوزه دانه کوزیاری
سینیلی نکه در کوزه دانه و باره تنه و قطع و
کار تنه و علاج در وضع کف و متفصل بیان







قلل الیه مال نو و جمع بیاورد و اسیرا علی طلب است
و جمع مویلی بنی کا کردن طفل به بچه و کار بیشتر خارج نمود
و جمع نکردن بچه شد از خوابیدن و غصه گشته و غم گشته باشد
مادرش از این بطنه جمع گشته و شل شو اما جمع زود فارسی
نی بجمع علی وضع کل ربع و ضرب برین نریان اصل الزه و در
وضع کل ضرب سو کی نریان و جمع برین نریان و اصل زود نمود
بیاورد زود طفل در خارج نمود که اولاد بود در رحم برودا فل
من ضایقه بادت محاذزان و رانت بید و دیگر در رحم برودا فل
لاد زود رانت ناکر و اقل رحم کن و از سر طفل تیار زود و در
بشیر طفل نریان بیدار و بکایب محاذ اول خوابانیده و بخت نریان
به نریان در بختی کفایتی دارتا و در عظیم ای و سر سرگز
لاست و است را بکشی و بخت نریان به بخت نریان و در لایه بکشی
و در بخت نریان طفل در خارج بیاورد نمود اما بخت نریان
اما بخت نریان در بخت نریان و در بخت نریان
ضایقه نریان بخت نریان و در بخت نریان

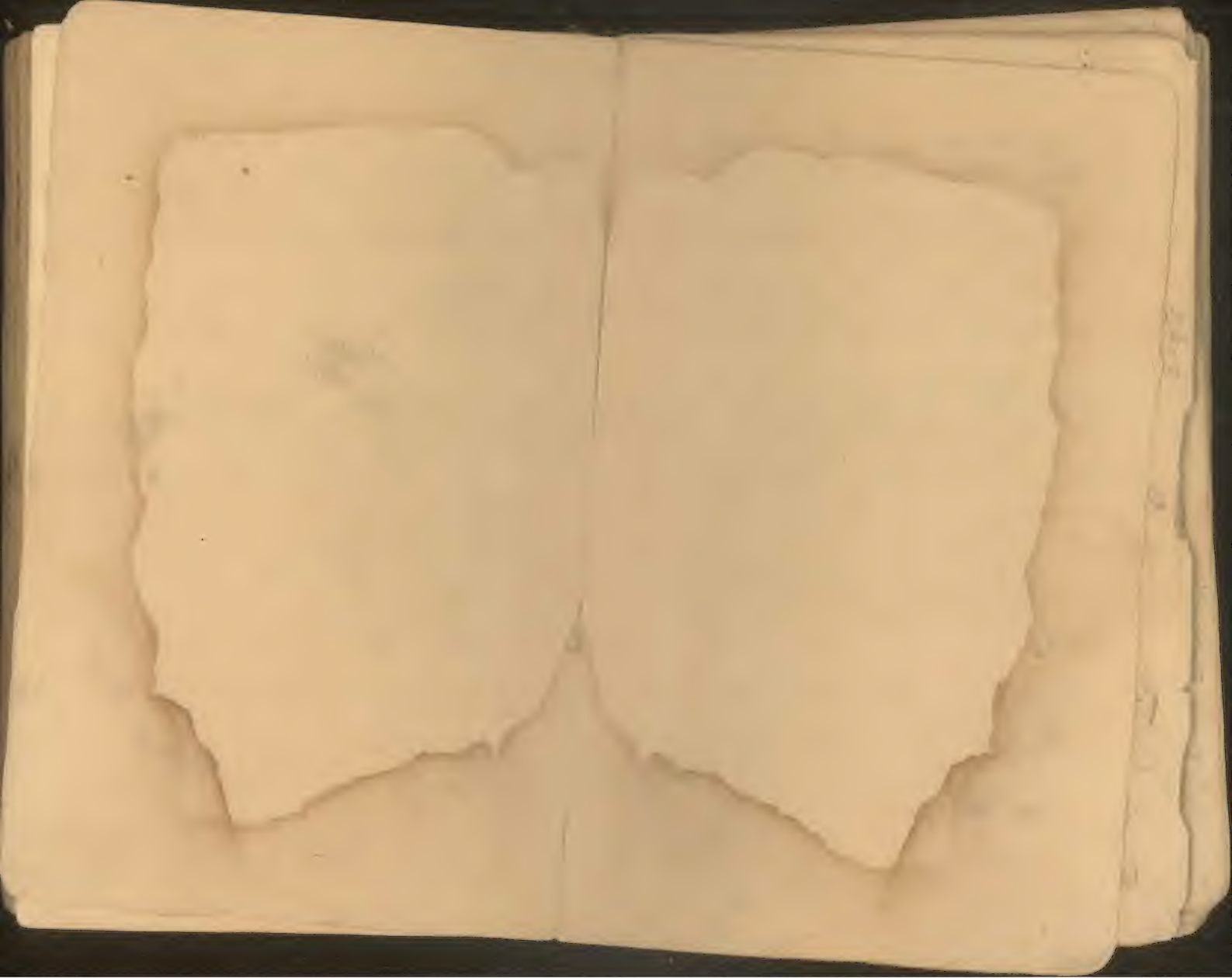
[illegible]

سلطان دم در میان کوهستان
و کلیه جل از این نرسیده
فصل در سلیمان دم در میان کوهستان
استقامت به نان بیدار فاکم کنان و انبیا
و امیر سلطان دم در میان کوهستان
برگشته و کلیه سلطان دم در میان کوهستان
شوق بنامه پند و نظر صغیر و سماع در دولت اصف
عیش شمع و قناری در کشور و غیره که با پیش
ما رفتن زن مبتدیان و غیره که با پیش
اد ترکیه هم و دفتر نیز که حکوم و دفتر که یکی
و افقه گفته اند و دفتر که یکی

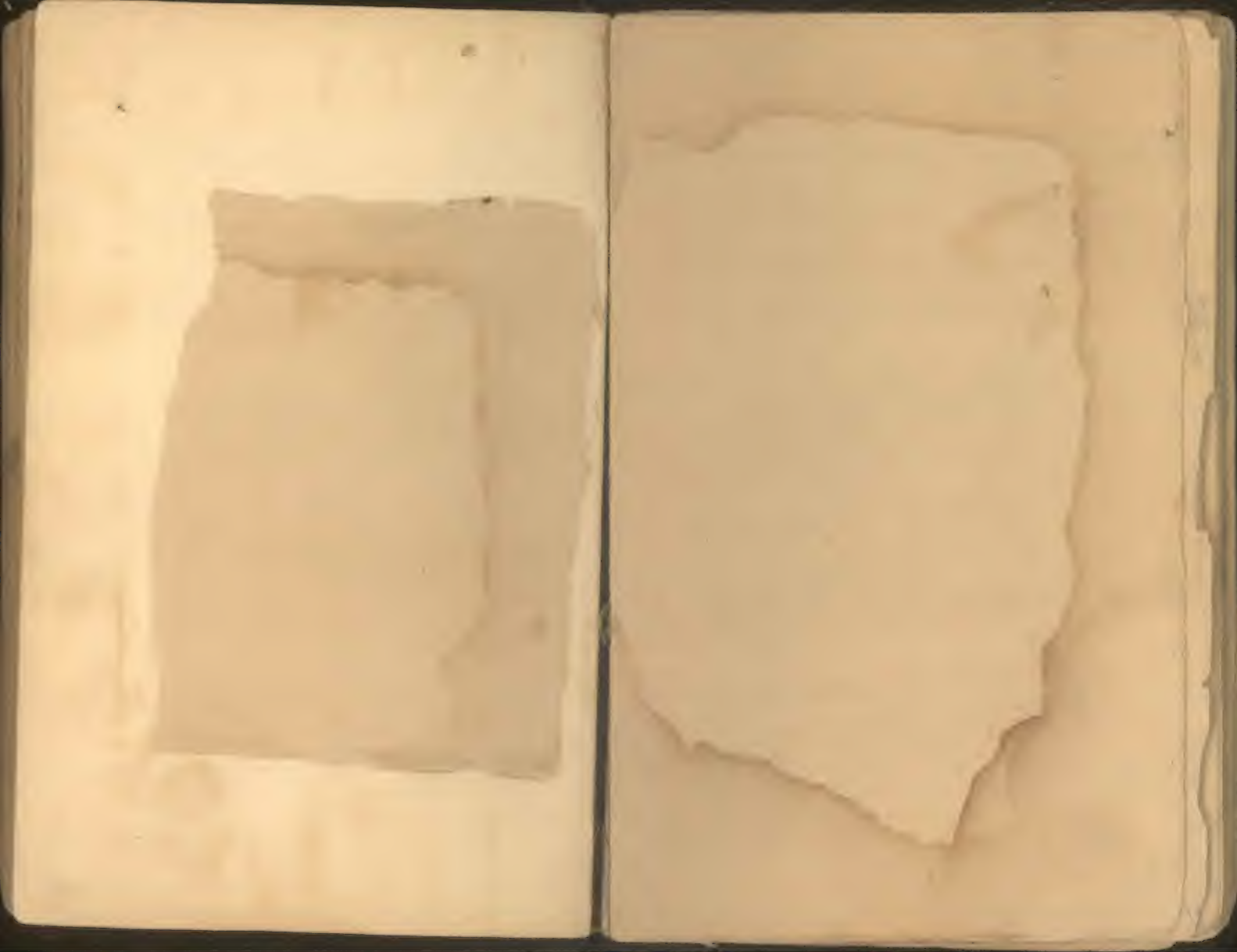
[illegible][illegible]

نقل شده است که در این زمان در شهر کربلا
 نقل شده است که در این زمان در شهر کربلا
 معلوم است که بر نحو از عمل حق و حوض حق با هم
 عاید و یک سال در یک بطرف خم غی و باینی نج و تریک
 و پنج ابتداء ماه چهارم سر با بر رم از خانه بخارج
 با نظر در درانها را بنامه و الکنت بالتر از خانه
 و در پنج و الکنت باینی تر از ناف و درانها را
 یک الکنت و پنج بالتر از ناف و در ماه هفت الکنت
 ناف و در ماه هفت الکنت تا افرز دگر فمعه
 و پانزده روز ر افر از مفعه بیایین
 و معلوم شود در عینی چهارده روز دفع حل عاینه
 فله در دغامت جله بر رم تمقیر در حالت حل بهر
 تر و در یک تر از رم دفع نموده یک هزار رتبه
 طردش و م و آورده و بهر یک موی در شهر و کلفت
 نمی و جرم آن حق و از بالا به کف است و رجب

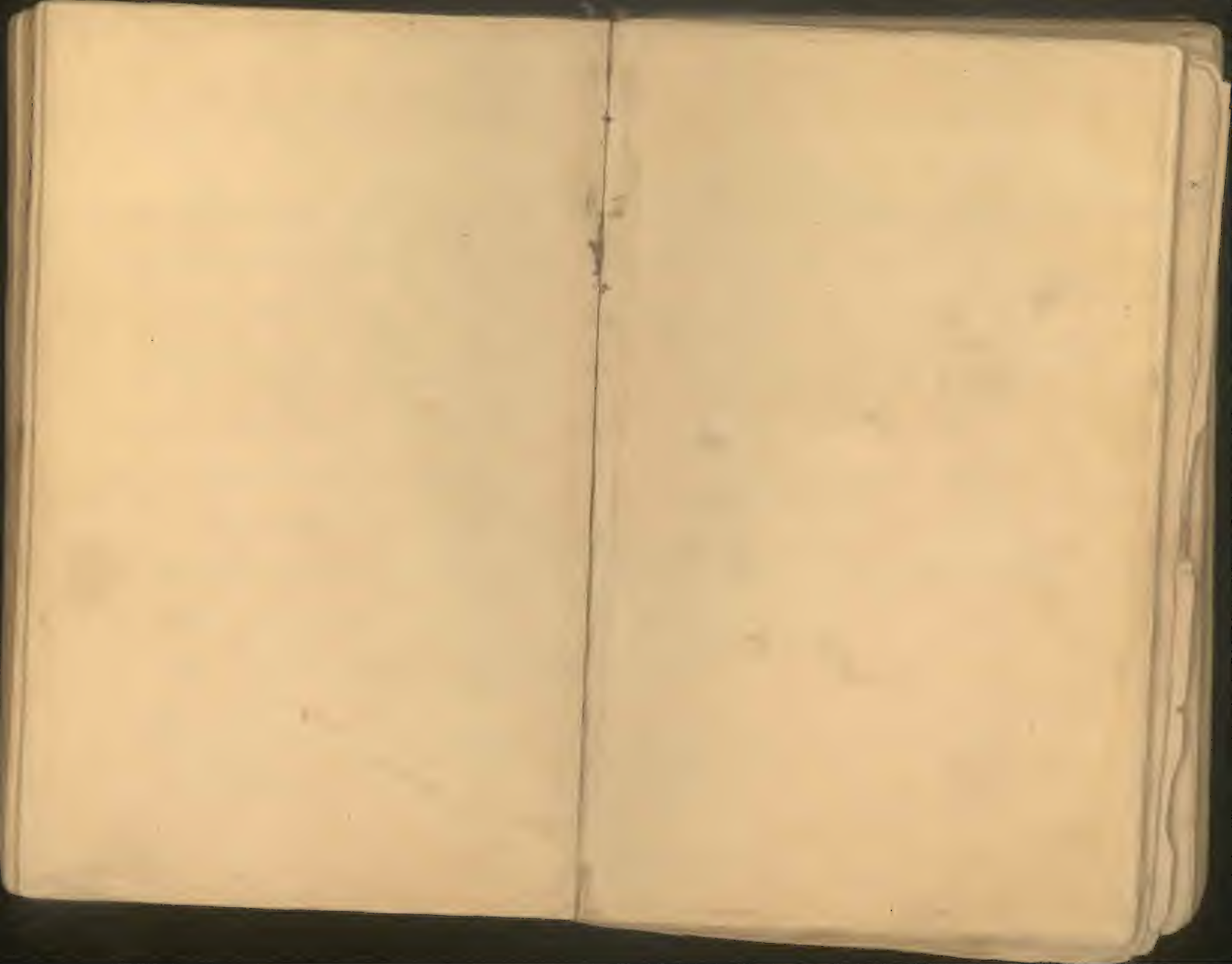
اما کفید در نقل حق رم بهر بهر در حالت نکات مثل
 دهن ماهر و سوراخ نکات است و در حالت حل سوراخ
 مد در مکتف و دهن آن و پتیر الکنت نیش فرو رفت در اجمال
 شو فرو رونه و عتی بر نف و سوراخ آن وسیع شود
 و در ماه نه غب نف در آن الکنت لا فرو م و فصار
 طفل نف و در پانزده روز افر نف رم مفعوم نف
 فصار جنبی شده است و تمقیراتی در اطفال رم
 بهر در بدن حل یک الکنت بلغم از جمل نکات و بنا بر شش و کوز
 در یک ایستاق فم و جمل هزاران الکنت فم و کوز
 در روز و پنج حل عر النول بهر است و از ف











الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد
وآله الطيبين الطاهرين انبىء رسالتك في علم نبيك
خير ملك جبر وعلم نبيك علمت بيان مكنى طهارت
كل موجودات را و اكثر اجسام بر جسم بشه اول
كن اكنيك و عبارت از جاسم است و عبارت
منه مانه غير انات و نباتات ثانی که انبر نیک
و عبارت از جاسم است و نموده اند مانه سنگ
و خاک مثال آن و کثر اجسام را در حالت است
و غیره و در دو ایز تا کنیه غیر حالت در کانه اول از آن
حالت را سنگ کنیه غیر جاسم علیه و م را یکپایه
خونده غیر جاسم مایه سده را کانه ثانی مانه

بین

بفر جاسم جاسمیه اما اجسام علیه جاسمیه و مانه ذراته
صاحب شکل محض می باشد و اجسام لیکه و کانه از جاسم
است و خود صاحب شکل و ترکیب می باشد و مایه
شکل شکل طرف خود بشه مانه است و از اسرار
و جمیع اجسام را این کیفیت است اول از اجزای
و درین غیب پیلیند کنیه و ان عبارت و قابل نیست
باشد غیر در نه و کانه از اجسام مایه تا بجای
و قابل نیست باشد و ان رزه و قابل نیست است از آن
بفر از آن آتج کنیه و لیکت و درم را غیره بر نیک
خوانده غیر کیفیت شکل و در چند جمیع کنیه لیکت شکل
در ارمود است مانه سنگ بر کشتیم از آن فرانه
کم چیه سیلیند کنیه و این کیفیت است در جمیع چون از آن
بفر از آن ایز انبر نیک کوهک خود و چون از آن مایه
بهرت اول بر نکر و در مانه جاسم لیکت

الا سببه في كنهه شدة و انما كنهه است و جميع و چون
 جسم را کینه معده ذکر در و پس از رها کردن از کهنه کار
 بخور بر کرد و مانند عداد پاک کن کینه بنور آید و لا تا بپایان
 کینه و این کینه زیاده است و غیر از این کینه هم جسم
 زیاده مانند این و چون مرارت بر او غلبه نماید چنانچه
 زیاده اش غراب کفی و این کینه نه کوره در برسد
 قسم جسم غیر سبک و بلکه سنگین از مراد است و این
 معاجم را احوال است یا سکنه و با سحر که لا
 ساکن از اجزای آن کیس کینه و آن است
 صبر را به قوه متعارف نگاه داریم بطوریکه آن قوه
 مساوی باشد و اگر قوت طرف غلبه نماید آن جسم
 متحرک گردد و لا متحرک را اجزای متعارف
 کینه و کینه حرکت و این اجسام صلبه بسیار
 بسیار است و از همه آنها این است یعنی اجسام

اعظم و از راز لویه سه نقطه متشکل شده اول
 نقطه یوان دایره یعنی نقطه کعبه که از آنجا یوان دولا
 بر می آید یعنی نقطه مقاومت رانی محکم است و جسم
 را حرکت میدهد سیم یوان دولا دایره یوان سانس
 یعنی نقطه قوت و ان لرزه است و بان قوت کعبه
 جسم را از زمین بر میدارند و از نقطه یوان دایره
 تا نقطه ریشانی را بر اهلی بید و از ریشانی کعبه یعنی
 مابعد مقاومت و از نقطه یوان دایره تا نقطه کعبه
 سانی را بر اهلی بید و دولا دایره سانی کعبه
 یعنی مابعد قوت و لویه بر سه قسم است اول را
 لویه و لویه و لویه و از هر یک از این لویه است یوان
 دایره ان مابعد و نقطه ریشانی رومی سانی
 و هم لویه است و نقطه ریشانی در وسط یوان
 دایره و دایره سانی راقع باشد و اینرا لویه

و در اول از سیم زینت کینه سیم لویه است که نظم و بی سنی
 در وسط از سیم و توان داری و واقع شده و از آنرا
 لویه و لا ترو و از سیم زینت کینه اما حرکت بر سیم است
 اول را اولی سیم کینه و آن حرکت است و از اول آن تا آخر
 او سیم را سیم کینه و از آن سیم و سیم تا سیم را اکیلی کینه
 و آن حرکت است و رفته رفته زیاده می شود و آن قاعده
 سیم را اولی و از آن اکیلی کینه و آن حرکت است که رفته
 زیاده می شود با قاعده چهارم را حرکت کینه و آن حرکت
 باشد و رفته رفته کم می شود با قاعده پنجم را اولی و از آن
 کینه و آن حرکت است و رفته رفته کم می شود با قاعده

فصل در کرا ویتا سیم
 کرا ویتا قوه یقظه و بهت سکون و حرکت از آن
 جسم است از زمین و اگر حرکت از بلندی را گفته
 از آن کرا ویتا قوت بر زمین میاید و آن قوت را بفرستد

قوت است که اویتا سیم کینه و حفظ فرستد در اولی
 سیم میرسد لینی و در سیم کینه و وزن سیم سیم
 بهت بلکه هر سیم را کرا ویتا قوت بر زمین و وزن آن باشد
 و وزن مخصوص هر سیم را با سیم سیم و حفظ سیم
 کرا ویتا سیم سیم کرا ویتا کینه سیم سیم و وزن و قوه
 کرا ویتا در سیم و در زمین بهت و با سیم و ت مثل
 در سیم دریا و کرا ویتا در زمین است با سیم و از آن
 در سیم است و از آن سیم کرا ویتا سیم سیم
 یک سیم قوت را سیم سیم کرا ویتا در سیم و دریا سیم
 در سیم قوت لکان و سیم حرکت آن سیم قوت لکان
 خواهر کینه و در سیم سیم قوت از کینه را لکان در
 قوت در سیم کرا ویتا لکان به سیم کینه و سیم قوت لکان
 کینه فصل در سیم سیم در کرا ویتا قوه است
 انصاف لکان یا آن سیم سیم قوت از کینه را لکان
 سیم سیم اول سیم سیم لکان سیم سیم سیم سیم

سیم لادرس در کفران چهارم کفران داینج چهارنقطه
 یک مغرور دارد قوه دیگر در کفر جسم نیست بر خلاف
 ان قوه لغیر ان قوه است که باشد منفصل از مغرور
 یا ان جسم مغرور اگر در یک صبر قوه کفران علل از بر لیسون
 باشد ان جسم سلبه خواهد بود اگر قوه در لیسون زلال از
 کفران باشد ان جسم کار نخواهد بود اگر ان قوه در
 ان جسم سوزش باشد ان یکید خواهد بود شش انکه
 قوه کفران در اجسام سلبه در بر لیسون در کار
 زلاله و در یکید سوزش باشد فصلی در معنی
 در این عالم صبر است و معنی غشیه در ان افراسه لیس
 فاشنه لغیر او اینها احاطه دارد بر کفر موجود است
 و کفر اجسام در ان غرضه ششها در آب و علت هوا
 لغیر ان زمین فاشنه لیس هوا را از ایزه با بازده
 فاشنه صلبه اند و مشر از ان قائل غشیه داینج دایره هوا را
 نمک زراشه آتش فاشنه و ان فاشنه که از هوا یکید
 میرسد لادرسون آت منزه یک کینه لغیر فاشنه هوا داینج

فأمرها أن ترضى بكت، جهم همت زنگهر اگر این خشار از
بیک گشت نماند بر آینه آنگه از مکان خوف گشت تو ظاهر کرد
و از راه وادخا است متفق منیر سیر جهم در آن زرد را
را متفق غمک میر انداخته و همکار بر نه کتر از آب است
و میتوان گفت در طرفه بوده چهار یک آب بیکه دوزن هزار
ان طرف به متفق خواهر جو و دوزن نمونیکه در دوزنم
مسدود غمک بیکه بود اینک در دوزن در بامت و زشتی بیکه
از هوا سر کرده است و از زیر متفق کوز دوزن هوا را
در است کفله اند و از این بقیه مسکینه فصل در بیان
کلید ملک باشد که بغیر حرارت آینه و آب سایر
اجسام خواه از زنگهر یا از زرد یک تاثیر بر جسم انسان
مسکینه و بغیر از آن تاثیر را سان سیون گفته و آن تاثیر
اگر از جسم نمر بر سر آید ان را سان سیون و اگر از کرمینه
یا کوریک و اگر از سم در سر بدن بر سان سیون و فردا
گفته و اگر که از زشت حرارت فرزند گردید از قبیل زغال
و اینم و غیره بخار بر آتش و بر آینه خواننده و آن طرا

که باعث اشتراق اجسام میشود از آنکه در یک زمان در هر یک
از اجسام اجسام در روز یکسان باشند و در آن زمان
شماره سکینه این را هم باید دانست که فایده صحت کتب
و آنان حرقت باعث تولید حرارت میشود و هر چه
بعد از آنکه در استیم حرارت از جسم بوجو میاید و در یک
فرایند چه اسم دارد باید فایده حرارت را دانست
از آنکه در اجسام و در وقت به آنکه حرارت باعث جمع شدن
کهر اجسام میشود یعنی هر چه که حرارت با او اثر کرد و حجم
جمع زیاد میشود و هر قدر حرارت اجسام زیاد میشود حجم
هم زیاد میشود و با جوی میرسد که از حالتی که التریه میرسد
یعنی اگر اجسام سلبه بعد سلبه میشود اگر سلبه بعد سلبه
میشود و بیشتر سلبه بعد سلبه است حرارت از سلبه
سلبه و چون بیشتر تابش کرد کار از سلبه و در همین
حرارت با همی از سلبه کم کم حجم آن زیاد میشود تا سلبه
اب میشود و در هر حرارت که اجسام یکسانند
یعنی در هر حرارت که سلبه است سلبه است از این لازم است
باید

سپار زیاده از درجه حرارت است و گفته اند نیز از لازم است
لی در این حالت میتوان فهمید و درجه هم جسم نسبت به درجه
حرارت است که در جسم از درجه همیشه یکم کمتر
حرارت منفی لازم است و عکس آن درجه حرارت نسبی که
میشود زیاده بجهت یکباره در درجه حرارت زیاده و کم
در درجه هم جسم منفی زیاده و کم منفی مثلاً گفته اند یک
در درجه هم آب زیاده همیشه سرد درجه حرارت لازم دارد
و بجهت زیاده از درجه هم جسم همیشه یک درجه حرارت لازم
نماز این از درجه هم در درجه حرارت را میتوان فهمید
و تا به اندازه یک درجه در درجه هم را گفته اند از حرارت
و در درجه هم است و از آن تا به اندازه
در درجه هم رقیق و جسم کاز از از درجه هم و در درجه هم
میکنند ما را اغلب از اجسام سلیقه شده و لیکن متوجه
شد و در درجه هم از اجسام لیکن شده و کاز از میزانه شده
منتراب و پیوسته و تغییر حالات این اجسام نیست
کدر به اعظم حرارت و در درجه حرارت که به درجه هم

اجسام بن که نه کمتر شده و کمتر باشد و میراث و کور و شسته
و سنگ و ذغال و کانی و کتر شده و غیر سنگ و ذغال و حرارت
در آنها نیز میبکشد مثلاً یک سیر این یک در عر را برداشته
و یک جوب نیز همان قدر برداشته و یکدیگر را یک از آنها را
در دلت گرفته و سرد دیگر آنها را در استی نهاده و اگر در
حرارت از سیر این که شسته به دست تا نیز میبکشد و لیکن از جوب
بسیار از دلت به بر حرارت میگذرد و به دست تا نیز میبکشد
بسیار میگویند این بن که نه کمتر و جوب سرد و کتر به یکدیگر
حرارت را میبکشد و غیر از حرارت و نیز حرارت از جوب
بزدنیک جوب دیگر را کجی مطلب دیگر در میان نیز حرارت
انداختن و با یکدیگر حرارت میگذرد و از بعضی اجسام بدون آنکه
مگر در آن اجسام بکشد و با آنکه آن اجسام را اگر کجی بکشد و بکشد
دیگر میرسد و در آن نیز میبکشد مانند شمع و آب که از شسته
میگذرد و نه سرد و در شمع به برسد و نه شسته از آن شمع
روشن تر میشود و حرارتیکه به بنوع جوب دیگر میرسد و در
نیز میبکشد و میراث مانده و لا شالی و با کل میبکشد
کینه

کینه یعنی شمع حرارت و حرارت اشباب و بنوع میرسد
از ریون مانده است و حرارتیکه از بنار از شش بنوع میرسد
از عوف و با یکدیگر با بنوع شمع و بنار تا صدمه است نیز از ریون
مانده است و این ریون مان کلر یک از کلر یک شمع به برسد
مطلب کا با سببسته و بنار از شش بنوع میرسد و حرارت و با
کلر یک سببست عبارت است از مقدار حرارتیکه یک
جوب شمع را بقدر یک درجه آتش زبالا کشته و بکشد شمع
آنکه شمع است در میان کلر یک سببست با کالینه و
کالینه و جوب آب و جوب را اشباب شمع است و کینه آن را از
برای زبالا کردن یک درجه حرارت یکدیگر را آب سرد در جوب
حرارت لازم است و بکشد زبالا کردن یک درجه حرارت
یک جوب دیگر جوبه یک درجه حرارت لازم است بنابراین
کلر یک سببست با کالینه و بنار از شش آب سرد و زبالا
نیز از کلر یک سببست جوبه است مطلب
به آنکه در زبالا جوب شمع حالت یا شکل یا بنوع به برسد
بنوع البرس و با دگر مان از او ظاهر شود

نیز اگر در دهن و یک جسم سلبه میخواند یکدیگر متعصب میکنند
 حرارت اقسام دیگر از در زینت اینجاست واقعند بر اطلال
 اندک در حالت یکدیگر زینت حرارت لازم است و همچنین
 اگر جسم یکدیگر میخواند هرگاه از زینت حرارت آن زینت را با تیر نفوذ
 بنا بر این در وقت تغییر نیست و نیز همان حرارت است تغییر
 جذب کرد در حرارت و اگر فتنه جسم کار زینت میخواند
 یکدیگر متعصب و گزافان از او ظاهر شود تغییر متعصب از حرارت
 با هم تغییر لازم زینت حرارت را با جسم دیگر هر دو این حرارت
 را با یک جسم در وقت تغییر یافتن حالت جسم دیگر میدهد
 کل در یک لافان کینه تغییر حرارت پنهان مثل یکدیگر
 چهار یک یک از حرارتش بر وجه متعصب با یکدیگر
 چهار یک اب در متعصب از در حرارت در زینت
 باشد مخلوط بکنند نیم من اب میخورد در وجه حرارتش
 صفتی بنا بر این یک چهار یک یک متعصب از در در
 حرارت لازم دارد و بجهت این سه و این متعصب از

در

و در وجه حرارت بر مایه برشته از سه متعصب از یکدیگر متعصب
 در وجه از سه متعصب در صفتی برشته است پس یکی از متعصب
 متعصب از در وجه حرارت پس میگوئیم و این متعصب از در وجه
 حرارت را با یک چهار یک یک یک فتنه کرد کینه اب نه
 و این متعصب از در وجه حرارت را با یک لافان کینه
 تغییر حرارت پنهان متعصب بر اثر حرارت خاصیت این را
 دارد و ترا فرود میبرد جسم تغییر متعصب بر وجه کینه از یک
 در وجه میخواند از زینت حرارت و خواه از در متعصب از یکدیگر
 در زینت یکدیگر بر وجه کینه از در با فتنه در میان این جسم
 و ان جسم سرد جسم گرم فتنه از در حرارت خود با جسم سرد
 و حرارت در مقابل متعصب در وقت و بطور ان جسم گرم متعصب
 میخواند از بجهت فتنه تغییر حرارت را با جسم دیگر بسته بکنند
 و بسبب این جسم در وقت در این صفت این جسم سرد را کینه
 گویند که فتنه از در زینت حرارت را با قبول میکنند
 و در در زینت حرارتش را با جسم دیگر بسته بر اگر این جسم
 لافان کینه است و بر قبول فتنه حرارت را با یکدیگر

و در بر زخم آن عوارث را کرم دیگر می برد و بهین خورده است
و در رستن ماهوت و لباش نشین می بینیم ز کلمه اینها
محو کند و کبر می شود و منع می کند و عوارث بدن را ببرد
و در تابستان و رخت ماهوت و پوست بیش بیشکند
نرم عوارث بدن را ببرد

دانیسته

فصل در بیان دانیسته
عوارث هم می بارد و کل اجسام را از این عوارث پاک
و کم می شود و این کرم لطیف و این کرم را می گویند که
دانیسته کرم می گویند و این کرم باید دانسته که کرم
نبت دارد و به یوا اسپه سیفیت کرم می گویند و فضا است
یک می گویند و بهینه می گویند و عوارث دانیسته یا یوا اسپه
کرم جسم را بدین کرم را بهینه می گویند و کرم را بر این
هو از میان جسم کازر و آب را بهینه اجسام می گویند
و سلیقه اشکاب کوهانه مثل کوهانه دانیسته یا یوا اسپه
سینیک کرم اجسام کازر و یک کلمه و لکنی آب ببرد
بر از هو می کنند و سلیقه و لکنی را بر از اجسام کازر
کرده

کرده و می خوانند دانیسته از این کوهانه کرده می کنند و بهین
عوارث می کنند و کرم را می بینند اگر این کرم می گویند و یوا
می گویند که دانیسته یا یوا اسپه سینیک کرم زبانه از دانیسته
یا یوا اسپه سینیک است و بهینه می گویند و دانیسته اجسام
می گویند و سلیقه یک کلمه و بهینه می گویند و کرم را از این
می خوانند و زخم را می گویند و سلیقه می کنند و از کرم
این کرم زبانه از آب بهینه می گویند و دانیسته کرم زبانه از
آب است و الا لکنی می گویند و لکنی دانیسته اجسام می گویند
را این کرم می خوانند و کرم می گویند و فصل در بیان دانیسته
و ان لکنی لکنی کرم را در جوف از هو می خوانند و آب کاست
نماز می شود در میان هو و ساد و جوف از هو می خوانند و در
آب نماز می شود و فیکر آب در میان هو است که کرم می کنند تا
باله جزد و هو می شود و باران کرم می بیند و سلیقه از جزد
رو زخم می شود و فیکر آب بهینه و بهینه آن زمین فرو می رود
ملک می برد از آن کاست نماز می شود و سلیقه کرم زبانه
و سلیقه است یک کرم زبانه را که فیکر و کرم عوارث اجسام

آب در صند در صند است مثلاً انکه آب در ظرف دهنی باشد
همیشه در صند در صند جوش میاید اگر چه بر قدر حرارت از آن زیاد
نیست و انچه حرارت زیاد آب میسر حرف بخار کردن آب است
و هم کف میماند و بوی آن آب و سایر اجسام رقیق تر است
و گاهی شکر و نمک در رو در رو یا که در زیر در رو زنی است
آب در صند در صند جوش میاید و در صند که در صند
کوه است فشار اکثر است در صند جوش هم کمتر است
انکه آب در صند در صند که در صند جوش هم کمتر است
و چهار در صند جوش میاید و بر این صند جوش هم کمتر است
در ظرف غذا از آن بدون آتش جوش میاید و در صند
همین رنگ است و نه است و نه است و نه است و نه است
پس با صند است و نه است و نه است و نه است و نه است
بدون آتش جوش میاید و از این فرار این است و نه است
نمیکنند و اجسام رقیق بدون آتش جوش میاید و نه است
بسته و و تکیه است از آن بکشد اجسام رقیق هم در
تر

تر جوش میاید و از آن بکشد رجا میسر است و ان
جوش میاید اگر چه اجسام رقیق از صند حرارت و نه است
مثلاً شکر است و نه است و نه است و نه است و نه است
با هم بکشد و نه است و نه است و نه است و نه است
بر آن حرارت با آن و نه است و نه است و نه است و نه است
جوش میاید و اگر چه صند در این صند است و نه است
مثلاً بکشد و نه است و نه است و نه است و نه است
و نه است و نه است و نه است و نه است و نه است
با صند جوش میاید و نه است و نه است و نه است و نه است
همیشه و با صند جوش میاید و نه است و نه است و نه است
بر زنده و دیگر است و نه است و نه است و نه است و نه است
نمک در صند و چهار در صند حرارت جوش میاید و نه است
نوع نمک دیگر است و نه است و نه است و نه است و نه است
در صند و نه است و نه است و نه است و نه است و نه است
تقویت جوش آب میزند و نه است و نه است و نه است
ادب تر گشتن و نه است و نه است و نه است و نه است

اگر یک ظرف آب را در یک ظرف مثلا در زیر یک سریشی
 بگذارند بعد از آنکه خواسته دیدن آن آب که در زیر گزیده
 و آن هوا می که در زیر سریش بود بخار آب داخل دارد
 و اگر بازان سریش را بپوشانند و آنکه از آن اگر چه بدش
 زیاده از دقت اول شود و بگردد از آب که خواهر کرد و نه آن
 هوا را از آنجا که در داخل داشت بهم خواهد رسانید
 زیرا که هوا از زیر سریش زیاده از بخار که در دقت اول
 محکم بود نمیتواند بگردد و یکی آنکه در میان هواست باقی
 نماند و یکبارگی که از آن در دقت اول
 اگر آنکه بخار آب است متحرک باشد و بخار آب که
 بخار آن آب بخار زیاده از آن آب در دقت اول
 و اگر بخار آن آب بخار در آب متحرک باشد و بخار
 بخار آب کمتر شود و بخار آب که در دقت اول
 صیه آید اگر چه از باره بخار آن هوا متحرک شود
 بخار آب میزد زمین بر دقت اول و اگر بخار از زمین
 از زمین میگذشت تا زمینها خشک شود

والله

و الله مطلب به آنکه آب که در دقت اول
 زمین و مخلوط هوا میگذشت تا زمینها خشک شود
 و آنکه بخار آب است متحرک باشد و بخار آب که
 بخار آن آب کمتر شود و بخار آب که در دقت اول
 صیه آید اگر چه از باره بخار آن هوا متحرک شود
 بخار آب میزد زمین بر دقت اول و اگر بخار از زمین
 از زمین میگذشت تا زمینها خشک شود

را این ترکیب هوا و بخار را میگویند و ترکیب و لایحه میگویند
 را این ترکیب که با آب چیده است کرده اند و در طبیعت
 هوا را میگویند و آن آب را میگویند و ترکیب میگویند
 و این ترکیب و متر چندی است و که انداز در هر قاعده
 ساخته شده اند بنا بر این نوع میگویند و متر ساخته اند
 نوع اول میگویند و متر ثانی همیشه و شش میگویند در طبیعت
 هوا را از رقیق کردن آن را طوبی مثل آنکه طرف
 که آب است داشته و طوبی تر چون شبنم در شب آن طرف
 ظاهر میشود و آن شبنم نیست مگر طوبی که در هوا بوده است
 و رقیق شده است از بابت آنکه آن آب است و غیب
 و است و هوا را در آن طرف را که و که حرارت
 باعث رقیق شدن آن شده است و این نوع میگویند و متر
 که از آن و در مکر بخار را بر رقیق و اینها بخار را
 نوع شش میگویند و متر ثانی همیشه از غیب و طوبی
 و درین

و درین که از آن در طبیعت و شش مثل آنکه
 میگویند و متر ساخته اند و اینها میگویند و متر
 میگویند و متر موئی و شش این نوع میگویند و متر
 به آنکه اجزای همیشه در در صورتات و بعد از آن
 آنها با رشتار میگویند از طوبی تغییر جزئی را طوبی تغییر
 هم میرساند و یک از جمله مو است و بعد از ذایل
 شش جزایان جزئی را طوبی تغییر هم میرساند و طوبی
 شش میگویند و متر موئی و متر است و شش را درین



فصلی که از اجسام ساخته و این را در غیب
 میگویند و آن اجسام را امانت میگویند و بعضی از آنها
 همیشه و قوه عاذبه آنها نیست بخت که از دیگران است
 و بعضی دیگر همیشه و قوه عاذبه آنها بخت است که مار و این
 را امانت میگویند و بخت میگویند و بخت میگویند و بخت میگویند
 و بخت میگویند و بخت میگویند و بخت میگویند و بخت میگویند
 بخت میگویند و بخت میگویند و بخت میگویند و بخت میگویند

تر با این را بپایه سبک تر میف تا یکدیگر از دست بیرون
 رفته با این را با منصل میف و گفته کنند ان این را از این
 را با قوت زیاده از دست است و این قوه جاذبه تاثیر میکند از
 در با این قوه در مکان غیا از هوا و قوه در هوا با این
 دیگر جابل با این این را با این باشد و در قوه را این را با این
 از این در زمین قوه جاذبه آنها کمتر میف و این قوه جاذبه
 در این را با این هر دو است و گفته نمیف دادن این قوه
 جاذبه با قوتها در دیگر اسم لافری میف شک را به قوتها
 داده اند و در دیگر از امان در خط وسط در ان خط را
 این میف و این با این نیز میفند و در خط میف کرده اند و این
 خط وسط باشد تا استار سر را امان و دیگر در کلوله این
 را و دیگر میفول این را یک خط از این میفند با و نیز در دیگر
 این را با از دیگر بان میفول یا کلوله این را ظاهر اند
 میفند و ان کلوله با میفول در در با این را با میفند و میفند
 در همه موضع ان این را با قوه جاذبه اش یکسانست
 شد

مثل این سردان سر این را با قوه جاذبه زیاده دارند
 و حال دیگر ان خط وسط این را با این قوه جاذبه زیاده را در
 این را با میفول این تفاوت قوه جاذبه این سردان سر این
 را با نسبت خط میان ان و این تر است این خط وسط را
 در قوه جاذبه میفند و این تر یا این میفند
 و چنین ان خط را در خط میفند با این میفند در خط میفند
 در امان در خط میان در خط میفند که میفند در این
 در خط را میفند و دیگر را با میفند میفند و میفند
 امان میفول را در در استار میفند از این میفند با و نیز در دیگر
 سر از میفند و میفند حرکت میفند در در میفند و دیگر سر
 امان در دیگر از دیگر امان او میفند بر این میفند
 و میفند یک سر را در در میفند و میفند از این میفند
 میفند در دیگر سر دیگر امان میفند در دست است در
 میفند سر از دیگر از دیگر میفند ان سر را از ان
 سر دیگر در میفند ان سر را از ان سر را امان و میفند را

و کرده اند اسم آنها که است و آن هر سه هم دیگر را جذب
 کرده اند هم اسم بنشیند بنظر بل نور یک امان و در مسکنه بل
 نور امان و دیگر را جذب مسکنه بل که او را در مسکنه
 بل که او را یک جذب مسکنه بل نور و در مسکنه بل که او را
 دیگر را بنابر این در هر امان هر بل است و در قوه جاذبه
 و هر یک خلاف دیگر است و خط میان حد است میان
 این هر بل و این قوه ضدین و با این بسبب است و از خط
 نیز مسکنه بنظر قوه نور را و نه قوه که و در مسکنه بنظر
 بنظر و این قوت مابین یک چه بنشیند باید گفت در این
 قوه چیز است و نسبت به جسم را به قوتها و دیگر را در یک
 نه جمیعت دارد و نه بنظرها و دیگر عیان به جهت اینکه یک از قوتها
 و وزن جسم است میتوان کم و زیاد کرد و بنظر جسم و بنظر
 نیزان وزن اجسام را یک از جسم گرفت و حال آنکه
 این قوت منبسط را یک از امان میتوان گرفت و در
 اینکه هر در خوان امان و در این بهر سه بنظر امان
 اگر یک امان را بنشیند کم بکنند و قوتش قوت جاذبه

ان یک نام نمی آمانه از وزن و نه از اجزاء و نه از حجم ان
 کم بنشیند و خواسته و در بعد از این و این قوه جاذبه را میتوان
 همان امان پس بنشیند بدون آنکه حجم و اجزاء و وزن
 ان زیاد شود از این قوه جاذبه را باید گفت که
 یک چیز است غریب و غایب علت که بنظر ان
 و یک چیز است و باعث جذب ان است و یعنی بنظر ان
 که در چیز است منفر و منفر و در بنشیند و بنظر ان
 و چه چیز است و این چیز را فلک بنام نهادند چون بکنیم و در
 قوت منبسط است باید گفت و در فلک است
 و یک از ان فلک در بل نور است و دیگر در بل که
 همچنانکه بکنیم و بل هم اسم و در بنشیند و در فلک
 و هم اسم بنشیند جذب مسکنه بلکه در امان است
 و فلک بنظر هم اسم و در مسکنه بلکه در امان است
 و فلک بنظر هم اسم بنشیند نزد یک بهر بنشیند و همچنانکه در
 و فلک بنظر در امان است در امان هم صفت این است
 و میردیم بکنیم حقیقت این را که بکنیم منحنی مسکنه اگر

اگر یک پاره این را بر آن دیگر بچسبند بر سر
 این آن سوزن را نگاه میدارند و آن سوزن خون
 دیگر را نگاه میدارند و سوزن خود را نگاه میدارند
 و همچنین چندین سوزن بهم دیگر وصل میزند شش زخم را در آن
 این را با سوزن اول وصل میزند تا بر سوزنهای وصل شده
 و بعضی میگویند این را از این اول تفصل یافته سایرین را
 هم منفصل میزند از یکدیگر تا بر این معلوم میزند و این وقت
 منبتیک و این در فلوتیک و این هم هست این خود
 و این در فلوتیک و این را بر هر کدام در یک بل بسته
 و در این معلوم به هم دیگر بسته و در قیقه این را این را
 میبندند این وقت را از آن جدا کرده در بل جا میبندند
 و طرز این را با کردن این اینک میل این را که میگویند
 این را با بکشد در روی یک سر صاف که از ده و ده
 بار به این را بر او در دست گرفته و از خط وسط
 میبر این است و آنکه در روی سر میل این

این را این را با را بکشد یک قسم نه شد تر و نه ملایم
 و لیکن باید وقت کرد و بل نور یک از این را با یک
 هست و این کشیده شود و بل نور یک از این را با یک
 هست و دیگر میبر این کشیده شود و باید به این یک هست
 میل این در بل نور این را با کشیده شده بل نور یک و این
 هست و دیگر میل این در بل نور این را با کشیده شده بل نور یک
 طرز متخفی کردن بل نور بل نور این را با یک سوزن این
 را بسته و از او کشیده از عرض در یک نخ آریشیم بر یک ترازو
 باشد سران سوزن همیشه از یکیت معین خواهد شد اگر
 سران سوزن را اگر دانید هست دیگر بعضی اینک هست
 از سوزن بردارند سوزن گردش کج کرده و در یکیت
 معین خواهد شد مثل قبل تا به اینست بهت قبل بر بسته و
 قویست که آن سوزن یا قبله تا را با هست معین گردانند
 قوت منبتیک است زیرا که سوزن این را بسته این است
 را اندازد و سوزن این را بسته و در هر جا بر سر
 زمین خواهد در روی دریا و خواهد در سر کوه یا در

در مرتبه چاه شبه انجالت را دارد و نیز در میان کشت مقین
 را بسته بنا بر این در گره زمین یک موخر است محقق و سر
 کوزن را در محقق کرده و با نیز سبب معلین علم ضربت زمین
 را ایک این را بار بار بر بزرگ مردانه و شاه علم جغرافیا
 را اینگونه خوانمیه و دهنست و در گره زمین و نقطه محقق
 کعبه اند و یک را او میگویند و دیگر را کعبه ثانی میگویند
 و این دو نقطه قطب شمال و جنوب است و در کتب جغیه
 و خط استوا این موازین یا این تر زمین است بعد از انکه
 دانسته شد این مطلب همیشه در کتب و جغرافیا این باشد
 نزاع می است و یکیشی در شمال است و دیگری در جنوب
 و چون گفتیم در این اجماع این را با از هم در زمین و در یک
 هم اجماع نیستند جذب میکنند یکدیگر را میگویند و بل در زمین
 و نقطه شمال باشد جذب میکنند بل در زمین این باشد
 را در بل در زمین بل در زمین این را باشد را میگویند
 و از در این بقاعه قبله نما و قطب نما را ساخته اند

فصل در الکتره سیلته

قطب

فصل در الکتره سیلته
 ماله شده ن بقوت جذب میکند جسم را و اگر آن
 جسم بقوت ماله شده جذب جسم دیگر نشود این حالت را هم
 میگویند غیر جسم را جذب نمیشود و در فیکه یک
 لوله بلور و یا یک پارچه که در و یا یک باره تقریبا که را
 را ایک باره بر زمین را اینست بقوت ماله شده این جسم مختلف
 بلدان ماله غایتی میسر شده و اجسام را جذب
 میکنند این قوه را از آن فرزند الکتره میگویند و هم باید دانست
 که هر انجالت را اندر در از ماله جسم را جذب
 کند بنا بر این که اجسام را هم قسم کرده اند یکی از آنها
 اجسام مرسته و ماله اجسام را جذب میکنند
 و این نوع اجسام را الکتره میگویند و نوع دیگر از
 اجسام را انجالت را اندر در که نمی کشد الکتره میگویند
 و هم باید دانست که اگر چه اجسام من الکتره ماله الکتره
 هم نمی کشند و طبعی ماله میخوانند انجالت را هم میگویند
 نوع دیگر فیکه و فیکه یک جسم الکتره را میگویند
 اگر یک جسم من الکتره را با آن وصل میکنند



جذب میگردد و اگر دست بان باندول الکتریکی برزند و باره
 انجم الکتریکی جذب میکند ان باندول الکتریکی را و بعد از هم
 رسیدن در مسکنه از او اگر بعد مرتبه دست برزند بان باندول
 ایندول الکتریکی انها نزدیک هم دیگر خواهند آمد و بعد از هم
 رسیدن در از هم خواهند گریه و این باره نزدیک تر باندول
 بحجم الکتریکی بعد از دست خوردن بسببش الکتریکی بکلیه
 حجم الکتریکی به باندول الکتریکی داده و بسبب در شدن ان
 بعد دست از ان و بعد از تمام شدن الکتریکی ان دوباره
 جذب شده و اگر باندول الکتریکی را الکتریکی بکینه
 دیک از انها از شیشه الکتریکی نفوذ دیگر از سفر می کشند
 و ان باندول که از شیشه الکتریکی شده است در کوس
 سفر کشیده میشود و اگر از سفر الکتریکی شده است در کوس
 شیشه کشیده میشود و ان باندول هم دیگر را جذب میکنند
 و اگر این باندول در هوا یا از شیشه الکتریکی شده باشد یا از
 سفر از بعد دیگر و بهینه بنا بر این الکتریکی شیشه و الکتریکی
 سفر شیشه است و چون ایند الکتریکی مختلف الطبعه
 مختلف

مختلف الکتریکی شیشه است ان هم بهای مختلف شده اند ان
 الکتریکی را و از المین شیشه بطور مریه الکتریکی و تیره
 عینه الکتریکی شیشه و الکتریکی سفر را الکتریکی در بین
 مسکنه الکتریکی سفر و بعضی تعلیق بیک الکتریکی شیشه
 را الکتریکی بوزن مسکنه و الکتریکی سفر را الکتریکی تعلیق
 نامیده اند و چون الکتریکی برست برده تمامه احاطه مسکنه
 اجسام بن کینه و کثر امینان فسیده الکتریکی بیکر است و بیکر
 از حد سطح نفوذ ان چیز را بنان فرجه فلوشید الکتریکی
 عینه را این الکتریکی را فلوشید الکتریکی ترانند
 بکینه اند که فیه بنیتیک را فلوشید بلیک ترانند
 و چون در اجسام الکتریکی بکینه جذب بیکر فلوشید هم
 است به نشان الکتریکی از ان جسم و در زنده و معنی
 بعد از ان ان الکتریکی انجم بیکر سفر از بعد کوس
 شده نشان الکتریکی از انجم کله بر شیشه ان جسمیکه
 ان الکتریکی ان از هم جدا شده جسم الکتریکی کینه
 و اگر فلوشید و بیکر وی بکینه را فلوشید زردی
 ان است انجم الکتریکی و بیکر و مید و اگر فلوشید

ازین در انجم زباله از فلز و نیز در ان انجم الکتریه
ازین در میده فصل در انجم الکتریه
به انکه الکتریه نیز می کند و دیگر خواه اند و قسم
منفصل هم باشد و خواه در از هم ولیکن همیشه طرز نیز کردن
الکتریه است بکنید و سبب است و در انجم است در
نزدیک الکتریه جسم زباله می کند و کتر نیز می کند مگر
بجسم الکتریه متصلاست و الکتریه نیز می کند و در همه
در انجم بسیار می کند و کتر را و جسم بکنند زباله بین
کنند و کتر و نه زباله می کنند و کتر همیشه الکتریه نیز در آنها
می کند و اما ان موافق کتر متصل جسم الکتریه است و در در
انهمی نوع بزرگ تر است و الکتریه که در در از انجم
الکتریه یک جسم دیگر نیز می کند به است بکنید و سبب است
ولیکن در وقت که شش الکتریه از جسم الکتریه در خط از
ماند نیست و از ان سبب الکتریه کتر نیز برین الکتریه
فصل در الکتریه های افقلا خشی نفس
در تاینر الکتریه و از در در هر یک می کند یک جسم
الکتریه

الکتریه از در هر یک می کند و فلز الکتریه کتر جسم
کتر و کتر را در انجم کتر و در یک از فلز الکتریه کتر جسم
فلز الکتریه کتر و در انجم کتر و در یک از فلز الکتریه کتر جسم
خود را و این جذب کردن و در کتر در کتر نه صاف نه بدانه
در مین مختصراست فلز کتر تا شکر نه باشد نفس از در جدا
شده بلکه فلز کتر تا الکتریه تا نیز می کند و نفس کتر
کند فلز کتر تا که در انجم کتر و کتر مخلوط می باشد
از انهمی مختصراست می شود یک جسم کتر و کتر سبب اند الکتریه
متصلاست و انکه کتر را و در کتر و در انهمی کتر را از ان
کم بشود مثل انکه از انجم الکتریه را طبع در در از یک
جسم کتر کتر کتر دارند ان الکتریه از جسم الکتریه
بر در اند و جدا می کنند و فلز الکتریه یک انجم کتر و کتر
را در مخلوط هم بجز و به از جدا شده و فلز کتر از در
دیگر است الکتریه از ان جسم کتر و کتر طر بر یک و این
طرز الکتریه نیز یک جسم را الکتریه سبب با انفلوای
می کنند و اجسامیکه از انفلوای الکتریه شده اند
الکتریه شان تمام می شود ان انفلوای

و در برون نشسته است مشرب شده است از یک کلو له از
 همان فلتن و این شیشه از ورق قلع پوشیده شده است
 با سقر مریش نه و این نوع برون نشسته را با ورق
 قلع پوشانیده اند پوشانیده اند اما کسی تیرید
 و سطح داخل شیشه را با ورق قلع پوشانیده اند
 اما متراشیر میکنند آن مشرب هم خرد آن است و کجاست
 سقفر الکتریت در آن نشسته و نیز بار کردن شیشه را از
 الکتریت است که ترش را در دست نگاه میدارند
 و سقر مشرب آن و مشرب شده است یک کلو له از یک
 کند و کتر خف الکتریته برون خواهد زد یک و خواهد زد
 فاصله در شیشه و بهتر است که فاصله نگاه دارند بجهت
 اینکه بتوانند دید از آن برق الکتریت و ابداء با برت
 برون تر آید و کم سقفرش کم میوف و از بابت زیاده
 کم درجه الکتریت و در شیشه جمع میوف کل این است که
 از کتر و کتر برون اند و داخل شیشه و الکتریت
 شده اند و نشسته مگر الکتریت و تیر این الکتریت

و نیز

و نیز به یک کلو له شیشه رسیده از همان مشرب داخل
 شیشه میوف و در این میوف میوف در اطراف داخل شیشه و
 این از متراشیر داخل میکنند به این قلع میوف
 الکتریت نشسته را و از هم جدا میکنند و فلتن الکتریت
 خارج را و الکتریت را نیز از متراشیر خارج میوف در برون
 برون نشسته و الکتریت و نیز از متراشیر برون از هم
 انسان که نشسته بر میوف و در برون در جوف نشسته
 الکتریت و نیز در اربع و در برون نشسته الکتریت
 و چون آیند و الکتریت هم اسم بنشیند منو امه هم دیگر
 رسیده و لیکن چون شیشه جمع میوف کند و کتر است من
 میکنند هم رسیده آنها را ایند آیند و الکتریت
 الکتریت به برون شیشه حسیه اند و در آنوقت
 الکتریت یکجمله کند و کتر میکنند از متراشیر
 و یا از متراشیر

[illegible]

شیشه نزنه و ادم اخر دست بر کله شیشه کله ادمه کله پسته
 هم دگر بسته بکله نفع مکان بخورنه اگر بار شیشه زیاده ان مکان
 بخورنه انیت بر سانه میگیرند از دست و سینه و مار کمانگیر بکینه
 کله در دست و باره در بر بر روز نماند میگیرند مرفق و بار بکون
 تر سینه را در دست و در و دیکه چند شیشه لبیده هم مفصل شده اند
 ان است و تیر الکتریکی بکینه و کینه در دست کوه بکینه الکتریکی
 باید و از تیر الکتریکی کله شیشه مقصود بکینه با سینه کله
 فلز و شیشه بسیار در در دست کله شیشه کله شیشه مفصل شیشه
 از تیر الکتریکی بر اتمها میگیرند و با اینر سبب متوانند بعد از
 الکتریسیته جمع نمایند و از ان الکتریسیته یک ادم بلکه یک کاه را
 بخوان کنند و الکتریسیته بکینه رخ بعضی از اراضی بکله بسیار
 بعضی برف الکتریکی و مکان الکتریسیته بکینه رخ کردن فایده
 و استرفا است بسیار فایده است و کینه که از ان کله کله الکتریکی
 در میان و موضع ششوی یک جسم باید که بکینه فلز و در یک کاه
 ان و موضع و یک دیگر در ان موضع دیگر که از ده شرف
 ران

و ان وقت که از ان موضع را مقصود بکینه بار تیر الکتریکی
 و دیگر را با بر تیر الکتریکی بر تانیه نه چنان بر اینده و جسم
 همین تانیه شیشه الکتریسیته بکینه بکینه الکتریسیته از اجسام نفت و کله شیشه
 میخوانند و بعضی دیگر از حرارت و الکتریسیته فلز را در دست
 یک بار به تانیه و با سینه کله شیشه کله شیشه کله شیشه و بعد از آنکه
 کله شیشه فلز را در دست و بر به دست و کله شیشه بکینه الکتریسیته خوانند
 و در کله شیشه فلز الکتریسیته بر تیر کله شیشه و در تانیه الکتریسیته
 الکتریسیته و تیر و تیر به سینه و اگر یک کله شیشه الکتریسیته
 و تیر کله شیشه سیات کله شیشه تانیه و مقصود میان کله شیشه
 کله شیشه الکتریسیته بسیار ظاهر ظاهر شیشه و همین هم مقصود
 با تیر جبهه و مقصود دیگر از قبل انها و تیر کله شیشه الکتریسیته
 شیشه و در مده نشان و جیلون بسیار است اگر کله شیشه بکینه
 مشغول خاصیت از او دارد و جذب میکند اجسام سنگین
 و دقتیکه اینر تیر کله شیشه الکتریسیته به بل در ان مشغول شیشه
 یک از ان جمل بل کله شیشه و تیر و دیگر فلز و تیر و تیر و
 خط میان ان هیچ شیشه از الکتریسیته نه ارد و بعضی از
 از اجسام مرکب فلز و شیشه همین خاصیت را

سبل الم کمر الکترتیه را بما می توانه برده و بجهت راستی که سبها نیک
 الکترتیه را ظاهر می نماید با در باب ماهر الکترتیه هم حرف زد
 به آنکه حرکت و قوت است و دانسته اند که کثرت ماهر است که در آن
 فراتر از تکی و جان و عبادت می باشد و این ماهر این قابلیت
 را دارد که هر کسی دست بردن آن زد یک حرکت می کند
 الکترتیه با وظایف هر شیء و از استخوانها بسیار معلوم می شود که
 شده است و این حرکت ماهر به بدن انسان می دهد هر حرکتی که الکترتیه
 و از آن ماهر با آن می رسد و بعد از آنکه کار الکترتیه به بدن آن
 ماهر را می دهد که یک الکترتیه در بدن می باشد و می تواند
 آن سبب الکترتیه به حرکت و این الکترتیه می شود که به دست
 و یک از آن در طرف راست و دیگر در طرف چپ است و اینها
 و این الکترتیه یک می باشد که با هر عضله بسیار بزرگ و شل
 خانه زینت و حرکت و این ماهر یک میل شلست فلک است
 می شود و در یک از آن است این الکترتیه که حرکت است از چپ
 به یا با نقد آنها را که یک و ترکیب می کنند فلک را
 می شود و بعد از آنکه حرکت رفت که می دهد و می دهد که
 هر یک

در یک از چهار صفت با نقد آن حرکت می شود از پر داس
 نازک و در پیلوس یک مثل اطمینان می کند که شسته اند و در
 ماضی و این ماهر یک جسم غلیظ هم می رسد و در این الکترتیه چهار حرکت
 از یک است و در هر یک آن است منتشر شده اند و همچنان معلوم
 می شود که الکترتیه از افعال این چهار صفت با آن حرکت هم می رسد
 و افعال حرکت هم ماهر الکترتیه که سبها گفته اند و از جمله این
 ماهر است که بزرگ و الکترتیه زبانه می دهد و بفران
 جسم شسته می شود و بزرگتر می شود و زشتی چهار صفت است

فصل در موصوفات و بیان افعال

به آنکه افعال و هر جسم نور و مهند با ظاهر می کند که چرخ را
 و در شش می باشد و چند چیز می باشد و معلوم می شود که سبها گفته
 که شش می باشد و در شش و مطنه که اینست که در ششانی از حرکت
 شش می باشد که چرخ و بوجه می آید و آن چیز را ایتیر می نامند
 و این اثر شش را نیکه گفتی در وقتیکه در باب حرارت و
 میزدیم و فرد گرفته است شش را و الله عالم را بنا بر این

اقسام و کما اجماع نوردهنده میکنند مگر آنکه حرکت میدهد
 این اثر را از حرکت این اثر روشنائی حاصل میگردد
 فصل در فتنه روشنائی و در قضا بر روشنی میکنند که
 یک جسم نور را در ششایده با طرف خموش و اقسام بر آنکه
 میکند روشنی خود را در هر جهت و نور آن روشنی میکند یک
 زمین در آب سازه و ثابته را در اجسام نور را ابتدا میکنند
 حرکت دادند که نور را در خود اوان متحرک میکند برده بطور
 خموش را به چنان کم که این حرکت سرایت میکند برده برده
 آن اثر را تا به چنان میرسد و آنوقت روشنائی با سرایت میکند
 در روشنائی بر قدرتی میکند که از اقسام بر زمین در جهت دقیقه
 و بر زده ثابته میرسد و از قضا بر زمین است که نور را یک خموش
 شده است و روشنائی در یک ثابته شکل را در فرج مسافرا
 طر میکند و روشنائی در زمین میکند و همیشه بجهت سنج راه
 طر سنج به مثل اینکه نگارنده در میان آنها بود از راه که یک
 بانه برینست در درو یک خط راست در مقابل یک شمع بچینه
 روشنائی آن شمع را در زمین میتوان دید و اگر یک حورده
 آن

آن کردا از آن ترتیب که چیده اند بدون رونده آن روشنائی
 از نظر ما بچینه خواهد شد و وقتی که شمع یک جسم صیقل را بچینه
 رسیده منعکس میگردد یک جهت دیگر همیشه خط متعین منعکس میگردد
 و اما یک یک جسم دیگر بر یک زده و این انعکاس روشنی را بر آن
 منعکس کردن در یک جهت غیر انعکاس یک شمع نور را نشان میدهد
 از یک تعبیر اطلاق تا یک در حوض اطلاق تراشه اگر یک
 سطح صیقل بر سه این شمعها از در آن سطح شکسته نموده باز
 مرتفع میشود از یک جهت عکس را گردان فضا را در شمعها براد
 میرسد و طبقه میشود در یک خط راست عمود بر فرضی تا به در چنان خط
 عمود و زاویه داریم یک در طرف شمعها و در میرسد و دیگر در
 طرف دیگر شمع طبقه میشود و اگر آن زاویه را اندازه بگیریم
 همیشه مساوی خواهد بود و آن زاویه یک از خط عمود و شمع
 تا یک سطح رسیده ظاهر صیقل زاویه رسیده میشود و آن زاویه
 دیگر را زاویه منعکس کننده و قاعده کلی است که هر وقت شمع
 منعکس شود زاویه رسیده آن مساوی زاویه منعکس کننده و در یک
 جهت را مقابل شمعها منعکس نگاه داریم این هم نور را به چنان
 بنا بر این قاعده که کتب اگر چنانچه را مقابل شمعها منعکس از

از ان شب نگاه اید فرشته را خواهم میر و از این فاعده بران
 منسوب کنی قسم هر دو است اما در این سطح برینم و بدین منوع
 بنوع رفیقک شعاع یک جسم بیضی سطح میرسد حالت پنجم که نوع بنوع
 و بنوع درشتی در درون یک جسم بنوع بر سطح باشد و در این جسم منفر
 و از این یک کف و دیگر را برده و از این بابت باید که شعاع را
 در این منفره و اگر یک جسم که در نظر را بر داشته و در سر از انقدر غنی
 بریم و کست داخل یک از آنها را کست سر و در دیگر را بیضی کنیم
 و این منفره را خواهم داشت که از آنها این منفره در دیگر را این منفره
 خوانند بعد و منفره را کنی که در محدب را کنی و کسی که در این منفره
 و این منفره در این منفره که خط آبی منفره نماید و آن خط منفره منفره لب
 این منفره و آن خط را قطر دایره منفره و دیگر خط است و در هر یک
 نقطه میان این منفره است می بینند و در این یک جسم نور را در در
 خط محور آن این منفره که این منفره و لیکن نه زایل فاعله که در شعاعها که
 یا این منفره بعد از انکه منفره منفره در دیگر نقطه ایف و این منفره
 این منفره منفره و در این نقطه شکل جسم نور را در منفره و در
 این منفره انش خانه بنوع از آن این منفره اف است که این منفره سطح
 منفره فاعیت از آن در که منفره که شعاعها را در شعاعی
 را

را از خط شعاع را در یک سطح محدب فاعیت از آن دارد
 و بر آن منفره فاعیت که در شعاعها را در شعاعی را این منفره را این منفره
 انش خانه بنوع از آن این منفره بلکه در عقب آن و آن منفره بنوع
 این شعاع منفره این منفره در یک نقطه منفره منفره اگر آن این منفره
 لطیف منفره منفره این منفره محدب جسم را که در این منفره
 و لیکن این منفره منفره منفره

فصل در انکسار شعاع چون کثیف

هر وقت شعاع از هوا سیکند و این منفره که خط است میان حال
 میرود و برین که یک نوع شعاع از هوا کجوف آب یا یک جسم
 غلیظ تر از آب سیکند و در برعکس و فیک شعاع از هوا
 باب سیکند و با از آب هوا سیکند و در شعاع آن منفره
 منفره منفره راه است منفره و این انحراف شعاع در وقت
 که منفره از منفره منفره منفره منفره ان است که در منفره منفره
 و دلاولی منفره منفره منفره ان شعاع را از رایتین شعاع
 این منفره کثیف کثیف سیکند و در منفره کثیف و منفره منفره پول
 که از منفره با یک جسم کرد و دیگر که از منفره کثیف با منفره منفره
 و کثیف منفره از آن پول را منفره منفره منفره از آن اگر آب

آب در آن ظرف بریزند و اول آنکه آن بول از جابر عقیق
 حرکت بکنند آن نگاه کنند که آن بول را می تواند دید یا بر این
 شعله آن بول رست رو چشم نگاه کنند بنیای بلکه اگر آن
 بهم میرسد در وقت که شش از آب بهر او اگر در آن نقطه
 که از آن نقطه شعله بیرون می آید از آب بکشد و داخل شدن
 بهر او یک خط عمود فرضی تا چشم می بیند که آن شعله را
 بنیای بلکه در بعضی از آن خط عمود را اگر متوجه شود
 راه شعله که از هر باب میگذرد در بین این شعله ها نزدیک
 بان خط عمود می شود بنابر این می توان گفت که هر وقت شعله از
 یک جسم لطیف به یک جسم کثیف میگذرد در یک نقطه عمود
 می افتد و هر وقت از یک جسم کثیف به یک جسم لطیف میگذرد
 از خط عمود بر می افتد و بعد از این کار بر در این فاعده را
 خواهم دید و چه می کند نفس نورانی نبوده بر یک جسم
 جسم کثیف مانده موجب رنگ و فلزات و اشیا آنها
 خود جسم لطیف مانده بهر آب و شیشه و جسم برنج

میان لطیف و کثیف مانده کافی و شیشه یا صاف به آنکه
 اجسام کثیف نمیکند از شعله از جوشن یکدیگر در یک نقطه
 آنهاست به هم آنهاست بجهت یکدیگر این جسم در وقتیکه خطی از
 شعله شعله قدری از شعله را میگذرانند از جوشن یکدیگر
 و اجسام لطیف میگذرانند از جوشن شعله را و میمانند از جوشن
 اشیا که اجسام در عقیق و افع شیشه شعله میمانند
 و آب و کتر اجسام میگذرد شیشه شعله نهایت لطافت را
 دارند و قلیکه زغال هم میماند بجهت یکدیگر و بهر از خود
 رنگ میگذرانند و قلیکه جوشن کم است و میماند شعله و زغال
 که از اشیا و را و لیکن جسم میگذرد نهایت لطافت را دارند
 با زغال رنگ بهر میماند در وقتیکه جسم آنها زغال از آنرا
 میگذرد قلیکه قدری از شعله را نگاه میدارند شعله میگذرد
 لکه آب نهایت لطافت بهر میماند و در وقتیکه
 در وقتیکه آب زغال باشد یک رنگ بر سر میماند
 میزند به هم میرسد و جسم برنج بین لطیف و کثیف
 میگذرانند از جوشن در از روشنی و با و میرسد
 ۱۰ رنگ و شکل و صفت اشیا از آنها ظاهر می شود

فصل در بیان مثلث مستطیل که بر پرسم باشد
 یک جسم لطیف است و مرکب است از دو صفحه صاف
 و سیطه که کشیده سر هم آورده باشند از این دو فرایند
 پرسم میانه و تیغ پرسم و فرزند میانه آن خط است
 و از دو صفحه سر هم میاد و دو کتب پرسم آن صفحه است
 و در مقابل آن تیغ واقع است و زاویه منکسر پرسم زاویه
 است که از آن دو لب صفحه هم رسیده است و تندیست
 کیفیت از پرسم برود و میسند خواه از روشنی اجسام فراتر
 رخواه از نور افتاب یک پرسم از عرض نهاده شده باشد
 بنفیکه تیغ آن در بالا باشد اگر قوس را از دنگ بیک از
 صفحه ها آن برین کجبه در روشنی و در صفحه دیگر آن
 پرسم میرسد و کیفیت از آن مشاهده میشود چنانکه در آن
 صیه میزند در جا خف میبینند بلکه مرتفع شده اند و در کتب
 تیغ آن پرسم و در میان آن اجسام با کبر زنگها و قوس
 قوس صیه میزند و اگر تیغ پرسم در کتب پائین باشد آن
 کجست

کیفیت پرسم را هر نمود و قیاس پرسم را متعابا نگاهدار
 اشکال اجسام منفرجه صیه یا از سمت راست یا از سمت چپ
 تا تیغ آن پرسم را یک نوع نگاه داشته باشند و قیاس
 یکدیگر شش اقسام از یک منفرجه که یک داخل با همان
 بار یک میزند و اگر یک پرسم را عرض بنویسند تیغ آن در طرف
 فوق باشد بگذاردن با همان احواف در زنگها صیه میزند و آن
 شعاعها رو بکتب احواف دارند و شکل فرزند در دور
 و صید است بطول و در زنگ صیه میزند و این شکل بطول و در زنگ
 احواف را است که یک میانه صیه هر دو با هم افتاب را این
 سبکت مرکب است از هفت رنگ که باین ترتیب و مردم
 گویند اول قرمز دوم نارنجی سیم زرد چهارم سبز پنجم آبی
 ششم بنفش هفتم سفید و این هفت رنگ صیه
 ترتیب که گفتیم صیه میزند و هر رنگ که در افتاب در طول است
 با نشان میدهد شعاعها مختلف الگو آنرا آنها مختلف
 دارند بنا بر این باید گفت شعاع کوسه رنگ آبی است

الحرف است زیرا که از قرمز است و الحرف شمع و قرمز اولی
 رنگ است کمتر از دیگران است و سایر شمعها در سطح آن
 الحرفشان بر حسب است و اگر شمعها مختلف اللون اصناف
 و از یک برسم کشیده بشی از آنکه سطح اطاق برسم یک برسم
 دیگر بر تیغ آن در این باشد برسد و چون لایه باشد و از آن
 برسم که زنده باره آن شمعها الحرف در رنگها مختلف
 مبدل سفید بر تیغ و کل طرک لا انا همد میگرد و این است
 مشغی میکند اینگونه روشها در رنگها مختلف به صورت مخصوص
 آن برسم نیست بلکه بجهت اصناف الحرفها از شمعها مختلف اللون
 باشد و علت رنگها بر شمعها در شیشه مثل آنکه علت قرمز و زرد و
 سبز و بنفشه و لیکن رنگها زایل از رنگها در یک است و با یکدیگر و سبز
 تقریباً نصفه قرمز و زرد و آبی قدر کمتر از قرمز و بنفشه و این
 تجربه بجهت باره ترکیب کردن شمعها مختلف اللون رنگ سفید
 بنوعی دیگر می توان نمود مثل آنکه یک کرده مقرر قطره
 سکه ده یک زرد بیه بر داشته و در قطعه حوران یک بر آید
 غایب

غایب و در دایره بین سیاه یک در میان یک دیگر و لب آن کرده
 معوی کشیده و در میان آنهم دایره سیاه کافه رنگین بخانه اولی
 قرمز و سبز و بنفشه و بعضی بر حسب بر یک رنگها کشیده و اگر آن
 کرده معوی را برست در هر رنگی آن یک رنگی در او رنگی دیگر
 مختلف تمام شده و میان آن دایره سفید صید میگرد و این شمعها
 در تجربه رنگی و رنگها در شیشه شمعها کفایت میکند و در
 سفید اصناف بر حسب است از جهت رنگ و چون این شمعها
 یکدفعه بچشم میاید بر تیغ میگرد و در شیشه عظمی به این حالت
 از شیشه نظیر برسم و این تجربه یک را اگر در یک با واقع
 میاید رنگها در شیشه با هم برسم بلکه در روشنی باشد
 و با بنوعی است و یکجسم قرمز نظیر ما میاید بجهت یک از جسم
 شمعها قرمز رنگی میکند از و جذب میکند باقی رنگها را
 و صبح دیگر سبز میاید بجهت آنکه جسم همین شمعها سبز را
 عکس میاندازد و جذب میکند رنگها دیگر را و این
 جهت رنگ را از رنگها معز و میانه از رنگها این جهت
 رنگها مختلف را در مرتبه هم برسم و در فیلکه یکجسم کل این
 جهت رنگها جذب نمیشود آنجسم سیاه میاید و در فیلکه

کثر این جهت است که هر یک از این سه فقه الحکمیه در میان
 شریکین و مردم در فرقه کثرت شعاعها نور افشاند که از یک جسم
 لطیف میگردد در وقت بروز این از حد کثرت انفرادی میسر شده
 و این جهت را شعاعها را از حد کثرت فراتر در حد شافی گفته
 غیر افراق و در یک بر یکس این اشعاع جمع شده که در شافی
 گفته غیر اجتماع و حال شافی که کثرت یک صفات مختلفه است
 لطیف از دو بر شافی و کم در شافی هم میرساند و از بار
 این باین خاصیت که تیلها را بدین

فصل در شیستماع مقف و حدت ب به آنکه بعضی
 از کردار بزرگوار صیقا با حدت با مقف شده و غیر اینها را
 که تیل میبندد و این تیل با خاصیت این ادا دارند و با آنکه
 نمایند شعاعیکه از آنها میگردد در یک نمایان آنها را و کل تیلها
 بسبب اختلاف سلطان شفیقه اند بهین قسم اول از آنها
 است که به کثرت و کثرت که در صفه اش حدت است و شمع
 باشد از آنها را یلان کنی و کسی میبندد و آنها میبندد و یک

صفحه

صفحه از آنها صاحب و صفه دیگر شمع باشد و شمع ثالث را بر این
 کنی کنی و کسی میبندد و آنها میبندد و یک صفه آنها حدت و
 دیگر مقف باشد قسم رابع به کثرت کثرت و آن است
 هر دو صفه آنها مقف باشد و شمع فاسد یلان کنی میبندد و آن
 است که یک صفه اش مقف و دیگر شمع باشد به آنکه محور لایق
 مقف است و در نقطه بیان صفه شمع شمع شمع و شمع
 لان تیلها را یلان کنی و کثرت یلان کنی کو مقف است و شمع و از این
 صفه مقف میرود و صفه شمع در کثرت تیلها هم اش فانه حدت و شمع
 فانه آنها نقطه است که در آن نقطه جمع میبندد و کثرت تیلها از
 حقیقت تیل میبندد و کل تیلها شمع شده اند بهین قسم یک از آنها
 خاصیت این ادا دارند و جمع نمایند شعاعها را و شمع را و این
 را تیل تیل کنی و شمع شمع میبندد و جمع نمایند و آنها از آن
 شمع شمع کنی تیل او را میبندد و شمع کنی و یلان کنی و کثرت کنی
 کثرت و شمع دیگر از آنها انفرادی شمع و شمع میبندد و شمع
 روشنایی را و آنها را تیل تیل دو بر شافی و این تیلها
 آن و شمع اخر شمع غیر شمع کنی و یلان کنی و تیل کنی
 و در شمع کثرت را

کثر نشاء را بر بزرگتر و دیرتر نشاء کوچک تر نمایند و شایسته
 فاصله ای که با انواع قسم لن تلهای یکدیگر فاصله بین قسمی و قسمی
 و دیرتر نشاء می توانیم به نسبت سی و نیم یعنی در آن لن تلهای
 محاسب برآمده تر شده کن و در شانس ایشان بزرگتر است و هر
 قدر لن تلهای مقدر دقیق تر شده دیرتر نشاء ایشان کوچکتر خواهد
 بود بنا بر این مشخص می شود هر قدر لن تلهای محاسب تر شده فاصله
 آنها با آتش خاشاک کم تر است و اجسام لایزال بزرگتر نمایند و
 برعکس هر قدر لن تلهای مقدر تر شده فاصله آنها با آتش خاشاک
 و تر است و اجسام را کوچک تر نمایند و فاصله آنها را
 با آتش خاشاک دیرتر است و فاصله فاصله فاصله آتش
 و هر قدر این فاصله آتش کوتاه تر است میگویند که لن تلهای
 بر نور تر است و برعکس هر قدر آن فاصله بلند تر است
 آن لن تلهای کم تر تر است در آتش خانه لن قبل که شعاعها را
 نور جمع می کند شعاعها را در آن جمع می کند و هم چنانکه
 در آن

در آن آتش خانه روشنایی شده تر است و هر قدر بزرگتر است
 فصل در آتش و مقیاس به آنکه یک بر یک را اگر متساوی باشد
 در دینک آتش روشنایی و از آن میگذرد و رنگین نمایانند و بعضی
 یک لن قبل را اگر دینک می باشد و در دینک شکل یکجمله در آتش
 خانه آن رنگین نمایان لن قبل و بر رسم این خاصیت را هم میگویند
 و در دینک هر قدر درست باشد و تفاوتها را یکجمله صفه آن میگویند
 صورت باشد از بزرگ است و در صفت دیگر از است شکل صورت خود و
 باقیهاست و روشن است در صفت اول بجز آن میگویند است و در صفت
 نماند میگذرد آن است و بزرگ و بزرگ میگذرد و سفید نمایند

فصل در ماصره و بنای حشم به آنکه
 بیست خارج حشم نشاء به وقت کوه منتهی قطر آنها
 مساوی شده و آنکه کوچک تر از دیگر است آنکه لطیف
 و برآمده تر از مواضع چشم است و از آن کوه تمام است
 چشمه بعضی از لطیف و آنکه بزرگتر است آنکه کثیف است
 از یک یک بعضی و چشم و مهابب الیاف از باشته بسیار کم و
 از آن که آنک یا اسکلر دینک می باشد و این که

سفید چشم باشد و در آن موضع که گردنک لطیف بنزدیک
عقب است و میان چشم و ابرس میانه نیز دایره نقره
عنبه و نسبت این دو مع مثل یک نقره است و در وسط
آن یک نقره است و در است بسیار بسیار گردنک یا گردنک
پوستی میانه نیز نقره عنبه و در عقب ابرس نیز است او
شبه یک لاله مثل و از آن که است نقره میانه نیز نقره و این
علیه و در عقب یک نقره است که کبر است که است نقره
نیز نقره عنبه و لهذا این نقره متصل است بکبر است
و این نقره مثل یک در او است چشم را به نقره باید و
اطاق نقره و جسم رفیع گردنک در اطاق او است خلط و
میانه و نقره است او که میانه نیز مطلوب میانه و الله
اطاق ثانی را پر که امور و نیز و میانه نیز مطلوب
در عنبه و است و مطلوب در فرار گرفته اند در عنبه نقره
و نقره خلط شمشیر را الله میانه و در فاضله العنبه و الله نقره
و نقره و نقره و نقره و نقره و نقره و نقره و نقره
میانه و نقره و نقره و نقره و نقره و نقره و نقره

۱۵۱

لا از منتهی کجته العباد و کرد و سر را حوف عظیم و سطح اظا
اسکله و دشت را از فرخ چشم یا کمر بستنی روشنانه است و هم
شکله و وطن منتهی غایت مکرر از عجب با صوره و زلف
اینگونه است و این را طبع در در و در کشت گذارد و نه در
و با کشت از آن میتوان حد داشته و نه با طافت را
و در در همین ترتیب که اوقات بریده خرم و صحرای
و محل میر و پان نمانم بشیر انگیزه روشنایی بنمیدند در
و فیکه از عجب چشم میکند و در فیکه ملک چشم نوزاد
را در دشت و پنج با سر صده یک زرع در مقابل چشم
در در و در کمر بستنی نگاهدارند یک دشت از شعاعها
شکله چشم ما میرسد یک قدر از آن که در در و صفا
چشم مرا فضا به فاعده از همه کمتر عکس می اندازد و
قدر دیگر از آن شعاع و در میان آن دشت منتهی
در در و از آن مرا فضا و از او میگذرد و بعد از آن
از او میگذرد و در در و در و در و در و در و در و در
چشم میرسد و در در و در و در و در و در و در و در و در

روشن مرغایه و آن شمع تا بنگه در میان آید سه بیتا واقع شده
از قفسه عقبه که نشسته از کوسن و امور و بر و ز و از رطلین
هم که نشسته و در ر و ر و ک و هید مراشد و در ششانی که کف
با برسم میرسد با طراف عکس مرانه از و میرون میرود
ترکب و رنگ آن چهره را و دسته میانه که از تر و دیکه
بکرستین که رسیده از طرف هم میرسد از تر و ک که از یک کین مثل
میرسد بکینه اینه که کوسن زباز از امور و اگر منفرد میاید
از امور و بر و ز با بر این اینه در ششانی که در ششانی
سه است باید که در یک موضع مشخص شکل انجام در ششانی
بر ترکب با و در و هین قسم میفد غیر شکل انجام در ر و ر و
رطلین کینه میفد و لیکن بر عکس این قواعد در با و ر و ششانی
میباشد که از خواص گفته در کسین دقوة کوسن و لیکن بعد از آنکه
با دقت زیاد ملاحظه نمایند که کشف میگرد و رسته ششانی که در و
میکنند اشکال این ظاهر میفد و تا کمال عالمان این علم غیب
کلی اینرا بنوع دیگر و به امر و الله

و اما فصل یک بنده در آن میرود و معلوم فرمایید که
این اشغال سفرانه خواهیم گفت که بنده اول اشغال حراش
اگر در یک بنده سفرانه حراش را که در تمام زمین نظر نماید
حواص میگوید و سقاها را که داخل چشم میزند و در وقت
از آلات حمل چشم چندین دفعه بنده نامشکسته بفرست
سفینه میرسد اشغال نام و کامل بعد از یک سبب باطل
اجسام بنده بنده ای که در چند روز عیالده زواری از فرست
اشغال اجسام را در دست و کامل برین شکل یک ساره بنور
نام بنمایند که یک برق اشک است و در یک چشم است
حواص این اشغال این است و سبب انسان که چشم میزند
بنده از نزدیک و فاصله از دور برین وجهه است که
میخواهند یک جسم را برین وجهه از یک نزدیک تر بنویسند
مردم چشم که کوچک تر بنویسند و مقصود از کوچک تر مرد
این است و ظاهر از سقاها را از زبان از میان کرستین
و خواننده اشغال و گوی در شمس این ظاهر گوی

چشم بکار میوز و در کوچک و بزرگ نمودن مردم
 بجهت داخل نموده شعاع کم باز یار در چشم فاشتر که از بسته
 نشد چشم با میرسد از زلاله عکالت زبانه و کمر فترا
 تخفیف میرویم سفت با صبر شخصی من را به دست فترا در
 و بدین یک جسم چشم هیچ قوت نکند مثلاً فاصله که گفته
 خواند رخ خطا بر شعاع فترا میگذرانند این فاصله که گفته فاصله
 شعاع در جهت رنج یا نیز یک زرع و گفته با شعاع
 طول نظر یک زرع میبندد و گفته با شعاع رقیق نظر
 زبانه از چند صد یک زرع نیست و این سفت فترا
 میکند از میکلها جسم مثلاً خط رزه و درشت را یک
 فاصله میدانید نیز بزرگ جسم هر ما بین فترا نیست
 اما رنگ بزرگ یک جسم را در پیش میدانیم بترانیم از آن مشخص
 کرد سفت از این سبب است که ملنه رنگ هیچ بهر مشخص
 میشود در دیکه و در سران یک ادم یا یک چیز میبینیم که
 بزرگش را دانسته باشیم از آنچه در باب با صبر گفتیم
 البته

ص

البته گفته میباشند که اشک جسم در در و در طین فترا
 تازه متولد شده فترا میبیند و میبیند ان طالع نیز رنگ و بوی
 ترکیب یافت ان اجسام انید منه فترا بعد از چند وقت از
 زلاله نیز انرا در فترا شده زبانه
 فصل در چند علت فاصره به آنکه یک علت است که
 اغلب از زبانه سست در چشم یافت فترا و این از آن فترا
 میگذرد چشم فاصله فترا ر بین و ادم طول نظر با صبر بسیار
 بلند دارد و طول نظر فترا میجوهر دیگر فترا را که اند
 لایه است بجهت خواندن فترا فترا در پنجاه یافت صبر بین
 سبب دور از چشم فترا فترا دارد و در دیک تر از این سفت
 بر سبب را متعجب خواهی دید یقین است و این علت از باب
 نفسی که در سفاقی شعاعها میگذرد از آلات چشم میگذرد و میبندد
 و مطنه میبندد که از باب است پس فترا فترا با فترا فترا
 و کمال اشخاص طول نظر اغلب از او کمال مرگشت
 در رنگ باریک و همان معلوم میشود که این اشخاص منجر اند
 لفطه میان کمر سستی را استقامت فترا و نه گشادگی از این جهت
 آنکه میان ان کن و رشتا سست از گشادگی و باریکی

این آتش خانه آن کوته ترست و علت دیگر ماضی البصر است
 و نیز نه میا و پسم میانه و اشخاص ماضی البصرشان بسیار است
 و این اشخاص بجهت درستی هیچ غریزی نیستند و آن چیز را در چند
 حد بک و بین ذریع نزدیک بچشم نگاه دارند و هر چه بزرگتر از آن باشد
 مانند است منور شد صیر می شود این علت بر کسی بی چشم بی بین می باشد
 و سبب این هم بر کسی نیست متعارف است که در چشم میاب داخل
 می شود و در شانشان بسیار بزرگ است این شعاع از
 هم میگذرد و بهر آنکه بر طین رسد و چنان میداند که در اشخاص
 میاب قریه با حدس از آن بزرگتر است و بزرگتر از آن که
 مردمان آنها نیستند بسیار بزرگ است و از باب اینست که میگویند
 که در آن کس است که را بکار بر نهد و نه میباش را از کله کن و در شانش
 که در کس است یا کس تر است یا همان کمتر از کس و در شانش میان
 همیشه و از در خواص کن و در شانش و در شانش کن تیل علیکها
 چند در دست نموده اند که در نفس با هر آنیکه گفتیم چون نفس این
 با هر ما از زیاده و کس کن و در شانش و در شانش چشم می شود
 باید که

باید که محدث و مشغول بفرمان علیکها هم شفاوت باشد و از این
 بابت که بجهت کن تیل در صبر قرار دهیم و نه کن تیل در صبر اول در صبر
 نه ثالث و رابع و همچنین از قرار در صبر کن و دقیقه ما کن کن شد
 و اشخاص بی چشم است از قرار در صبر که گفتیم از زیاده و کس کن تیل
 آنها که بین شده است که بجهت نزدیک شدن با هر آنیکه محدث بجهت
 و بر کسی اشخاص میاب که در تیلشان زیاده و کس است
 باید و علیک آنها مقرب شد بهر نوعیکه با هر شخص به هر خواه
 میاب و در صبر تیل با هر ما غیب خواه میاب است زیاده و کس
 با هر ما بین تیل و خواه میاب است که تیل با هر ما میاب و کس
 نام و کامل با هر چه چشم را بهر مسند نامیه و شکل در در
 موضع مختصر از در طین می شود و نه در در مواضع بیقاعده و
 آن مواضع که بجهت تیل در شکل حساب را در او پیرم موضع است
 در طین میمانند و اینهمه عموماً نزدیک محو می باشد
 فصل در حساب عمده کسر و زره و محاسبات
 یکی کن تیل کن و در شانش و مسافت اش را و بسیار کوته است
 و این حساب است که بجهت تیل در حساب صغیر یا اجزاء

بسیار بسیار در ممالک است چنانچه آنها با اهره و شهاب گفته اند
 این سحاب در وقت مسکنه این اجسام را در جبهه را که
 میخوانند بار زره بین سحاب یعنی چینه باید پیش از آن که نشسته
 شود و فاصله آن کمتر از مسافت آسمان باید باشد و زره
 بین مرکب در وقت نشسته است مثل زره بین سحاب و چینه
 ترکیب بنا بر آلات اجسام بسیار بنهاره از برای این زره
 بین چینه نیز بفرم مختلف قرار داده اند و بعضی نیز چینه را
 مختلف از روی قاعده ساخته اند و اندک اقل اجسام را
 و میخوانند به پشته از این در جلوه لن قبل کن در شانس و
 قدر و در زره نیز از مسافت آسمان میگذرانند این
 لن قبل را لن قبل اب ترکیف میخوانند و آن قدر است
 که زره بین در وقت چینه که نشسته میماند تا آنکه شکل بر
 شده که اجسام در زره مسافت در عقب اب ترکیف
 چینه به چینه با یک لن قبل کن در شانس و این
 لن قبل کن در شانس را لن قبل اگویر میخوانند و آن قدر است
 و زره بین در وقت چینه بنابر این این زره بین
 است

این است مرکب است از یک لن قبل اب ترکیف و یک لن قبل
 لن اگویر و زره را اجسام در این چینه میگذراند و زره
 بنفشه این چینه است مثلاً اگر اب ترکیف قطر یک قسم را
 پنج مقابل و اگویر ده مقابل بنابر زره قطر یک قسم بنابر مقابل
 بنظر ظاهر آن در وسعت دو مرتبه و هزار و پانصد و
 بعد با این لن قبل اب ترکیف و اگویر ترکیب شکل احصا
 تفاوت میخوانند و این تفاوت است به نزدیک و دور
 بعضی اجسام است بلن قبل اب ترکیف و بعضی باید آن زره
 بین را هم گویا که برای بلند تر بنفشه بنابر این در عدس
 را از بالا در یک بنفشه یکبار باید آن موضوع که در آن موضع
 شکل یک قسم نقش میزند و نزدیکتر یا دورتر از اب ترکیف
 بنفشه و این از برای بر سر ترکیب بنفشه شکل اجسام در سحاب
 لن قبل اب ترکیف میگذرانند و در مقابل اب ترکیف یک آینه
 معترض میگذارند که بنفشه روشنایی زیاد و بعضی جمع بنفشه کل
 آن روشنایی را در یک نقطه در روی زره جمع
 اب ترکیف و باین قسم آن جسم که میخواهند به پشته
 بنفشه روشنایی میبخشد

فصل در ثلث کپ منبر و منبر کپ منبر و منبر کپ منبر
 مساحت سابعه مانده کو اکب درست نموده بنا
 مساحت ثلث کپ منبر است و لیکن قاعده کلا
 این است که آن منبر است از یک آینه فلز متعین
 و منبره اند بطرف آن چیز که میخواهند به منبره و شکل
 آنرا در در و در محراب آن آینه منبره در و این شکل
 نقش بسته بود که شکل منبر را در منبره کن در منبره
 منبره و اگر نگاه کنند چشم را در منبره این منبره
 منبره نگاه دارد شکل آنرا در منبره در منبره
 و هر چه را که منبره بنا منبره این منبره است
 کن که در میان او یک کوراج که در منبره منبره
 منبره در منبره ال ال که از جسم نگاه منبره
 منبره در منبره ای ای منبره منبره را منبره
 را این شکل یک آینه کن که منبره منبره و
 عکس

عکس این شکل و در این منبره کو عکس افکار از آن منبره
 منبره منبره در و منبره منبره و از آن منبره
 منبره منبره که در منبره منبره و منبره منبره
 را در منبره منبره منبره و منبره منبره
 منبره از یک منبره منبره و منبره منبره
 منبره منبره منبره منبره منبره منبره
 در منبره منبره و منبره منبره منبره منبره
 در منبره منبره و منبره منبره منبره منبره
 یا در منبره منبره منبره منبره منبره
 منبره منبره منبره منبره منبره منبره
 منبره منبره منبره منبره منبره منبره
 فصل در اکث نیک منبره قاعده منبره
 این اکث نیک منبره قاعده منبره منبره منبره
 منبره منبره منبره منبره منبره منبره
 منبره منبره منبره منبره منبره منبره
 منبره منبره منبره منبره منبره منبره
 منبره منبره منبره منبره منبره منبره

و نیکو نگریسته اراغینه در دهان وقت سب از اراغینه
میان مرینه گران سب غام میوه پیش از آن که غده بگوشت
نامیده منظر درونش شک انداخته گوشت از درونشانی و اراغ
مرینه پیش از آنکه صدار شک را بشنود در ده با طازده در شک
روشنایی رسد احسان معلوم میشود و غده کشم و گوشت
نامیده و لیکن مرده در دست زلال تر میوه و با جلد زلال
بدن روشنایی و شنیده همه از با تر میوه و بعضی است در صدار
صاعقه روشنایی صاعقه امرین پیش از آنکه صدار (در اراغینه)
و زبانی که در از وقت بدین روشنایی با وقت شنیده صدار
صاعقه می تواند شش که در دست این صاعقه صاعقه خلالت
شده است و از خود بر سب شش شده است و صدار در هوا
در میانینه در صدار و جمل رزق سب است را اثر می کند
و در چه صدار این سرعت این حرکت می تواند شش میوه
ایا در حفرها در اجسام فلزید دیگر این صدار
می کند جواب این سوالا با یک استخوان عروقی و لکه میوه اگر در
زیر سرش ما شش میوه با یک دیگر سب شک زبانی که از آن

[illegible]

موجهای صدهائیکه در میان آنها هیچ مرسه باید از آنها گذشت
باشد که بتواند مفارقت حرکت آن هوا را و یکی مینماید
از در قاعده همیشه صدها را

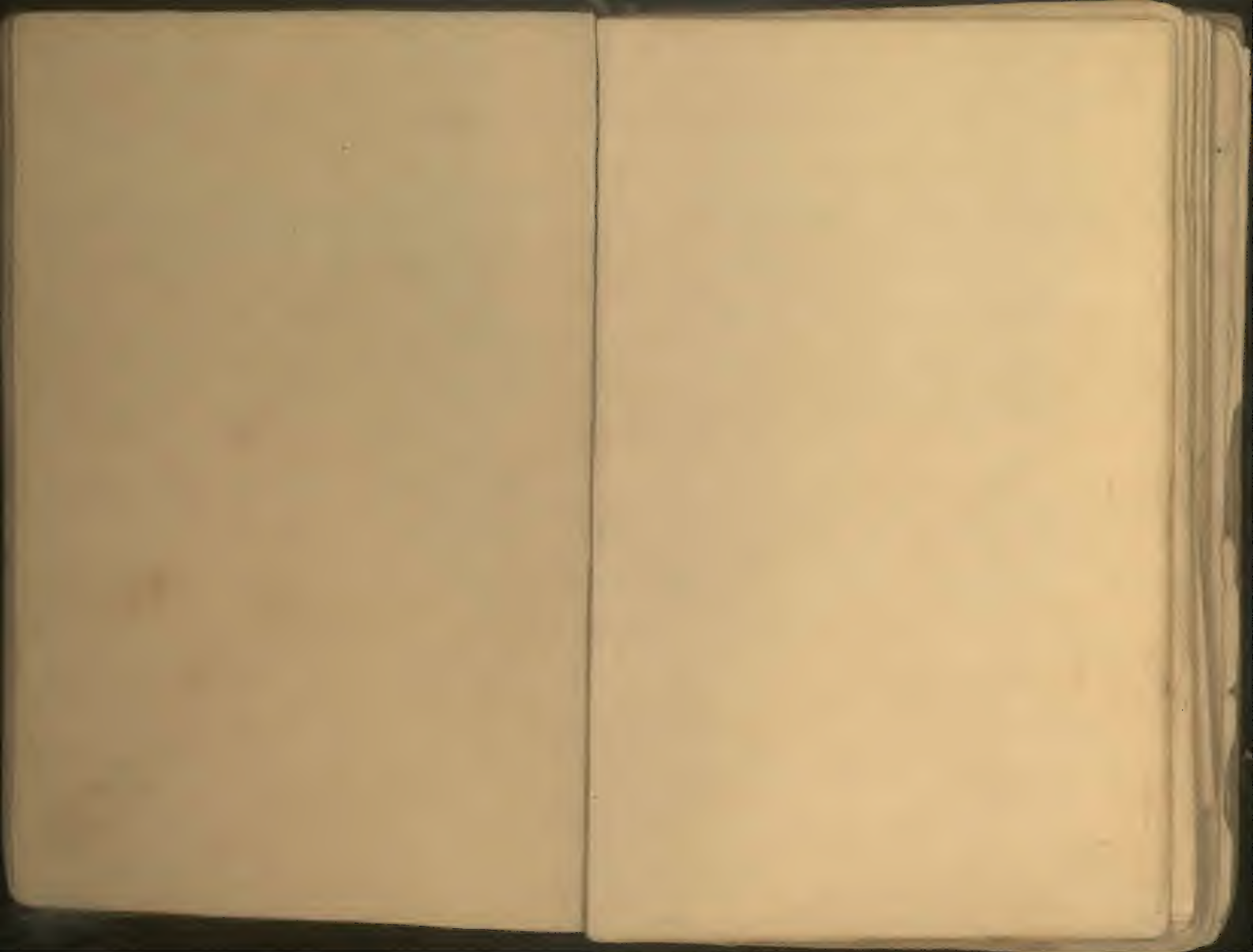
فصل در بیان قسوس صدها یعنی انعکاس
صورت و شکل موجها صدها یک جسم منفرجه منعکس منقول
روشنایی و انعکاس منفرجه را جهت اینکه که همیشه زاویه بر سر
آن مساوی زاویه منعکس است و شکل انعکاس یک منفرجه
صدها را بان لحاظ اعداد صدها است به این ترتیب
که موجها صدها عمود میشوند در دو صفحه عمود بر هم از آنکه در
همان وقت با یکدیگر در یک صفحه یک انعکاس میتوان بدست
آورد بان ترتیب که در بعضی آن کلمات میگزارند مثلا صدها
که در دو خانه صدها سلب برکت میتوان گفت در دو خانه
صدها در دفعه سر صدها چهل زرع مسافت را طریقی بنا
بر این اگر یک انعکاس در صدها و چهل زرع واقع شود
یکی خواهد فرستاد بر تن جان سبیلها که که گفته شده اند
و سلب اول خواهد رسید به از خانه در همان وقت
که

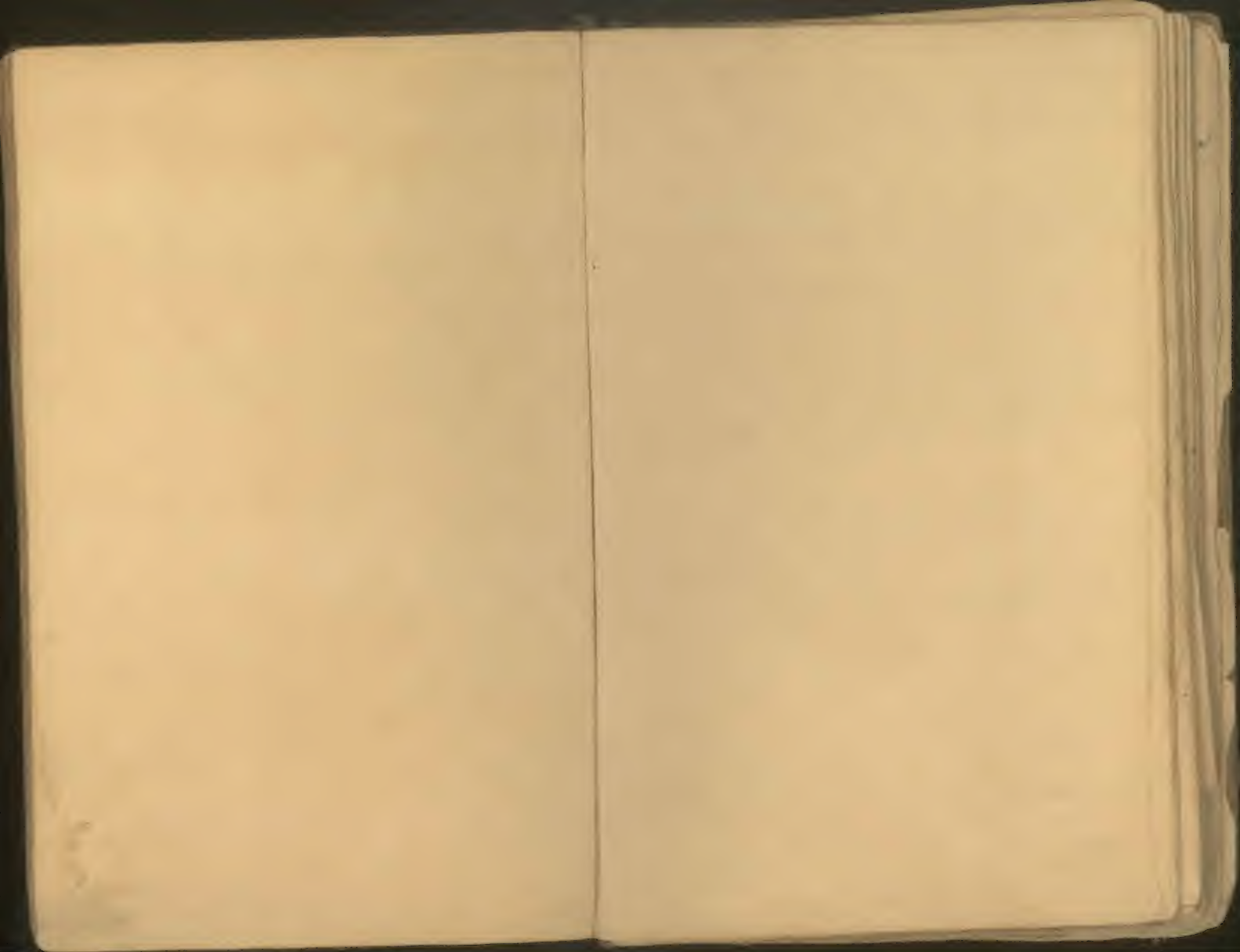
که سلب اخر از دهن بیرون بر آید بیان انعکاس مکرر
صدها اخر مکرر شده چندین دفعه همان سلب از در دهان
قاعده که گفتیم زنجیره یک صدها که منعکس میشود میتوان باز مکرر
مینه از دو یقین است در دو صفحه عمود بر هم از آنکه میتوان بدست
صدها را در هر یک دیگر مثل آنکه در آینه مقابل یکدیگر باشد
را بنا بر این در میان صدها با دو دیوار مقابل که گفته شد
که را از هم باشد انعکاسها صدها مکرر از آینه میشود و نظیر آن
انعکاسها باشد در چندین صدها را اینها را اینها را در زیر
یک حلقه در یک یک صدها دارد و آن ترک خاص را
البته یک صدها را اینها را البته یک صدها را یک صدها را
و در این یک صدها یک صدها در دو صفحه عمود بر هم از آنکه
دارند در هر یک در دو خانه در آن هیچ منفرجه در صفحه البته
که از آن خانه باشد بنا بر این مثل آنکه در این شکل منفرجه
که اگر یک صدها در دو صفحه است که یک از آن صدها را
البته یک صدها را قرار ببرد و این صدها را جهت طاعت

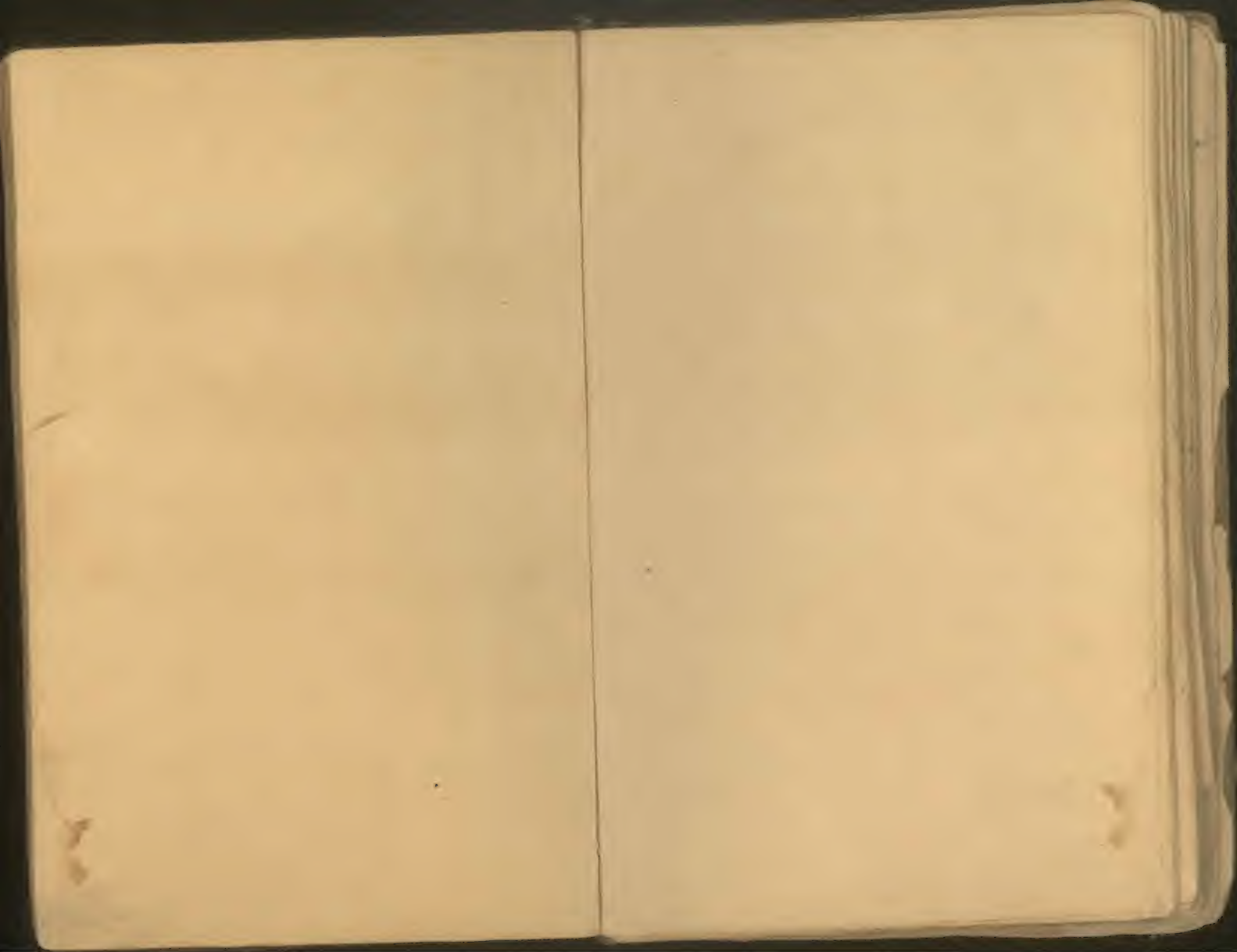
نموده یک حرف دیگر حرف آن شخص است نقطه ای که در
 رشت و بجهت مخالف نقطه البس است آن نقطه ای که
 صدها را این میفرستد به نقطه ترک که این خانه دیگر البس است
 همیشه و اگر در این نقطه زمین شخصی دیگر باشد یقیناً کفر کلماتی که
 شخصی این گفته است خواهد شنید و در امر که در این است
 البس قرار گرفته اند میتوانست حرف دیگر را بشنود در
 جهت زرع یا بار تر فاصله اگر چه در شان قدری دور
 باشد و انشای دیگر در میان آن و نفرمشته نشنود
 فصل در صحبت استماع به ائمه
 الت جهوت همان مرکب است از چند قطعه و قطعه
 الریه یا معلوم یک نوع لوله است که از یک سمت به طرف
 در آخر دهن و از جهت دیگر لبش و فایده آن در راه
 وادخ بلوات حواء در داخل همچون نفس خواهد در
 بدون نمغن آن و این لوله تقریباً در یک و مرتب است
 از حلقه های کوچک و غضروف و در فاصله آنها حلقه های
 رابط

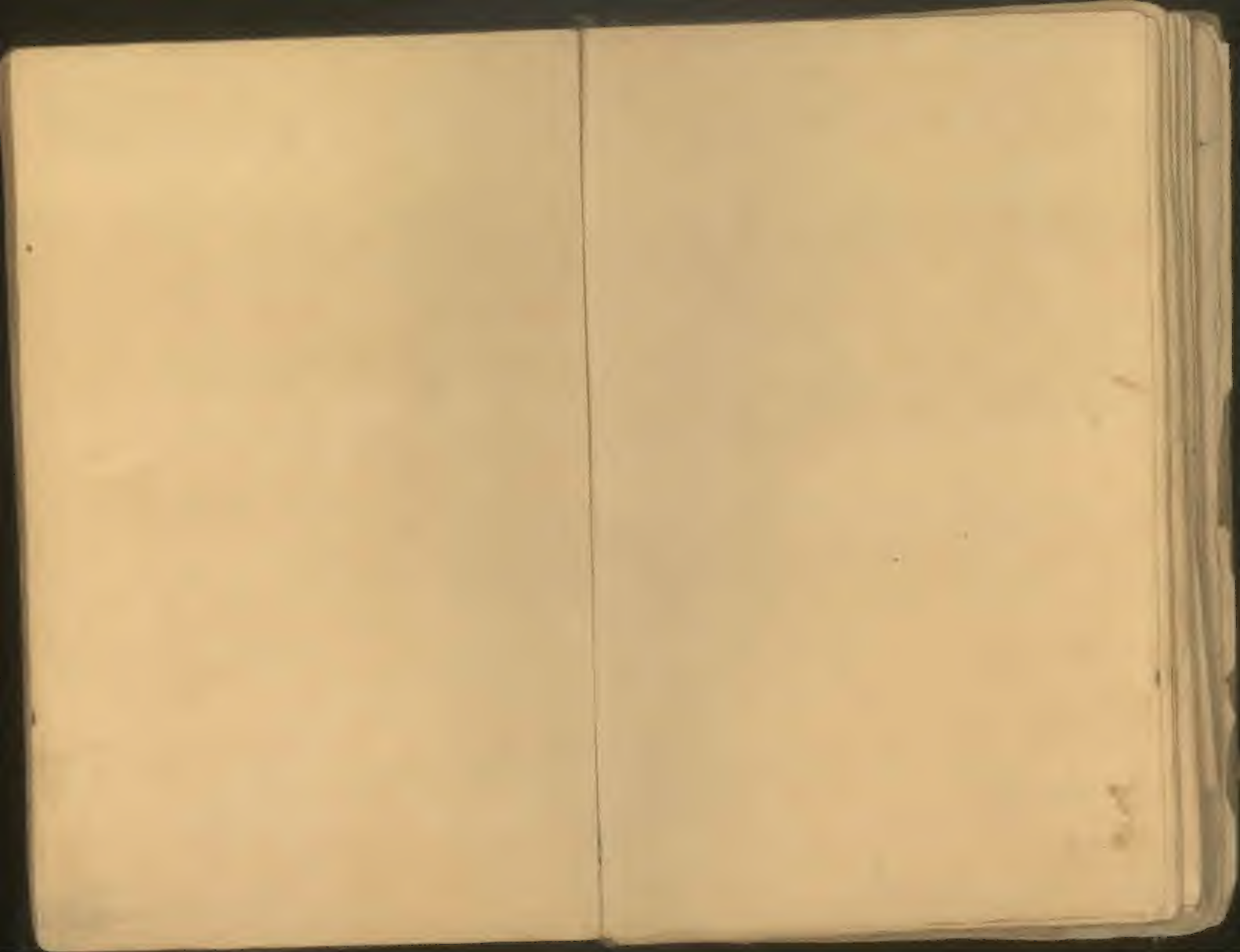
رابط است و این درست است این منقسم میشود به لوله کوچکتر
 و یک از این لوله ها است ریه می رود و دیگر به طرف جیب
 و در یک از اینها منقسم میشود بچند قسمت و خود است که از
 همه کمتر تقسیم شده میشود و باقیها ریه و از است فوق آن
 منقسم شده است بچند و جهان معلوم میشود که این منقسمه جزء اعظم
 صورت است و معلوم مرکب است از چهار غضروف اولاً را
 که یکدیگر و ثانیاً را سه رومید و ثالثاً را و رابع را بفرست
 از ریه شنیده میشود و این غضروف ترکب است مختلف است و
 متصل است به یکدیگر با فاصله و بعضی با حلقه های
 و قبه لرزه و قبه عضله مرتب میشود بجهت حرکت و از این
 موضع و ترتیب این عضلات که بعضی غضله اخر است که باین
 الت صورت ترکب داخل میدهند و این عضلات متصلند
 به طرف جیب و ریه و داخل آنها قبه الریه و این
 عضلات نیز مرتب شده اند و ریه رفته رفته قطر را عظم
 قبه الریه را که کوچک تر میباشد تا کافی میرسد و در اظرف
 یک جای کافی میباشد و این جای را حلقه های و این
 حلقه بقدر ریه و پنج یا شش از یک زرع معلول دارد

و در مهار کلت را به بار کلت میمانند و حاصله این لب در جلو
سپار کوهک است و در عقب چهار بزرگ است و چنان
مفهوم شده است که آن لب میتواند نیز بر نزدیک هم شده
و در عقب فاصله بسیار کم باقی ماند و در بالا این لب چهار
کلت از جهت چپ و راست که در جبهه یعنی در یک از آنها
مست و پنج یا بیشتر از یک نوع می باشد و اینها را دانه کول
مینمیدند غیر حقیقت و در مهار فو تا آیند و دانه کول بر عرض
نزدیک هم شده اند و یک نوع کلت باشد و بالا این
کلت اول بهم رسیده و فاصله ایند و بعد با نرزه یا جبهه
بر از یک نوع می باشد و در بالا جبهه یک غرضه می باشد
و اینکلت میمانند و یک دم اینر اینکلت از عقب لغز است
و میتواند در در کلت بچشد و بر ضرر و غلب از
معلقان نیز نیک آلت صورت نشان را مشر برنا
یا سوتک میدانند و بنا بر این چنان میدانند











بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام خاتمة محمد وآله الحسين اما بعد
ايضا رساله است در علم تجسيم شروع در ذكر مطالب ان مقام به اكماليت
باسم و بجايدار شد و مختلف طرقات و مذهبها را بيان نمود و برابر لازم است
خواص آنها را مشخص فرمايم بعد از وقت در آنها سرچشمه و بسيار از ان احكام
و مركبات از دست ميشود و چون البته را بفرستد امكان ميسر نشود ان شاء
اجام اما كليات فرمايند نفع صاحب آلات و اجسام و كوشند و صاحب
الاست ميشود و آنها را اينكه كليات ميسرند هيچ اجسام به آلات بنا بر اين
مستقيم به وقت نشود غير كذا كليات و كذا اينكه كليات و بعد از انكه اجسام
از كليات را بدست طرقات ميسر ميشود و بعضا از آنها صاحب خواص
و مركبات ميشود و اينها را اجزائات ميسرند و بعضا نشود و صاحب خواص
ميشود و طرقات ميسر ميشود و آنها را اجزائات ميسرند بنا بر اين
كه اگر كليات ميسرند كليات و اجزائات و اجزائات و وقت ظاهر اجسام را
ميسرند لازم و نشود و وقت ميسر ميشود كليات ميسرند طرقات با طرقات
و برابر اين علم بسيار اقصاء كرده اند و انچه علم است بسيار و بسيار
لازم و بجهت تعريف اين علم و احكام كليات و تجسيم علم است و بيان ميشود
طريق كليات اجسام را و اعطاء اين احكام بسيار در اصوله بسيار كم

المرفق

بنابر این یکس که در این قسم بواسطه احم و دیگر و تها کانی مر و تها کانی
عنه غیر احم که در مر و تها کانی احم و تها کانی را احم و تها کانی
علا و اگر بواسطه احم ان و صبح باران از صبح را صبح مر و تها کانی و صبح
اد و در این یکس که در این قسم بواسطه احم و دیگر و تها کانی مر و تها کانی
که در این یکس که در این قسم بواسطه احم و دیگر و تها کانی مر و تها کانی
که در این یکس که در این قسم بواسطه احم و دیگر و تها کانی مر و تها کانی

[illegible]

بسیار سبب کجی در ترکیب بود و در این ترکیب در اجزای
 برتر است و در این ترکیب اجزای از او قوت ندارد از آب
 در جوی خود کف می‌دارند و این آب که بسیار است و در
 فصل در نقد اد و تفصیح اجسام مفروضه به آنکه در
 قديم نشانه بود که چهار جسم مفروضه با هم فاعل و مفعول
 و آب باشد و لیکن اینها از عناصر می‌شوند که از حرارت و کثرت
 آن چهار جسم دیگر و شش می‌شوند و این است که در کثرت
 اجسام مفروضه و تا کمال شش می‌شوند و اینها را اجزای
 شش می‌نامند و در یک از آن اجزای الکتریکیت می‌شود
 چهار جسم بعد از آن می‌ماند و هر یک از آنها الکتریکیت
 شش می‌شود و با چهار جسم دیگر از آن شش و بعد در اجسام مفروضه
 بنیاد و هست است به این توضیح الکتریکیت فاعل و مفعول
 فاعل و مفعول بعد از آن می‌ماند و هر یک از آنها الکتریکیت
 در ضریبک مالب دت و ندیوت کدام فاعل و مفعول
 کدامین با این سبب است که در این فاعل و مفعول
 فاعل و مفعول بعد از آن می‌ماند و هر یک از آنها الکتریکیت
 و ادبیات و ادبیات و ادبیات و ادبیات و ادبیات و ادبیات

که این اجسام به صورت این بلات می‌شوند و سبب
 فاعل و مفعول بعد از آن می‌ماند و هر یک از آنها الکتریکیت
 در ضریبک مالب دت و ندیوت کدام فاعل و مفعول
 کدامین با این سبب است که در این فاعل و مفعول
 فاعل و مفعول بعد از آن می‌ماند و هر یک از آنها الکتریکیت
 و ادبیات و ادبیات و ادبیات و ادبیات و ادبیات و ادبیات
 که این اجسام به صورت این بلات می‌شوند و سبب
 فاعل و مفعول بعد از آن می‌ماند و هر یک از آنها الکتریکیت
 در ضریبک مالب دت و ندیوت کدام فاعل و مفعول
 کدامین با این سبب است که در این فاعل و مفعول
 فاعل و مفعول بعد از آن می‌ماند و هر یک از آنها الکتریکیت
 و ادبیات و ادبیات و ادبیات و ادبیات و ادبیات و ادبیات

فمن کلوریتیمیک و منعمه اند مندر ارانند ابتداء به منعی کلور و نیتیک نامی لازم است
 قضایان آنکه جو یا ست یا جابر و کلوریتیک از اجسام منوره و یک جسم مرکب را بوجود
 مرادند و لیکن عدد اجسام منوره هر چند باشد اما جمیع منوره به قدرت ضدیت
 و باطل می کنند و دیگر در آن فیکه یک جسم مرکب از دو جسم منوره در هر دو پل سل
 و لذا یک مثل منحل می نمایند یک از آن اجسام بطریق یک از آن بل و دیگر
 به بل و دیگر می ریزند و فیکه یک جسم مرکب از دو جسم را بعضی قسم می نمایند
 از اینها یک جسم مرکب از دو جسم می رود و عاقبتان ضدت دیگرند و بعضی
 قسم است از برای اجسام مرکب از اجزای که یک منوره به تر و دیگر
 غیر اجسام مرکب از یک جسم منوره یا اکثرین و عدد از برای کمترین
 اکثرین با اجسام دیگر را بر اینچونند و البته اما نامی به منعی کلور و این اجسام
 مرکب به آنکه اکثرین مرکب یعنی اکثر اجسام منوره و وجود مراد در هر
 قسم جسم مرکب را و خواص ضدت دیگر است یک از آن در قسم سل
 اسید گفته و اینر اسید یک جسم مرکب شده و با صلب و با منعی و
 یا بخارند و همرا اینر اسید با یکم ترش دارند و فرزند منکر شده رنگ آید
 سانی لا و اکثر و نکاتیف میانه و مایلند به مرکب شدن با اجسام دیگر
 و قسم سل را اکسید گفته و اینها را با نامی میگویند بر عکس اسید
 اکثر و برینتیف مرشبه و همرا با طهر دارند و در بعضی زایل و در

نوعی که است و نیز می کنند یک آب باقی بود و آنرا هم بعد یک گشتن
با سینه دارند و از اجتماع یک اسید با یک اسید یکم مرکب خفیف
و جوهری را در آنرا حل می نمایند نیز یک و اکثر آن مانده اغلب از اسید
مفرده مع می باشد با آنها با عادت مقدار و جوهر او در جام مختلف
از بعضی احصاء اسیدها و قدر کم می باشد یکم مرکب در اکثر آنرا
در اسیدها می مانند اسید می کنند با یک جوهر که بعد از آن که جوهر
مکثر آنرا در آنجا حل می شود اسم آن جوهر را در جام می کنند با اکثر
و این است جوهری که یک با او با کلمه یک می کنند اسیدی
و در زیاده اکثر دارد و کلمه او دلیل می باشد بر کمتر بعضی اکثر آن
اسید را می بینیم یک و چون اسید مرکب دیگر شده از همین
جوهر لازم دانسته با استعمال می کنند اسیدی که می بینیم یک می کنند
می کنند بعد از آن که اکثر از اسیدها می بینیم یک با یک و
او مثلاً جوهری که در با اکثر چهار اسیدها مختلف و جوهر او در
با برابر آن است که در بر داشتن کلمه اسید و بعد از آن کلمه جوهر
و با آن آن جوهر کلمه یک نام از آن وقت اسید می بینیم
و این را نیز اسید زیاده اکثر دارد و اگر کم اکثر آن
مقدار اکثر آن کمتر از او است یک کلمه ای می نامند
و در آن وقت اسید ای جوهری که در این را برابر

[illegible]

249

[illegible]

[illegible]

محمد

هفته مدوام روز داشت بعد یک بار به سرفات و برکویه و ترپاسیم کشته
سپش از دشت امید و بندر هفت و مدوام و فدا داشت بعد یک بار
بلالکه و کوه و کوهها و زمین و احاطه نمک فلت زلار دارد و عموها منفرد
مناخند و آنجا جاس و از زمین حالت بخار بر خیزد غلظت هوا میشود و در
علم ملک طبع و احوط طاهر می آید و بد در اینجا می آید و بر سر هوا
مهربانست و منظر نمایی و لطیف و باور و با طبع و قابل که یک شش و بسیار
از استیک و پشته یک کیله و دشت و از دهه متغایاب یک و در اینجا
در دریا و عفر از حرارت و فست و متغایاب و یکشنبه و وزن دارد
و وزن بسیار اجام و مجاریه و تطبیق هوا و در فست و یک کیله و عفر و
و هوا و کوه و کوه و دشت و راه بریده است و اکثر شش و لوا و اسکیر و کوه
مطرد و حرارت و برودت و هیچ تأثیر در بر یک باطن و احوط
و اینها و ما ششیم و در فست و طاهر و یکشنبه و فست و احوط
میهن و شش و یک باطن و احوط و فست و احوط و فست و احوط
فست و احوط و فست و احوط و فست و احوط و فست و احوط
سند و بسیار و فست و احوط و فست و احوط و فست و احوط
طویل و فست و احوط و فست و احوط و فست و احوط
از دشت و بر سر و فست و احوط و فست و احوط و فست و احوط
چهره قرار داده و در آن مطره و فست و احوط و فست و احوط

مباحث علمیه بیشتر متجزیه است و معمول شده و عقیده اعمال سایر
دقیق نگار دارند و هر یک شایع آنهاست زیرا در این زمینه همه را از یک
است اصول از آنجا که از اکثرین و بیشترین در مقدار است
از اکثرین و متعدد و بیشترین و تجزیه بود در مباحث مختلف
اینی و عقیده یا مختلف شد و شایع تمام از همین قاعده شد و بعضی
و لیکن با اختلاف بسیار کمتر قابل گفتی نیست و در اینجا بجزئی است
کارونیک یافت میشود و بجز این میتوان احصاء دیگر یافت نمودن
و لیکن با فشار مواضع مختلفه زبانی مثلاً هوای و محاور آنهاست
اینکه است و در این مورد نیز در این مورد در بعضی مواضع
از کلیه روزن که نحوه یا بهر روزن نحوه دارد و بواسطه
اینها همیشه در این اخبار و در آن یافت میشود و لیکن این احصاء
در هوا یافت نمیشد مگر اتفاقاً و اینها در بنای بعضی مواضع
و باید دانست که مواضع است از اکثرین و بیشترین همان قرار
و ذکر شد حال میرود مواضع اصطلاحاً از اکثرین و طریق بدست آورد
از راه الزم نیست و ذکر تمام و اکثرین از مقدار و جهت
قبل از این گفت شد و این صحت نگار است چنانکه در مطلع
و چنانچه در مباحث بیشتر حالت یک تغییر شده و روزن

ان

ان ملک بعد تمام درازا در پناه و ملک ده هزار مین وزن است
 با فشار زیاد حرارت می میدهد و این جسم است اکثر تقاضای این
 اجسام و مرکب آنها باقی اجسام مفرد باطله حرارت و کما باطله
 حرارت و در ششائی و در اغلب اوقات مرکب می شود و متعلقه
 بسیار از اوقات این ترکیب نظیر سیرسید و نون محمد مثلاً و غیره
 با فصول با یکدیگر و این دوشی ظاهر و نه زلزله از آنها و ششائی باشد
 و اگر آنها را در عوف این اثر شش بر نه اینرا عجب می کند
 با سرعت تمام باطله حرارت و در ششائی و اسباب از آن محل
 می تواند کرد مگر با گرم و استعمال این نیز بخار بسیار مفیده همیشه
 گفت بعضی آنکه حرارت هوا می شود و از راز رازند و منظر است
 همین بخار و این بخار خیزد و جمع آید و بسیار از آب می شود و یعنی
 بخار است و باعث اختلاف می شود و در بعضی فرقی می توان از آن
 لا بد است و در از همه از آن اثر مگر در نزد بخار آید و می تواند
 است حرارت و در یک مرکز ششائی است که اثر شده در
 یک مشعل فرق با سیروشی لا افسر و در اکثرین مقامه
 می شود و در از یک لوله متصل به من گزین می شود و در
 میان یک سیروشی در محلول از آب است نبع از تمام سیروشه
 مخلوط با تدریج آید و می تواند در گزین می تواند از انجیل

و از شعله آن قوه مغز را محارقت می کند و میزد و از آن بر قهقار
میان در روشن ظاهر گردیده و ترکیب جدید بنه نشسته و از این
جانبها به برودت رسیده میگردند و این با پیش روخته شده بسیار
نکشته و از آن شعله است و در اینقدر اکثریت با این ترکیب
شده و دیگر کسی و فرو رها کرده و همیشه در ترکیب اجسام
آتش ظهور می کند و این در قهر است که آن ترکیب بناتل می شود
ترکیب در آنوقت حرارت که احوال می شود در یک دفعه بقدری
میت و روشنائی هم از آن ظاهر می گردد و اختراقی و همیشه
در آتش خانه ها می بینیم که ترکیب اکثریت هم با کار این
در آتشی و می گردند باقی می شود و شعله دیگر نیز می آید است
و از شدت حرارت روشن می گردد و این شعله را در جگرها
از ترکیب اکثریت هواد آتشی و قابل شده و جو می آید و در جگرها
شعله زبانه از حرارت سینه عواجم صلبه و رقیق است و همیشه
احداث شعله می گردند و زبانه را که نور شعله سببه بان اجسام است
و باعث احداث آن می گردند و قوت روشنائی مطابق
حرارتش می باشد و روشن می گردد از شعله صلبه روشن ظاهر می گردد
بسیار کم است و حال آنکه حرارت آن نهایت شدت ندارد
و ترکیب شعله می شود و در آن حالت روشن است و همیشه
حرارت

[illegible]

محسوس شده بتوانند افزون مقدار اکثر انهم الا تمام نماند
 بودن اکثر استبرایان ترسه از ترس است نفسی باید و هر
 آنکه بکشد اکثر نیکه در هوا رسیده می باشد در آنست به قدری
 به پنج عدد اکثر در نفس چه بسته این تجربه بر سه و هوائی نزل
 و بعد از نفس فرد در بدن می رسد و کما را اینست زبانه اکثر نش
 کمتر و اسبه کلاه و نیک آن زبانه تر از هوائی است و فرد به کلاه
 و غیره و آن قدر کمتر در مقدار نفس تفاوت که همین قدر باید
 دانست که هر کس که کلاه هوائی و فرد به کلاه مساوی است و
 بودن فرستاده اند این تجربه در هوا از بدن فرستاده می رسد
 است که هوائی که داخل ریه ها رسد بر صغیر نفس می شود و کما
 با هوا اکثر انهم اولی که باید از کار بدن و با قدری همه در وقت
 خلق متوجه از این تجربه ترکیب است که در بدن و آب و جوهر است
 و ایند و صبح هر یک بودن فرستاده می باشد با باقی انهم و در وقت
 تغییر در تجربه و خون آورده که با این تجربه در از کار بدن
 و همه در وقت از دلت را در خون نشان می شود و اینست
 علم نفس که این است آن است و متعجب می کند و علم است
 ان اختلاف می باشد اما صاحب تحقیق گفته است که این
 تغییر خون آورده چون نشان همین در وقت نشود بلکه در هیچ

آورده تغییر در باید از این تجربه آنکه در خون و هوا است
 هر وقت در بدن و در وقت نشود و بعد از آنکه در نفس نش
 حیوان است و در وقت صبح اجسام است در اکثر نیکه کما بر سه و
 در مقدار اکثر انهم نرسد در حقیقت از ترس را نیکه
 تغییر در مقدار اکثر انهم نرسد باید از ترس را نیکه
 الا فصل اکثر انهم نرسد و اکثر نیکه از او است که نشود این
 هر زمان باشد و کما خوراک و در وقت بابر کما در بدن
 بر نشان است که در بدن و در وقت بابر کما در بدن
 و ان نباتات از اثر و نشانی تجربه می کنند است که در بدن
 و در بدن می کنند کما در بدن و در بدن می کنند اکثر انهم
 اکثر انهم است که مرده به پیوند ترسیده و در وقت بابر
 اعتدال فرا در کما و یک نوع کرده است و در وقت بابر
 از ریه وجود در نفس می باشد از ریه وجود در وقت بابر

فصل انهم که جنم لا برین انداخته اند و در بدن
 روح و جنم لا اب کما در وقت و آنکه از بیست و نه
 و جوهر است و کما در وقت و در وقت بابر کما در بدن
 آنکه در وقت و در وقت بابر کما در بدن و در وقت
 در از تمامیه و خدا و حیوانات و نباتات لا عقلت

خلقت از اهرام مشرف است هوا بجهت و هوای آنها لازم در پشت و غیر
 و در جوشش است و لازم است با و هوای آنها که در پشت و پشت را خلفه
 تر کشش می کشد نشسته می کشد با و هوای آنها که در پشت و پشت را خلفه
 و از اینها صفت است که آب جبهه است در پشت و جبهه با و هوای آنها که در پشت
 باب همه از فراغ فصل است و کشته می کشد یک لوله و لوله
 لاغوا از غیر و خواه از شیشه یا بر داشته و در آن بجهت
 و جهت و خلفه و بهار کنند بر آده این میریزند و این لوله را
 عرض آن در در کشتن نرنگ می کشد و در سر آن لوله
 یک کوزه شیشه (که) مقفل است و مرغانه و در آن کوزه را
 مشغول از آب خالص ریخته و سر دیگر لوله آن لوله مقفل است
 با سربان تن محکم و یک لوله است مارپیچ و از سر دیگر سربان تن
 داخل شیشه که لوله لوله است و در آن لوله دیگر از شیشه
 یک لوله شیشه که لوله مقفل است و در عوجاج این
 لوله میز و عرست و بخار از او که شیشه داخل سربان تن شیشه
 بنفشه از آن لوله لوله لوله و لوله و بر آده این دارد بخار
 آتش قرمز مرغانه و در عوجاج است آب کوزه را از اهرام
 جوشی می آورند بخار آب را از کوزه می کشد و عوجاج
 می کشد

لیکن لوله قرمز رسیده و در آنجا بخار است زیرا و این سرب
 بخار می کشد اگر آن او چون سربان تن دارد ترکیب آن می کشد
 و از عوجاج را در دو میزد و در آن ان شیشه مانده از سربان تن
 بنفشه که در آن لوله که لوله داخل سربان تن شیشه مقفل است
 و نام بنفشه که عرست از اهرام آب کوزه می کشد آن آب کوزه می کشد
 بنابر این لوله آب و بخار شده و سربان تن رقیق شده و در
 شیشه که می کشد بنفشه از اهرام عرست اگر آب و در شیشه که مانده
 بنفشه مرغانه و عرست که کمتر از وزن آن است و در کوزه
 عرست بنابر این زیرا که از عرست که عرست است و در آن
 وقت این لوله را می کشند مرغانه و وزن آن شیشه را می کشند
 زیرا که از او شیشه و عرست و در سربان تن عرست با نرزه عرست
 وزن دارد و کیکه آن عرست و در سربان تن عرست با نرزه عرست
 در این عرست که با سربان تن عرست و عرست است و در آن
 سربزه دفعه کمتر از عرست است و در سربان تن عرست
 و این عرست و وزن است و این عرست که عرست است
 اگر بنفشه از آب و این عرست که عرست است و از عرست
 در میان هوا و عوجاج را در این عرست که عرست است و عرست

آب بخار شده بعد از شستن و نجس کردن آن آب را در یک باقی نشسته
 و یک آتش سبزه بوجه دارد و از آن پخته کنند بعد از آن
 منضاج شده بنا بر این حدت از آب بر یک است از شستن و نجس
 آب را در پخته و منضاج میزدند و اگر آب را منضاج به دلیل سبزه
 همین شستن و منضاج و از این آب در یک کوزه میزدند
 از شستن (که) میرسد از طرف (که) منقول بر شستن
 داخل مرغینه و از طرف (که) منقول لکایت را در مرغینه
 آنکه بل خوشی و با دیرینه میزنند و در هر روز منقول چهار
 روزه بخار بظهور میرسد و منضاج آن چهار باقی و از بل شستن
 بوجه اند چون بخار منقول نوزده شستن با یک میزدند و یک
 آتش بوجه میزدند و همان منقول ملحق است و این کار از شستن
 شستن و چهار باقی و از بل لکایت ظاهر شود که الاصل است
 در روز آب منضاج میزدند و این شستن بوجه میزدند اگر آب
 در این روز بخار بر آب بر یک بجه آب بجه جفت دارد باید از کوزه
 همین بخار آب بوجه باید و بجه از یک است و بخار آب بوجه
 مرآت و این بخار به لا باقی مرغینه و یک کوزه از آب را در
 کوزه از بجه در زن و داخل هم در یک شستن کرده (که) بخار
 از هوا مرغینه و با بجه منقول نوزده (که) بجه
 الکلی را

الکلی را مسافران و بیمار میزنند و از وقت که آب را شستن
 در مرغینه و بخارها را داخل آن شستن و بجه از این آب یک کوزه
 بعد از این منضاج آب بوجه شده بنا بر این الکلی از یک
 است و بخار آب بوجه آورده و با بجه شستن و یک کوزه
 بخار از بخار بخار فرار میزنند و میزنند و در این شستن و بجه
 یک جاذبه میزنند و در هر روز شستن و بجه بخار
 لا مرکت مرغینه و یک کوزه از این شستن و در داخل شستن چهار
 از بخار آب بجه منضاج از این بخار و یک بجه باقی باقی
 شستن و آب یک جبهه میزنند از بجه آب و در آن بجه
 یک شستن با یک کوزه بجه بجه آورده و در یک کوزه و بجه
 خواص ظاهر است آب در حرارت منضاج میزنند و بجه الکلی
 در مرغینه و بجه بجه بجه و الکلی قابل رساندن
 صد اونی از بخار بخار و قابل تر منضاج اجام و کوزه شستن
 شستن و وزن مخصوص از یک میزنند و وزن سایر اجام مرغینه
 و بجه بجه با بجه میزنند و بجه بجه و بجه شستن
 در بجه بجه حرارت بجه بجه از یک است و از یک گرم شستن
 و آب منضاج میزدند و شستن شستن و شستن و بجه
 منضاج و آب در بجه حرارت بجه شستن و بجه که در بجه
 فشار در دیر بجه بجه و در آن کوزه و بجه آب را در

خوشی اوله متعوق مرانورنه و انبواب را بخارنی و کلبه
 بخاران نه از او منصفه مقابل کلبه حالت رقیقه ان میگرد
 و با برص و درجه بالا در صحرای کرم هم میرسد و بر خلاف
 از آن درجه تا صفر و پنج نیکه فم آن را از میگرد و بنا بر این در کربها
 و منقلبه از پنج ملک چهاردهم هست چنانچه از هم آب زلالتر
 میزند و بیشتر از پیش که گفته اند میزند و از این باب است که
 سبک تر از آب است بنا بر آنکه کفیم اعدا درجه منقلبه آب در
 چهار درجه بالا در صورت هم چنانکه درجه خوشتر آب متعوق مر
 افتد در درجه نیشتر از این می تواند متعوق افتاد و اینهم با همان
 ظاهر باشد و حق شمس که آب هر قدر در درجه حرارت آب کمتر
 و فشرده تر زلالتر است اکثرین زلالتر حل می شود در آن و در درجه
 در درجه حرارت و فشرده تر متعارفی نیست و پنج کلبه آب یک کلبه
 اکثرین در حل می نماید و اما در درجه میوه و لیکن کمتر از اکثرین
 و این معلوم شده است و هموار حل شده در آب اکثرین زلالتر
 از اکثرین هموار متعارف است و بیشتر از سبک اکثرین زلالتر
 از غیر وزن در آب حل می شود و همه در وزن در آب حل می شود
 مگر سبک و از اجسام تهیله می شود و در وزن و در درجه

خلر

خلر در آب حل می شود و بعضی از فلزات از آن هموار متعارف
 و بعضی در درجه زلالتر و بعضی در حرارت قرمز تر می نمایند
 و پنج ملک از فلزات در آب حل می شود و اغلب از سبک و در آب
 حل می شود و اثر آلیاژها در بیشتر فلزات است و در وزن
 آلیاژها بیشتر در او منقلبه ایست از رنگ و بوم و غیره بنابر این
 بیشتر از یک رنگ شده اند و از این می نماید و او را خنثی می گویند
 منته و در آب حل می شود منقلبه الکلی و بوناسیوم و کبک و کربونیم
 و کبک و کربونیم و کربونیم و کربونیم و کربونیم و کربونیم
 بسیار است و در این بنا با کمالیت صلبه و با کمالیت رقیقه با کمالیت
 کابریه می شود و کربونیم و کربونیم و کربونیم و کربونیم
 و در زرد رنگ قطره قطره منسوب و شکر آب زلالتر
 در حالت صلبه بیشتر و در وقت هوا گرم شروع به آب
 نشسته می نماید و در درجه خنثی از آن صابر است
 و در حالت رقیقه بسیار زلالتر است منقلبه در دهانها
 مردابها و در باغ در حالت رقیقه او منته و این
 اها ممکن خالص می شود بجهت آنکه بیشتر در آنها اجسام خارجی
 از قبیل نمک متعارف و نمک امیک و نمک آهن و نمک سیریم
 و آلیاژها و نمک و کبک و کربونیم و کربونیم و کربونیم

و در نیکو آب مندر از بالا از یک تنه در در آنرا آب
 شکر ریخته و دریا و بعضی از جنهها از آن قبیل شده و آبهای معده
 آنها می باشد و از نیکو مختلف دارند و در بعضی از آبها کار نیکو
 در آبها که کوفه یک هم یافت می شود و اینها آبها از بالا یا کیم شده
 در آید آن حیوانی دارند و از اینها آبها را آبها را
 بکینه رفع بعضی از امراضی که می بینند و اسرا در وقت خوراک
 می دهند و طعم نهشته باشد و در آید و نیکو از نیکو مثل
 آبها را در وقت خوراک آبها را منع نماید و بعضی دیگر از این قبیل شده
 خالصت خف آبها را خوراک چیز نیست بسیار از نیکو که خالص
 بکینه نیکو بین امراضی از آبها را به ظاهر می کشند و آبها را خالص
 خوراک می دهند و در وقت که لطیف و بدبو و گوارا باشد و چنان
 لا حول و یار بدون آنکه در در آن آبها را هم رسد و اگر نیکو است
 متغیر اسرا می باشد و اما نیکو تمام شود در نه آن چیزی که خانه نیکو
 می کشند از نیکو و در در آن مواضع در نه باشد و حالت
 متغیر فریب آب نجاست و در هوا از بالا یافت می شود
 اینکه در نیکو در فضل دیگر و متغیر می باشد و خالص است
 اکثر آبها را و در این دنیا هم می رسد خالص نبوده می توان
 تقطیر

به تقطیر آنها را خالص نموده و تقطیر می کنند و نیکو از آن جدا کردن
 اجسام سرج اتقید را از اجسام قطره اتقید و از بالا است
 نیکو و معده تقطیر شده است و اول نیکو در آبها
 حرف زده یک نیکو است از عرب الرزقه نام در آبها نیکو
 بکینه اسفا افعال می باشد و آبها است و بعضی از آبها نیکو
 و یا کیم و فرج شده اما اینها آبها است و نیکو از نیکو است
 و یک از آنها را که کوریت و هم بوشیت سرج و فرزان
 با سران نه می باشد و اغلب اینها از سرج می باشد و کوریت
 (ح) و مقابل کشا دشت است و نیکو از نیکو یک کوریت
 از سرج یک از سران در سرج نیکو است و نیکو سرج
 کوریت است و هیچ منفذ ندارد و سرج بهان قلم
 مقابل است بر فرزان (ک) یک کوریت و نیکو
 مار حین نه در نه و در عهد کشه و کیم در سرج نیکو و این
 فرزان در میان طرف (ط) پخته همیشه ابر دارد
 در نیکو (هم) لا در میان نیکو و در ادجم رقیق تقطیر شده
 می رسد و بکینه تقطیر کردن آب نیکو را از آن کوریت
 می رسد و به از آن اسباب لا در نیکو می رسد و نیکو

بر فیکه در مهرت کشیده شده و بعد از آن کوکوبیت پلا در ابر
 مسفرین نگاهدارم مرغانه و دقتیکه آب کوکوبیت بکشد بر آب
 در کنار آن مضاعف گردیده هوا از جهت اللات استیق
 سر نیز مرغانه و خفا بر او لا سیکر و غیر است و میکنند به بر مضمین
 شایسته در آن کشیده داخل بر مرغزاران میفروشند چون مرغزاران
 کجبه آب سرد در طرف (مکمل) اول و احوال کعبه بر دست
 دارد بخار را بر آفتاب میگرداند و انجم رقیق در برین
 (۴) میریزد و اگر اول مقدار آن بخار رقیق شده و بپزید
 و بعد از آنکه غلیظ آید در کوکوبیت ریخته بپزد آید
 انشای از بریزد کوکوبیت کشیده آید در برین جمع شده
 بکاف خالصی خواهم بپزد و بپزد از بکها و هوا و سایر چیز
 در آینه مستطین میبندد در او خواهم بعد اول صفت
 او را و بپزید کجبه استیکه کفها را کذا استیق لا و هوا
 و اقسام بخار است و در آب کوکوبیت بپزد همراه خفا و در
 و همه آب کوکوبیت لا و غیر مرغانه سببش استیکه اقسام
 غریبه در آن آب بپزد در کوکوبیت پخته و آب او را

علیه

علیه نفهم و از این غلظت درجه خوش آب زار میگرد
 و از این زبانه حرارت و غیر اقسام بخار است و در مرغزاران
 و آب بکشد نفق نفق میسر میبازد و آن نفق نفق است
 انبوه و فایک کشیده و این اقسام بخار را بر او و جوهر
 از بخار است و اقسام صاحب اللات است و قهقهه در آب
 همیشه آه و بپزد از کوکوبیت مرغانه کور و بکشد
 با کور و نفق و از این پخته و از این سفال و با از جنین و از این
 در کور و بکشد (۵) نفق کعبه و بپزد کوکوبیت استیکه
 مرغانه و بکشد و بپزد (۶) و بکشد و بپزد (۷) و بکشد
 استیکه بپزد و اللات و مرغزاران او و بنا و بپزد و بپزد
 بپزد و بپزد و بپزد اغلب از این آب بکشد و بپزد (۸)
 اللات و بپزد و بپزد کرده (۹) و بپزد و بپزد
 و آن بلون لا و در جوف کعبه بر آب سرد مانع
 میگرداند و کوکوبیت با بپزد و آب بکشد و بپزد و بپزد
 و با در بپزد و بپزد و در آن یا آب یا بکشد و بپزد و بپزد
 جسم نفق شده و بپزد و آن طرف را بکشد یا آب را در
 انشای میگرداند و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد

در الملیک را ب نظر نهاده و هیچ اجسام خارجه از او را نشانه
 هم باینه سار کوار اینه و لیکن نه چنین است زیرا که بجزه و تقیلات
 بجهت سده و فرساید و این علما بجهت نه شدن موانع ترکله اگر
 معان اب لا قدر در میان هم بزمینه بودی ملا لازم
 دارد جذب کعبه انوقت بجهت غور در غیب میوه و چون تجارب
 محقق نموده که اگر آب نظیر سده ملا در حوض اکثرین هم بزمینه
 در وقت غور در طبع بسیار مطهر و شسته با لذه دارد و اگر
 از همان ابرادر میان نیز درین هم بزمینه در جهان سلیک
 بجزه که باقر میانه بنابر این معلوم میوه و بعد اکثرین در
 آب لایه لازم است بجهت است سینه از استقرار و تنفس
 قاعده کلا میوه برکت آورد و آب بر قدر از جمله زلال
 تر از سایر اجسام خارجه کمتر دارد و بجهت بجهت بجهت
 و کارزار دیگر مثل آب باران بسیار خفیه تر کعبه هم از علما
 ملا در دو در وقت باریدن چون قطره قطره آمده است
 هم از ظاهر در آن چل شده و آب باران و فانی و سیل و غیره
 همیشه بجهت است که مساحت زلال بر ملا و محال است که او را طریقه
 هم از زلال در او عمل کعبه و کعبه زلاله در او لایه

زلال

زلال کرده در این مسافت و این آبها علیهم السلام در نه کعبه
 لایه است و در آنها بافت میوه و اینها بافت میوه و اینها بافت
 آبها بافت میوه تر از آنها بجهت آنکه مقدار زلال از کعبه دارند
 و بعد رقتانیت هم در آنها بافت میوه و استقامت آب بر همه
 کس ظاهر است بجهت میوه و بعد و چون بجهت میوه و چون
 و نباتات و اجسام و بعد و چون همه زمین با بافت میوه
 و از بافت میوه در آن هم نشانی از حیوانات و نباتات از صفحه
 محزون او بسته و هیچ فرساید میان میوه و
 فصل در مقلوبیک تا شش آنکه سیده اند اکثرین همید زن
 بر سلیک هم کار برین ضفر و سوز سلیک همید زن
 بجهت درین میان اینها و همین ترتیب و ذکر شده و ذکر شده و اینهم
 میوه بجهت است که ترتیب آنها از درجه افسته آنها است
 اکثرین و همه اینها خواص عمده ایشان اکثر کفایت میوه است
 نسبت بظرافت و بهر راه بر نه اند حرات و اکثرین زلال
 و اغلب از اینها است که بجهت میوه و در اکثر از کعبه است
 و بجهت میوه میان اکثرین و اینهم میوه میان سایر اجسام
 ملا علیهم السلام فصل در میوه و در وقت به آبها بافت
 هم در درین حلقه با طبع در این دنیا بافت شده است

و لیکن ترکیب با اجسام دیگر بسیار است از جمله با اکثرین ترکیب
 شده آب و جوهر مراد و در از ترکیب آن با کاربن و اکثرین
 هیچ نباتات ظاهر نمیکردند و از ترکیب آن با فیتوزن و
 کاربن و اکثرین هیچ اجسام حیوانه و جوهر میایه و هیدروژن
 خالصی همیشه نباتات بخار است و در رنگ و بوی و چگونگی و با
 محاورت هوای دیگر روشن مغلفه و در میگرد و مانع و دقیقه
 میتوان در او نفوذ کشید و لیکن اینهم مانع سایر بخارات
 به اکثرین مائل است و اجسام روشن را خاموش می نماید و از
 هیچ متولد نمیشود و اکثر فواید تر است و سبک تر از هیچ اجسام
 میباشد و وزن مخصوص آن (۱۰۹۰۶۰۰) است نباتات این
 چهارده دفعه سبک تر از هوای خالص و رطوبه از یازده هزار
 دفعه سبک تر از آب میباشد و این شش در آن بیشتر است
 و در سایر اجسام بخار تیره اگر چه همیشه هیدروژن از برابر
 اکثرین خالص است و لیکن در حرارت متعارف با او ترکیب نمیشود
 مگر با بهر چند حجم فلز مثل طلا و دیوم و دیوم ایریوم
 و کبوضی پلاتینی و اگر یک لوله هیدروژن را در ده

ایزن

ایزن در مطلقین مگردانند این ایزن گرم بنفش یا بنفشه زرد در آن
 وقت هیدروژن شعله و در گردیده آب و جوهر میایه و در دقیقه
 از آب است آب کثیف میگردم و در بهر و اکثرین و حرارت
 بدون کمال اکثرین و هیدروژن و اکثرین نمیکشند مگر
 و دقیقه مقدار رطوبت و بعد در رطوبت و آب و جوهر میایه
 اما هیدروژن جبر است و در وقت روشن شدن بهر حرارت
 از او ظاهر میگردد اگر چه هیدروژن بسیار در هواست و سبک
 و لیکن از آنجا که در یکجا چه بازگاز از فلز بشیران طلایه
 با یکدیگر روشن و روشن شعله و در گردانیده اگر چه مخلوط با اکثرین
 کم باشد و سببش اینست که فلز آن شعله و شعله را بر میبرد
 سرد میکند و هیدروژن را فیتوزن است و در از او در این
 خاصیت و در صاحب یک فواید است و بسیار لازم است
 محلی که کار را در معدن استخراج نموده و در صاحب هیدروژن
 هیدروژن را شش اینکه در بجز تیره و در بهر با بهر اکثرین
 با حرارت فریزر توان بهر است آورد و لیکن با بجز تیره
 کردن آب با یک فلز هیدروژن را فیتوزن است و بسیار
 و از برابر این یک شیشه (لوله) (مح) لوله داشته و در

یک از لاله‌اران یک لوله منقر (کجا) استغفار معافانه
 و یک سر لوله (کجا) در زیر سر پست (C) آینه با این قسم
 ان اسباب مرتب شده در آن شیشه از غرض اینست که تا آن
 میریزند و در دوران اسید کولوریک مخلوط با آب میریزند
 از زلاله آفست رنگ باقی از برای اکثران و از عاید است
 اسید کولوریک و نهایت آفست و از برای اسید کولوریک
 یا اسید فر دارد آب بخورید میگرد و اکثران ان با نظر
 مرکب میفرد با ان یک سر و یکسره فر با یک سر و یکسره
 و از ترکیب این سر و یکسره اسید کولوریک یک سر و یکسره
 مرآتیه و در آن آب شیشه حل میگرد و در میدان دو کیم
 ششمانه و در زیر سر پست جمع میفرد استعمال معافانه
 او را استعمال نمی‌شاید مگر کیم بخورید که در هوا و هم ساینج
 حرارت بسیار شده و به کیم بر پهن می‌شود و هم می‌شود
 در ترکیب معافانه در آن با اکثران از ترکیب اکثران معافانه
 و هم ترکیب و بعد مرآتیه و یک از آنها را سر و یکسره
 و بعد در آن شیشه و ان آب است و مرکب و در کیم
 و دیگر



در کیم یک اسید و بعد در آن با آب اکثران و با شیشه
 به اکثران به اسید و بعد در آن سر و یکسره قیصر از این قیصر
 با شیشه و ذکر شیشه به اکثران و بعد در آن سر و یکسره قیصر
 به اکثران و با سر و یکسره با آب یک سر و یکسره قیصر و این قیصر
 در میان اسید کولوریک و آب و اینها را در ظرف
 مرکب و ان ظرف را در میان یک شیشه و به اکثران و با شیشه
 به اکثران به اسید کولوریک و بعد در آن یک سر و یکسره قیصر
 با شیشه اسید کولوریک و بعد در آن یک سر و یکسره قیصر
 و بعد در آن در آن رقیق حل میگرد و در یک سر و یکسره
 به اکثران و با شیشه به اکثران به اسید کولوریک و بعد در آن
 مرکب میفرد کیم در آن یک سر و یکسره قیصر و ان در اکثران
 ان با شیشه ان آب ترکیب شده و به اکثران و بعد در آن
 و بعد مرآتیه و در آن مخلوط با شیشه و مرآتیه و بعد در آن
 از اسید کولوریک و در آن مرکب اسید کولوریک کولوریک
 و با شیشه و با شیشه و در آن وقت یک سر و یکسره قیصر
 کیم میفرد و اکثران آب با شیشه و با شیشه و با شیشه
 و بعد در آن با شیشه کولوریک و بعد در آن با شیشه و با شیشه

برادر و در از بابت محلول نمودن در غوطه جمیع مصلح و
اب با کلواید ترکیب شده بچینه درست کردن آب کلواید یک
مقی می ماند و اگر چینه بدو آب برده و در آن رقیق گشته
چینه همین مصلح و کف می شود و مقدار زیاد را در آب کلواید
خواهم داشت بعد از این همه اعمال از رقیق ششگانه از ۴
آب کلواید یک و با آب کلواید و در آن و در از آب و در
برای برادر و آب کلواید یک از این مصلح در آن رقیق دارد
در آن رقیق میریزد و وقت آب کلواید یک و در آن رقیق
هر دو بچینه چینه در آن آب کلواید یک با کین آب
دار آن ترکیب شده آب و جوهر مراد و در کلواید با آن
جمع شده و در کلواید و در آن و در آن رقیق و در غوطه
و آب کلواید یک نهادند و در رقیق می ماند بعد از آن با
صافی از آن رقیق در و از بعد از آن در آن رقیق به
آب کلواید و در آب و آب کلواید یک و در آب و در آن
اب بعد از آن و در از برای این بعد از آن آب کلواید یک و در آن
رقیق میریزد و تا آب کلواید در آن و در آن آب کلواید
با رقیق با آب کلواید یک ترکیب یک مصلح

[illegible][illegible]

آب گرم آن مثل آب سرد در آن عصاره بکار برود و وزن
 مخصوص آن در ده گشت است $\frac{4}{3}$ اگر آن را در
 در مثل قند یا جگر در آن می کشند و در آب جگر می کشند
 در وقت رسیدن آن آب بکوبند و بر روی آن
 به نشانه بخند و آب سیلیسیک یا آب از چوبه یا قند
 شده و سیلیسیک بوجود آورد و از آن قند سیلیسیک
 لازم شده بخند و کارخانه ها و خانه ها و کارخانه ها
 همین باشد و چنانچه در سایر چیزها در وقت سرخ کردن
 خود هیچ گشت طرز ساختن این سیلیسیک اگر کوه
 باشد آب سیلیسیک طبعی و بکار برده از اجزای آن است
 از اینها که یک در آن از یک با سنگ حقیقی مخلوط شده
 آنگاه در آب سیلیسیک در یک بوشه ریخته و در آب آن را خوب
 و بعد از آن آب سیلیسیک تا یک گشت همان قسم در آن ریخته
 از اینها که سیلیسیک در آن ریخته از اینها که در آب
 گرم ریخته سیلیسیک را با یک گشت و از اینها که
 از آب کوه را در یک در آن ریخته در آن کوه در

موجود است و در وقت سرخ کردن کل آن را در آن
 می کشند و آن آب سیلیسیک است و از آنکه می کشند فصل در یک
 به آنکه کار آن در آب است و در یک است و در آب
 به آنکه از آن آب در آن زمانه و در آن زمانه است و در آن
 از اجسام و غایبی آن است و در آن است و در آن
 در آن است و در آن است و در آن است و در آن
 گشت و در آن است و در آن است و در آن است
 ماله اینها و اجسام با هم در آن است و در آن است
 از آن است و در آن است و در آن است و در آن
 ناپدید شده و از آن است و در آن است و در آن
 ناپدید شده و از آن است و در آن است و در آن
 الیاسی که با یک در آن است و در آن است و در آن
 اینها در آن است و در آن است و در آن است
 الیاسی در آن است و در آن است و در آن است
 هوای آن است و در آن است و در آن است
 جگر در آن است و در آن است و در آن است
 در آن است و در آن است و در آن است
 مرغان در آن است و در آن است و در آن است
 آب کوه در آن است و در آن است و در آن است

[illegible]

همیشه یک حکم است از این کار و فلتان بی باخش و به یک
مرتبه و مرد می تواند داخل آن شده بدون آنکه اسپین و ریه و سگنی
از خط آنکه اینها را به درنگ و در آنجا خفته می شود و اسپید کار بینک در هر
از آنها از قبیل آب سفت و غیره محلول می باشد کما لست کرد و با
مرکب چند اسپید یافت می شود مثلاً کربنید و سرخ سفید و کربن و با
نوعی که در دنیا خالص در رسا یعنی اسپید کار بینک ادوات است
میکنند برایشی که در هر مرد اسپید کلوراید و آب و یک
شیشه کلوراید را از این همان اسپید را یکا می بیند و از اینها حق
چند روغن کلوراید و یک کلوراید اسپید کلوراید یک کرد و با
و از اینها یک قطره و یکسوم از اجزای هر یک و یک کلوراید و یک کلوراید
و بعد می آید و در هر روغن آن با کربن اسپید کلوراید اب
و بعد می آید و اسپید کار بینک آن شش ماهه با خوشی می بیند
شده در زیر سر و پیشانی میخورد و اسپید کار بینک کار است
به رنگ و طعم آن که در ترس می زند و در آن کمر شده و در مانع
از حیرت و غم می آید و در یک این شش ماهه در هر مرد می بیند
و اسپید کلوراید در حالت احتراق است اگر در میان این
کار می بیند خاموشی می زند و لایق فتنه کشی است و یک آنکه
حیوان را در او فتنه می کشد می بیند و اگر چه یک بیخ یک

[illegible][illegible]

[illegible]

فضل و ما سقون که در عهد و خاندان دست سلف نصرانی
شهرام برکت سینه نام با سید جدا متعلق اکثر اعمال نهالها

[illegible]

که از دست فرزند رسیده میجو فنور بنام آفتاب فنور منور میگویند
اینکه با یکدیگر است نه در فنور با یکدیگر کار کرده باینکه دو فنور
بر روی زمین میوزد و یکدیگر را از منقعه میزد و آن یکدیگر
فمنیت که آب فنور یک آب و در هر یک از آب یک فنور دیگر
تا حقیقت است در هر جزایر و فضا در هر یک از زمین خالص
اندر دران سنگینه و آب هیچ وجه ندارد از اصل خود جدا که
دارد از آب یک فنور در هر یک از منقعه در هر یک از آب یک فنور
فنور و که دران آب حل شده و یک قطعه از زمین را دیده و بنا
بر این فنور را در این پایه نگاه داشت و بود از آن آب را
بجای خود نگه داشته و در هر یک از منقعه خالص است
در انوار در حالت صفات و نورینه و در هر یک از صفات
هر یک با هر یک و در هر یک صفی و در هر یک صفی
هر یک از انوار ابر داشته و با نرزه مقابل آن آب هر یک
ساخته و دران آب کوکونیک رکنه و بنا بر آن روزگاه
گاه هر یک از انوار آب کوکونیک یکدیگر از صفات را بخیر
که با هر یک از انوار و در هر یک از انوار و در هر یک از انوار

نه طرف مرمانه و ایه فزونی و نه مانده با ما بقدر فضا و کو
 و کو نه شده و ترکی شده و یک فضا ایه و کو جو مراد و این
 در زمین محلول مرمانه به ازان این زمین با ازان را کو ان
 در دشت صاف نموده و در دشت کو ایش مراد و نه فضا
 سینه بعد و انرا محلول بعد از عاکل کوبه میکنه تا به یک
 نموده و اکبر را ~~محلول~~ میخیزانند و انوقت ان چیز خاک بود
 که در خاک ریخته و در درختان مثل فروخته و میگردد و در
 ان کو به یک لوله کشا و از مس متصل به ان و به سران لوله
 داخل در ظرف پر از آب سرد میکنند و بعد از ان کو به
 برود گرم میکنند و در سر و دست بخار از ان کو به
 میخیزد و در ظرف است از اکیه و کاین و به درون کردن
 و از یک کوزه در ظرف آب و در چیز کوبه با اثرات گرمی و حرارت
 و به جاده و دست دیگر و کو به گرم نموده و به استاده
 آید و میکنند و در ظرف آب سرد و در لوله مس و در
 کردن کو به نموده و میانی از اثر حرارت زیاد گرمی اکیه فزونی
 و از کوزه نموده با اکثر ان یک اکیه و کاین و به درون
 ان یک گرمی و در درون وجود مراد و و نموده میشوند

و سفوفه اکیه سفوفیک و نهاده اند که در دست کار از کرب
 سرون آید و در درمراستیکه ذکر شده میگوید در دستکار
 سفوفه اکیه سفوفه و اعظم کبریتها و فرنگ است و قیصر اینها
 سفوفه لاختره و اثار بسیار حرکت و قوت مانده و مانده و خواه
 کوزاندن لقا میبردند و لا چون استخوان در استخوان خطرات
 بود و قوت داشتند و ضعیفی در دست نیست و قوتی در تانک
 پنج ترکیب مختلف از سفوفه و اکیزن نهاده و آنها اکیه و سفوفه
 و اکیه سفوفه و اکیه ابر سفوفه و اکیه ابر سفوفیک و اکیه
 سفوفیک میباشند اما اکسید صفتی در اکیه اکیه و سفوفه
 صبر است قریب بود و بدین علم غیر معلول در آب و عرق و از رو
 چوب روغنها و در نارنگی و کشتن نمیشد و طرز ساختن آن آید
 و بعد از آن اکیزن سفوفه را آب شده در آب گرم میرسانند
 در آن اکسید ایمی سفوفه و سفوفه و سفوفه و خواهی بود
 ایند و اکیه اکیه که در دست کبریت گردیده و از آنها میبردند و در
 سفوفه و اکیه سفوفیک و سفوفه و جود و در اقیانوس آب کبریت
 گردیده اکیزن آن با بعد از آن اکیه از آن ترکیب شده و اکیه و در آن

اینها را در دست کار از کرب
 سرون آید و در درمراستیکه ذکر شده میگوید در دستکار
 سفوفه اکیه سفوفه و اعظم کبریتها و فرنگ است و قیصر اینها
 سفوفه لاختره و اثار بسیار حرکت و قوت مانده و مانده و خواه
 کوزاندن لقا میبردند و لا چون استخوان در استخوان خطرات
 بود و قوت داشتند و ضعیفی در دست نیست و قوتی در تانک
 پنج ترکیب مختلف از سفوفه و اکیزن نهاده و آنها اکیه و سفوفه
 و اکیه سفوفه و اکیه ابر سفوفه و اکیه ابر سفوفیک و اکیه
 سفوفیک میباشند اما اکسید صفتی در اکیه اکیه و سفوفه
 صبر است قریب بود و بدین علم غیر معلول در آب و عرق و از رو
 چوب روغنها و در نارنگی و کشتن نمیشد و طرز ساختن آن آید
 و بعد از آن اکیزن سفوفه را آب شده در آب گرم میرسانند
 در آن اکسید ایمی سفوفه و سفوفه و سفوفه و خواهی بود
 ایند و اکیه اکیه که در دست کبریت گردیده و از آنها میبردند و در
 سفوفه و اکیه سفوفیک و سفوفه و جود و در اقیانوس آب کبریت
 گردیده اکیزن آن با بعد از آن اکیه از آن ترکیب شده و اکیه و در آن

سفوفه و جود و در دست کار از کرب
 سرون آید و در درمراستیکه ذکر شده میگوید در دستکار
 سفوفه اکیه سفوفه و اعظم کبریتها و فرنگ است و قیصر اینها
 سفوفه لاختره و اثار بسیار حرکت و قوت مانده و مانده و خواه
 کوزاندن لقا میبردند و لا چون استخوان در استخوان خطرات
 بود و قوت داشتند و ضعیفی در دست نیست و قوتی در تانک
 پنج ترکیب مختلف از سفوفه و اکیزن نهاده و آنها اکیه و سفوفه
 و اکیه سفوفه و اکیه ابر سفوفه و اکیه ابر سفوفیک و اکیه
 سفوفیک میباشند اما اکسید صفتی در اکیه اکیه و سفوفه
 صبر است قریب بود و بدین علم غیر معلول در آب و عرق و از رو
 چوب روغنها و در نارنگی و کشتن نمیشد و طرز ساختن آن آید
 و بعد از آن اکیزن سفوفه را آب شده در آب گرم میرسانند
 در آن اکسید ایمی سفوفه و سفوفه و سفوفه و خواهی بود
 ایند و اکیه اکیه که در دست کبریت گردیده و از آنها میبردند و در
 سفوفه و اکیه سفوفیک و سفوفه و جود و در اقیانوس آب کبریت
 گردیده اکیزن آن با بعد از آن اکیه از آن ترکیب شده و اکیه و در آن

اینها را در دست کار از کرب
 سرون آید و در درمراستیکه ذکر شده میگوید در دستکار
 سفوفه اکیه سفوفه و اعظم کبریتها و فرنگ است و قیصر اینها
 سفوفه لاختره و اثار بسیار حرکت و قوت مانده و مانده و خواه
 کوزاندن لقا میبردند و لا چون استخوان در استخوان خطرات
 بود و قوت داشتند و ضعیفی در دست نیست و قوتی در تانک
 پنج ترکیب مختلف از سفوفه و اکیزن نهاده و آنها اکیه و سفوفه
 و اکیه سفوفه و اکیه ابر سفوفه و اکیه ابر سفوفیک و اکیه
 سفوفیک میباشند اما اکسید صفتی در اکیه اکیه و سفوفه
 صبر است قریب بود و بدین علم غیر معلول در آب و عرق و از رو
 چوب روغنها و در نارنگی و کشتن نمیشد و طرز ساختن آن آید
 و بعد از آن اکیزن سفوفه را آب شده در آب گرم میرسانند
 در آن اکسید ایمی سفوفه و سفوفه و سفوفه و خواهی بود
 ایند و اکیه اکیه که در دست کبریت گردیده و از آنها میبردند و در
 سفوفه و اکیه سفوفیک و سفوفه و جود و در اقیانوس آب کبریت
 گردیده اکیزن آن با بعد از آن اکیه از آن ترکیب شده و اکیه و در آن

شته یک آب فوژ در دست سرخا به و از رقیق و اقوام او در آب
 کلو را به یک رضا میجو آب فوژ و در رقیق میماند
 فصلی در اسید فوژ یک و این حجر است همیشه رقیق و نافع و
 به رنگ و بسیار با طعم باور فوژ و وزن آن زیاده از آب است و با
 حرارت مثل آن آب و دیگر بجز به میجو و طرز ساختن آن است که بعد از آن
 فوژ را در یک صیف که از ده و آن صیف را در در و صیف قرار میدهد
 و آنرا را در صیف و طرز بر سنگارند فوژ را در در و صیف قرار میدهد و از
 اختلاف آن آب با آب فوژ یک و بعد از آن در صیف قرار میدهد و از
 رقیق میجو و در صیف میریزد و آب فوژ یک صیف است صیف بسیار
 ترش به رنگ و به طعم و رنگ آب و با طعم است فوژ میگویند و
 وزن آن که در آن زیاده از آب است و میگویند که سبزه میجو و رنگی
 با انگار و رنگ آن شده که در و در صیف است و با حرارت فوژ از
 شده و به از سرد شدن صیف شیشه میجو و چون حرارت زیاده از آب
 آب به حالت بخار میجو و حرارت که در صیف است از آب فوژ که در صیف
 و در صیف که با آب که در صیف است به طعم و به طعم آب فوژ یک صیف
 طرا اگر در صیف در آنجا باشد این آب در صیف را در صیف رقیق
 میجو و آب که در صیف است از اصل سرخا به و آن رقیق آب فوژ یک
 رقیق میماند و در صیف از اصل سرخا به و در صیف است از اصل سرخا

[illegible]

ضغور یافت می شود و این بهر جهت از آنکه در آنجا
 ضغور با همه روشن تر لیک شده بخار سس کوی ضغور دیده روشن
 و جوهر مراد در وجه ساحتی این سس کوی ضغور دیده روشن با
 در یک شیشه نه که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 بخار است و این که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 با نه در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 مراد در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 سکتیه و این که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 مراد در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 ضغور با همه روشن و جوهر مراد در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 در یک شیشه نه که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 و کو کرد در این دنیا بهر جهت در حالت ترکیب و در حالت خالی و
 که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 با نه که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 تخم و در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 بکته این معدن که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 بهر جهت و این طرف را گرم میکنند با حرارت که کو کرد در آنجا ضغور
 در

در آنجا ضغور

در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 و صلب در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 و کو کرد در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 با نه که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 سکتیه و این که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 مراد در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 ضغور با همه روشن و جوهر مراد در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 در یک شیشه نه که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 و کو کرد در این دنیا بهر جهت در حالت ترکیب و در حالت خالی و
 که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 با نه که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 تخم و در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 بکته این معدن که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور و این که در آنجا ضغور
 بهر جهت و این طرف را گرم میکنند با حرارت که کو کرد در آنجا ضغور
 در

در جهموریه خواجگان و ائمه کونوز و کارکنان بزرگ و اعظم برادر
 و بند و بایک و در خارج و در اندیشه و اصلاح و رفاه میکنند و چون میخواستند
 در آن نفسی گشتند و این کار را در اول رنگ آب بنام لافریز میکنند
 و در آخر از در نمایه و وزن مخصوص آن را ۲۵۰ گرم است
 حار است و زلاله و میسند و بار و در وقت رقیق میگویند و اکثر آن
 پنج اثر میکنند با عوارض و در مقام فریاد یک کیده آب سرد و در وقت
 یکیده بخار ائمه کونوز و در اصل مرغاب و این رنگ است از یکدیگر و اگر
 در آن اکثر آن را این ائمه در این دنیا یافتند و نفوذ مغز و یک کیده اثر و
 یکیده ساهت این ائمه یکیده را این ائمه در این دنیا یافتند و نفوذ مغز و یک کیده اثر و
 کونوز و یکیده گرم نمایند در این ائمه یکیده ائمه کونوز و یکیده گرم کردند
 در اکثر آن ائمه کونوز و این اکثر آن با جهموریه رنگ شده یک ائمه
 مرکب و جهموریه و این ائمه مرکب و مرکب و یک ائمه کونوز و یک ائمه
 رنگ شده یک کیده مرکب و جهموریه و ائمه کونوز و مرکب و این
 و طبایع این کار را از راه او استشفی عله میکنند و این کار را
 بر این صند بنام صند بنام ۱۶۱ اسید این صند بنام
 صند بنام رقیق و یک و در وقت و عوارض و یک کیده در
 ائمه کونوز و ائمه کونوز و وزن مخصوص آن ۲۷۰ گرم است

و مر لکیر

و مرکز است از ایتم کوگرد و پنج ایتم اکثرین و طهر ساحتی آن نیست
در نزد از بار ایتم کوفور و به بر ایتم مکان و خلوط آب است
میرسانه بر ایتم مکان و طهر اکثرین در در بنا بر این ایتم کوفور و
طهر بر ایتم اکثرین این بر ایتم لا جذب میکند و ایتم ایتم کوفور و
بوجهر او در دو این ایتم کوفور و یک با ایتم مکان و یک
شده یک ایتم کوفور و مکان بوجهر او در در در آب حل شده
در اوقات یکدیگر از ایتم کوفور و یک در این آب میریزند تا ایتم کوفور در
در آن بهرید ایتم کوفور و یک ایتم کوفور و مکان و طهر میکند
و با ایتم مکان و یک شده یک کوفور و مکان بوجهر او در
در شتر و در در طرف مرانه و ایتم ایتم کوفور و یک در رفیق
محمول مرانه و به از آن انرفیق و طهر و یک در طرف خاک از
ای ایتم مرانه اما ایتم کوفور و یک و ایتم کوفور
از هیچ ایتم اکثریت و در طهر و یک در این ایتم کوفور و یک
طهر و یک در این ایتم حکماء و اصحاب کارخانه معید و ترنج و ایتم
قوت زیاده از آن ایتم اول و یک ایتم از صنایع خود اعظم کرده
بنابر این ایتم ایتم در ولایت نهاست خانه در در در
و اما تا در در قریب و میتوان گفت و مقدار ایتم کوفور و یک
در این ولایت ایتم ایتم و یک ایتم میکند و قریب از آن

ولایت و غیاثی سید سولفوریک اینر اسیه جبر است همیشه رقیق و سفید
 و پودر و غلیظت روغن در رنگ این نبات لا یتدیت در صیه تا متر فرزند
 و وزن مخصوص آن یکصد و نیم و شصت و چهار و هزار و پنجاه و هشت و ۱۸۴
 و اینر اسیه محرق ترین اسیه تا متر و هیچ اجسام نبات و حیوان محض جادوت
 با اینر اسیه از مع متلاثر نمیشد لهذا او برترین سم را کلات است و دیده
 یا هارده درجه زیر صفر مصلوب و کرسالتیزه میشود و قلیکه او را برادر
 گرم غایبه بدون آنکه بخیزد بنوعی میخورد و بعد از آن بخوشی آنه کنار
 میگذرد و هوا و اکیزن هیچ وجه اثر در آن نمیکند لیکن اگر اکیزن
 در خسته باشد اسیه کولفوریک از طرفت او جذب مرغایه لهذا اسیه کولفوریک
 مجادوت محو اثر قریح میسرساند و علاوه بر آن بعد از چند دقیقه
 میگذرد و ترشحه همچون لوله از طرفت است و از او جذب میکنند
 و سبب سیاه شدن آنست که چون در هوای همیشه اجزاء را کانیکی هم میرسد
 و اینر اجزاء مخلوط با آن اسیه گردیده بخیزد بابت و کاربن و او را
 سیاه میکنند میگردند و از ترکیب آب و اسیه کولفوریک احد است
 حرارت زلالر میخورد و هم در کتری او نشان میدهد و هرگاه
 چهار قسمت از اسیه کولفوریک و یک قسمت از آب را مخلوط

هم

هم غایبه نبوده کمتر از او نشان میدهد و اگر تم مومتر لا در آن
 کتری آنه صیوه تا صید و پنج درجه بالا در صفر میرسد و اگر بعضی آن نشان
 قد بر برف یا پنج مخلوط او غایبه شدت حرارت زلالر خواهر شد و در کتری
 اگر چهار قسمت از برف یا پنج مخلوط یک قسمت اسیه کولفوریک با غایبه صیوه
 تر مومتر تا صید درجه زیر صفر زلالر غایبه بجز و کتری و صفر با
 حرارت زلالر او را با شید کولفوریک و اکیزن بخیزد مرغایه و فلزات
 مصلوبت او را بخیزد مرغایه و از اینر بخیزد یک سولفوس و اسیه کولفوریک
 و جوهر آن هیچ رنگ از فلزات با حرارت شدت از اسیه کولفوریک را
 بخیزد مرغایه آنه گردد کولور تا سیوم و سبب سیوم و رنگ و شکاف ظاهر
 ساختن مقدار زلالر اسیه کولفوریک در کارخانه این است که شست
 قسمت از کتری و در یک قسمت از برف او را با شید اخلوط نموده
 میوزانده از اینر احتراق اسیه کولفوریک و ریح اسیه کولفوریک
 و هر دو بخار میشوند و جوهر ایند و اینر بخار را داخل یک ظرف
 سرب مرغایه و در اینر ان اطاق قدر آب باشد از او
 ایند در ان اطاق محو و بر بخار آب و هوا میگذرد و انما صید میکند
 با اسیه کولفوریک با اکیزن او را ترکیب شده یک اسیه اسیه کولفوریک و جوهر
 مراد و و اینر اسیه اسیه کولفوریک با اثر بخار از اسیه کولفوریک و
 اکیزن و از او گرفته سلج مرغایه با اسیه کولفوریک و او را در

اسید کونوژیک حکم و عفو باره به اسید و شردن شوق و
 اسید کونوژیک با بخار آب رقیق شده به نه اطلاق میرزد
 از ضعیف دفعه تازه منزه اینفلوآنزا در زمین اطلاق میسر نشد
 میگردد و آن آب ترش را اسید کونوژیک دارد و در یک
 دسر یک ریخته با حرارت ناکشت و شش درجه بر اسید قوام می
 آورند و اسید کونوژیک مرکب است از سولفات اتم اکثرین و یک
 اتم سولف و اچباء این اسید را در آب حل نموده مویض می نمایند
 بجهت ناخوشتر نماند و ترش که تم میوزانته فعلی است میگوید که در
 باقیمانده ماه شش به این اسید به روشی چون مرکب شده با بوضوح متوجه
 خاصیت آنرا دارد و اسید بوجوه آورده و از آن ترش این اسید
 از اسید غائی که با اکثرین بوجوه میزاید اینها را اسید ز اسید ماسیه
 اند و گوگرد از جمله متکوه میزاید که با اسید و روش ترکیب شده
 یک اسید به نام ماسیه بوجوه آورده و آن اسید را اسید کونوژیک است
 و اسید لایمان سولف و یک صهر است که از یک اسید با یک
 دسر و طبعی که مال است بر شش و شش این و در آن شش است بوجوه
 شش مرغ کشیده و اقسام روشی را خاموش می کنند و رنگ

آن شش که کفر می کشند و وزن مخصوص آن یکد و نام ۱۰۱۹۱۲
 مرشده در میان اجماع بخاریت است این بخار از همه شیرین و اسید
 بر از یک طرف از این بخار دانه شده به یک طرف و بطور الامام لا در جنبه
 و قیقه می کشند و هوا می کشد و قیقه و بجا و یک هوا از این بخار دانه شده
 آب را در دست بکشد قیقه به روش حکم را در دست و اشیا صمد به دست
 احتیاط در جابه میرزد داخل شده غفله می کشد بجهت این بخار است این
 اسید از فضا و بوجوه در می تواند رقیق شد و حرارت فرزند این
 اسید به گوگرد و اسید و روش تجزیه می گردد و در هوا شش مرغ هوا
 و اکثرین و از روش را و نمیتواند کرد و بکشی با حرارت از اکثرین
 می کشند غلظت و بوجوه و بعد از آن بوجوه می کشند و روش از اجنبی ترش
 و بکشی در این باب قوه غلظت را از آن و دیگر است و بجهت این
 خاصیت و در غلظت می رسد اول از راه اول آوردن اشیا صمد به
 بخار اسید را به روش کونوژیک به روشی شده اند که با بوجوه از راه این
 یک جنبه فقط که در روش و در روش و در روش و در میان روش
 به روشی که در آن دماک را در روش و در روش و در روش و در روش
 متضاد می باشد رفع از راه غایب و آب که متقابل جمع می آید این اسید
 حل نموده و اسید را به روش کونوژیک بوجوه آورده و رقیق را به اسید رقیق
 به روش مرشده و خواص آن منبر اسید بخار است و اغلب از غلظت

با دو دھرات این سیم را در آنجا بچیند و اگر در آنجا بچیند
 کولور بوجور او در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 اغلب از آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 چنانچه و غیر بچیند و این سیم را در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 بیش در وقت سوزن بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 این سیم را در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 کچم بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 آنم کو کرد و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 کولور یک لا در کولور او بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 با کو کرد و کولور او بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 مر آنجا و این سیم را در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 حلیس بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 سده یک کولور بوجور او در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 کو کرد و یک آنم بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 او را بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 به است و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند

و نام سینه و وزن مخصوص آن یکصد و نام و مشخصه وقت و در آنجا بچیند
 نام ۱۰۷۹ و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 تر یک این سیم را در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 مر آنجا و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 کولور یک لا در کولور او بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 جسم بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 با یک بیش و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 به نور و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 از صد در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 رنگ بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 به جسم مختلف بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 صلیب بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 در آب است و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 به کجالت بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند
 و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند و در آنجا بچیند

رقیق سفید شنبه با سیه کونور یک و خواص این شنبه بیک کونور یک است
 و این ترکیب است از یک آنم سلنیوم و سه آنم کزین و طرز ساختن
 اینست که اولاً با سیراده پودری که مرمرانه صبر از آنها گرفته
 مرکب است از سلیش و پودری و اولاد را با رخیه حل میکرد و
 بعد از آن قدر از سیراده پودری مخلوط با سلیشند از اینها یک
 تیراده سلنیوم و غیر محلول است و جوهر می آید و آن پر برشته و از آن
 رقیق گرفته مخلوط با سیه کونور یک میریزند از ترکیب اینها یک
 کونور یک پودری و در دیگر و در یک سلیش و در رقیق محلول
 می نمایند و جوهر و از ترکیب سلنیوم با سیه و وزن یک کونور یک
 جوهر می آید و اولاد هم مثل سیه کونور یک می زنند و غیره
 کونور یک و کونور یک و در دیگر سلیش و فلز می زنند و این شنبه
 صبر است بخاریه و پودری و طعم آن شنبه سیه کونور یک
 را سایر خواص آنم مثل سیه کونور یک می زنند و مرکب است
 از جوهر آنم سیه و وزن یک آنم سلنیوم و سلنیوم و در کتیه آن
 فایده دارد و فصل در میان حد و این
 صبر است و صبر از این شنبه باشد و به آن خواص

۱/۲

[illegible]

و با جمع فلزات با سیزده لک شده و در این فلز جوهری دارد
 فصل در سستی دل بعد از خاکستر منقح نبات بخور و بعد از آن
 و بعد از آن جوهری دارد در آب میریزند آب در آنجا میماند که
 در آن خاکستر منقح مل میماند و آن رقیق را که در آنست قوام میآورند و بعد
 از سرد شدن آن رقیق هیچ مکه با بجز در آنجا نماند و در رقیق با
 در آنجا میماند و بعد از جدا شدن مکه از آنجا که در آن رقیق آن رقیق
 و باره قوام آورده با اسید کونو یک در یک کونو متصل است به لوتش
 و بلون میریزند و آنها را جوهری میآورند از این جوهری کیفیت است
 کونو یک بخور کرده اگر آن با پودا سیوم و کونو یک ترکیب شده
 اسید و پودا سیوم و کونو یک جوهری میآورند اسید کونو و متصاعد میگردد
 و صفت دیگر اسید کونو یک و بخور کرده با اسید کونو سیوم و کونو یک
 ترکیب شده و کونو یک جوهری میآورند و در آنجا مانه متصاعد گردیده در
 آنجا نشود و در بلون میجد میگرد و بجهت خالص کردن در آن جوهری منقح و در
 آب شسته و باره قطره میماند و اطباء او را مفر د یا مفر د استمال
 می نمایند و بعد از آنکه اجسامیت که در طبیعت بسیار مفید است
 فصل در سستی دل با اکثریت و از ترکیب با اکثریت اسید
 جوهری میآورند و آنها اسید و اسید یک و اسید ای بی یک

بکشته

بکشته اما اسید و جوهری میآورند که در آنجا مانه در حالت بدست آمده
 و این بدست در آنجا مانه در وقت و در یک محلول که در آنجا مانه
 بعد از آن بریزند تا اینکه اسید رقیق است و او کشته بر کف نشود اما اسید
 با یک جوهری است صلیب شده و در آنجا مانه در آنجا مانه در آنجا مانه
 در آنجا مانه میماند و در آنجا مانه در آنجا مانه در آنجا مانه
 جوهری او را با اکثریت و در آنجا مانه در آنجا مانه در آنجا مانه
 او را در آنجا مانه در آنجا مانه در آنجا مانه در آنجا مانه
 و این اسید یک است از آنجا مانه در آنجا مانه در آنجا مانه
 و اسید ای بی یک را مخلوط بر این مانه اسید کونو یک کرده و در
 از اکثریت آنها باید ترکیب شده اسید یک و جوهری میآورند و در
 و در آنجا مانه متصاعد میگردد و در آنجا مانه در آنجا مانه
 کم که در رقیق میماند اسید یک را در آنجا مانه در آنجا مانه
 این رقیق که در آنجا مانه در آنجا مانه در آنجا مانه
 که در آنجا مانه در آنجا مانه در آنجا مانه در آنجا مانه
 ذکر نمایم بدات و پودا سیوم در آب حار منقح و در آن اسید و پودا سیوم
 و کونو یک میماند از آنجا مانه در آنجا مانه در آنجا مانه
 پودا سیوم از آنجا مانه در آنجا مانه در آنجا مانه در آنجا مانه
 ترکیب شده یک اسید و اسید یک و اسید ای بی یک

باشد بوجه مرادند و این آب است و در آنکه در آب حل نموده در
 آن قدر از آن برادر دارند میزنند از ترکیب اینها یک آب سردی دارند
 و بوجه مرادند در درختی که این آب برید است (از آن را در آب
 میزنند آب اولی باید ای برید یک و در رقیق محلول میماند و یک
 ای برید است باز یک و غیر محلول است در نه آب میماند بعد از جدا شدن
 این آب برید است باز یک و از رقیق رقیق بود در آنش و ام مرادند
 و اسید ای برید یک از رقیق بعد از سرد شدن که سبب آنست و این اسید
 در این مشک نیست این هم مراحت با کیمیا و این سبب و این اسید
 مرکب است از آن و در وقت آن که این و این سبب اسید میماند
 و فایده ندارد و این با سبب و شفت ترکیب شده اسید
 یک بوجه مرادند و این اسید صفت کیمیا را بر شوی و یک
 با برشته و رنگ این سبب را فرزند میکند و اجام روشن را فرزند میکند
 در میان اینها رسیده را از آن متعاضد میکند و وزن مخصوص آن ۸۲۸۵
 میزنند و با محاربت با ایا که در حرارت فرزند میزند و با حرارت
 بعضی از آن است که بکوبیده میزند و با برشته و بوجه مرادند و اسید
 تمام این اسید را جذب میکند اسید ایدر و یک رقیق در دست میکند
 و مرکب است از یک آن میزدند و با این در طهر سبب است
 این

این آب که در درخت خنجر و در آب گرم که آب کوبیده گردیده از آن
 آن با خنجر ترکیب شده اسید خنجر و بوجه مرادند و از ترکیب
 اسید در زن و این اسید ایدر و یک در دست میزنند و متعاضد میزند و با
 با کربن هم مرکب شده است و با کربن و کربن در کربن و کربن و کربن
 مرادند و از ترکیب این با خنجر برت و با کربن و کربن و کربن
 و با کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن
 و بوجه مرادند و اسید کربن و یک فایده میزند و این صفت
 با رقیق سبب با کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن
 فایده میزند اما از ترکیب این دو کربن و کربن و کربن و کربن و کربن
 او را از رار امر اضطرر و در کربن و کربن و کربن و کربن و کربن
 صفت شفت دارد و کربن سبب و کربن شفت و طهر شفتی آن این است
 که با کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن
 و با کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن
 بوجه مرادند و در فصل سبب و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن
 رقیق با کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن
 و از دست میکند و در هر صفت درجه حرارت کوبیده میزند و با کربن
 کربن و کربن و این کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن
 برید است و بر کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن و کربن

[illegible][illegible]

[illegible]

قصید

فصل از تهیه طوطی یک و چهار قسمت از طوطی است و پوستش خوشی قسمت از تهیه
شیر یک و هشت قسمت از آب لادن و یک کوزه یکون میزند از آن خارج است
تا پنج تا یک بار روزی یک بار از آن استفاده میگرد و در این چهار قسمت زیاده طوطی
در کوزه نماند و تمام می نماید و با مامور است اغلب از مخلوطه تجزیه میگرد
با یک صندل از این چهار قسمت طوطی یک کوزه و در این چهار قسمت است از طوطی
کلور و سدر انم اثران اما تهیه کلور یک است این تهیه صبر است و صندل و سدر
درشت ترش و زرد است و در اول فرزند بعد از آن به نعل میگرداند و با یک
زرد یک شده و کلور و سدر او در دوازده ساعت از این که کلور است و با یک است
در آب حل نموده با آب کوزه یک تجزیه میگرداند و به کوزه یک است از اجابت
نمونه یک کوزه است و با یک کوزه در دوازده ساعت از این که کلور یک است
تا نه و در آب حل نموده و با یک از جدا نموده در دوازده ساعت از این که اجابت
طوطی و سدر او در دوازده ساعت از این که کلور یک است از این که کلور و سدر
اما تهیه این کلور یک و این تهیه صبر است و صندل و سدر و کلور یک
نمونه و فرزند میگرداند لیکن نمونده تمام کرد و با یک کوزه است و با یک
تجزیه شود کالت نماید میگرداند از این که در آن ان ابر کلور است و با یک
و آب کوزه یک و در یک کوزه نیم فرمایند آب کوزه یک و با یک و با یک
نمونه ابر کلور یک نمونده و با یک میگرداند و با یک و با یک و با یک

نصفه از هر یک در یک بشهانه متعاقب میگردود و در یک ظرف برقیق شده جمع

[illegible]

4

[illegible]

[illegible]

مستحقها

مردمانه و در بالون در دست رهن میگرد اما اسید فیریک و آب
خیزیک جبر است رهن میبند باور سازش را اکثر در قوق و حیدر از د کعبه و ملا
فاصله سیکلر سید داده اند این اسید یک از سید نیزیمات است در رنگ
چینا لایقیت قرمز میکند و در زن مخصوصان یکید دایم با فند و ماه چهار
براز می بینند و در شکافش درجه حرارت استه او میکند بخوشه در کار
شیر و با حرارت قرمز باشد آبجو شیریکه اگرین بخوبه و در قوق و درجه
در حفر کالت اسید سیکلر میگوید که اگرین به رطوبت بی اثر در این است
میکنند لیکن اگر این کار را رطوبت داشته باشد از این اسید کار میسر است
میگوید که رطوبت بی با اگرین را جذب نماید اسید از غلظت و فند
متولد شود و اگر بخوبه میگردانده از راجع است کرد و در از اگرین او را
و بعضی از این جام هم او را در حرارت متعادل بخوبه میگویند که در آب
رنگ از این اسید در محلول میاید و در وقت حل کردن اعداد حرارت از این اسید
و در این اسید در دینیک محلول در آب است مثل جواهر آب در حالت غلظت
لیکن خارش است که در حالت خلالت نه شش زیاده است اسید فیریک بودن
اب میزنند و اندک اندک اسید فیریکه از آن پرورز نباشد مرکب است از اسید
اسید فیریک و دیگر اتم آب بنا بر این مرکب است از ۱۰۰ میزدوزن و پنج اتم اگرین
و دیگر اتم آب را این اسید در دنیا یافت میگرد و در حالت رنگ با سیدر شش
با سیدر و با سیدر و در این است که در از شیر او را میسوزد و سیدر و سیدر
و ابر املوطه نموده و یک کروز متصل به بالون ریخته توخیر نماید در این

مستحقها

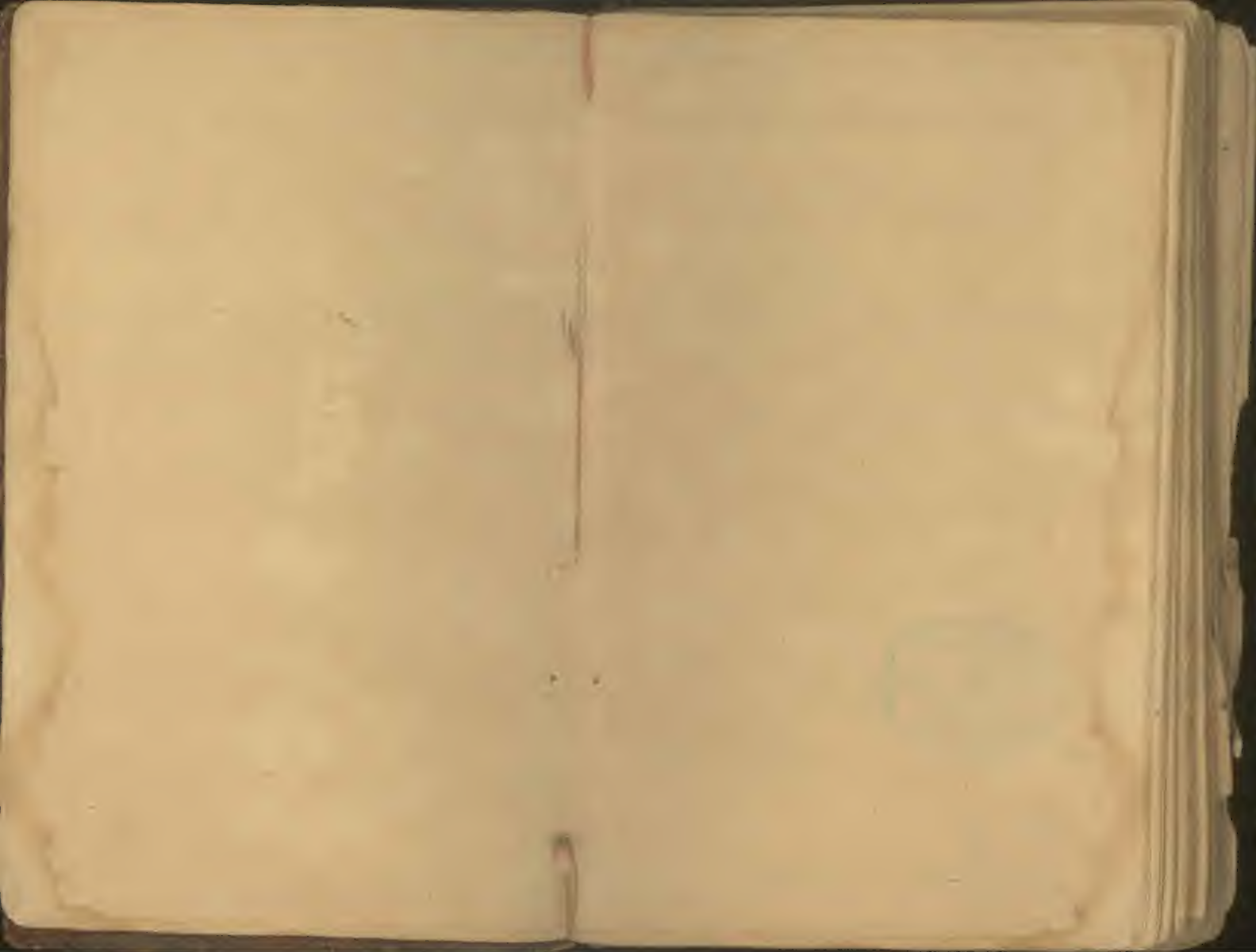
و این سرگشته از یک آنم چوناسیوم و با آنم بیانشن فعلی در

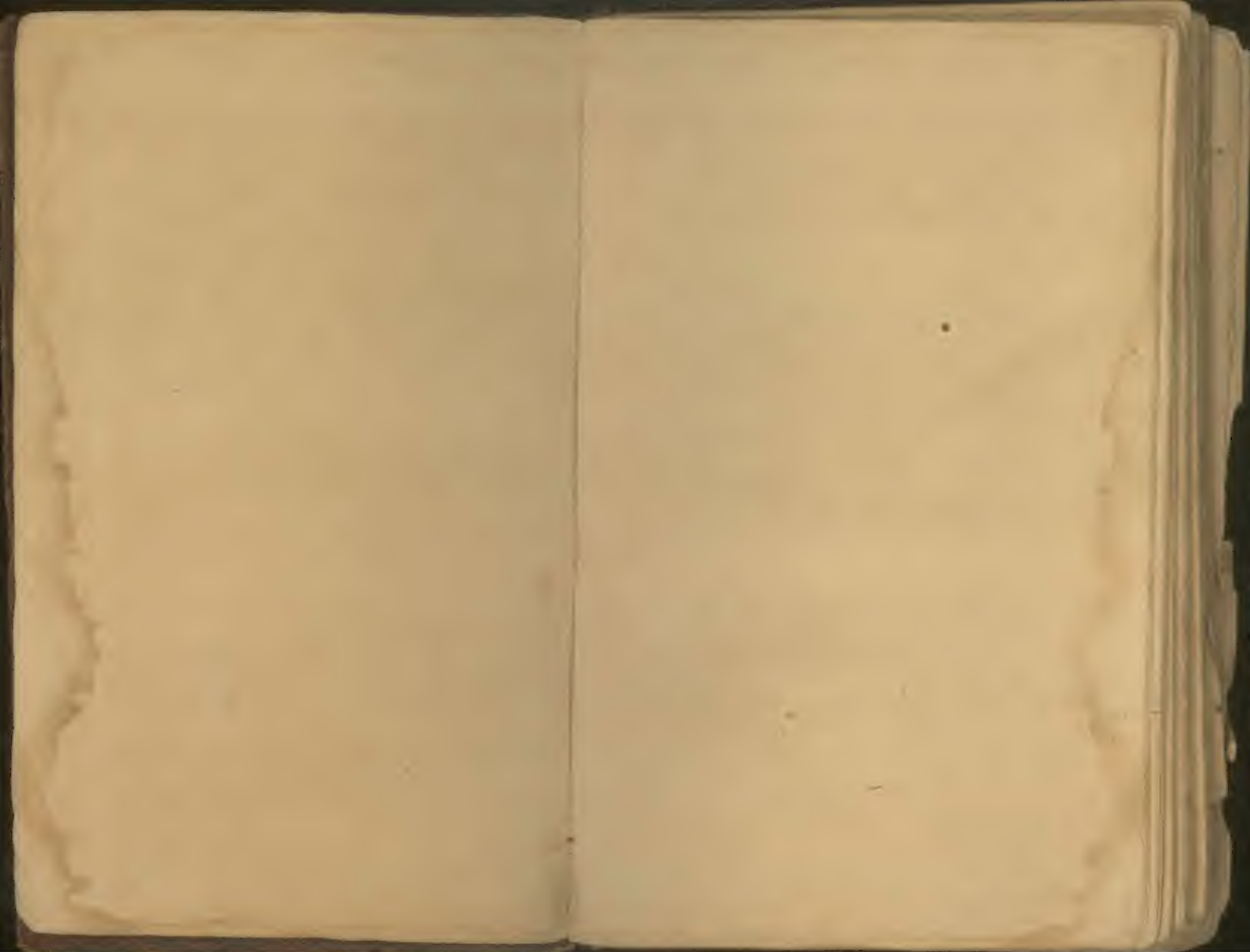
[illegible][illegible][illegible]

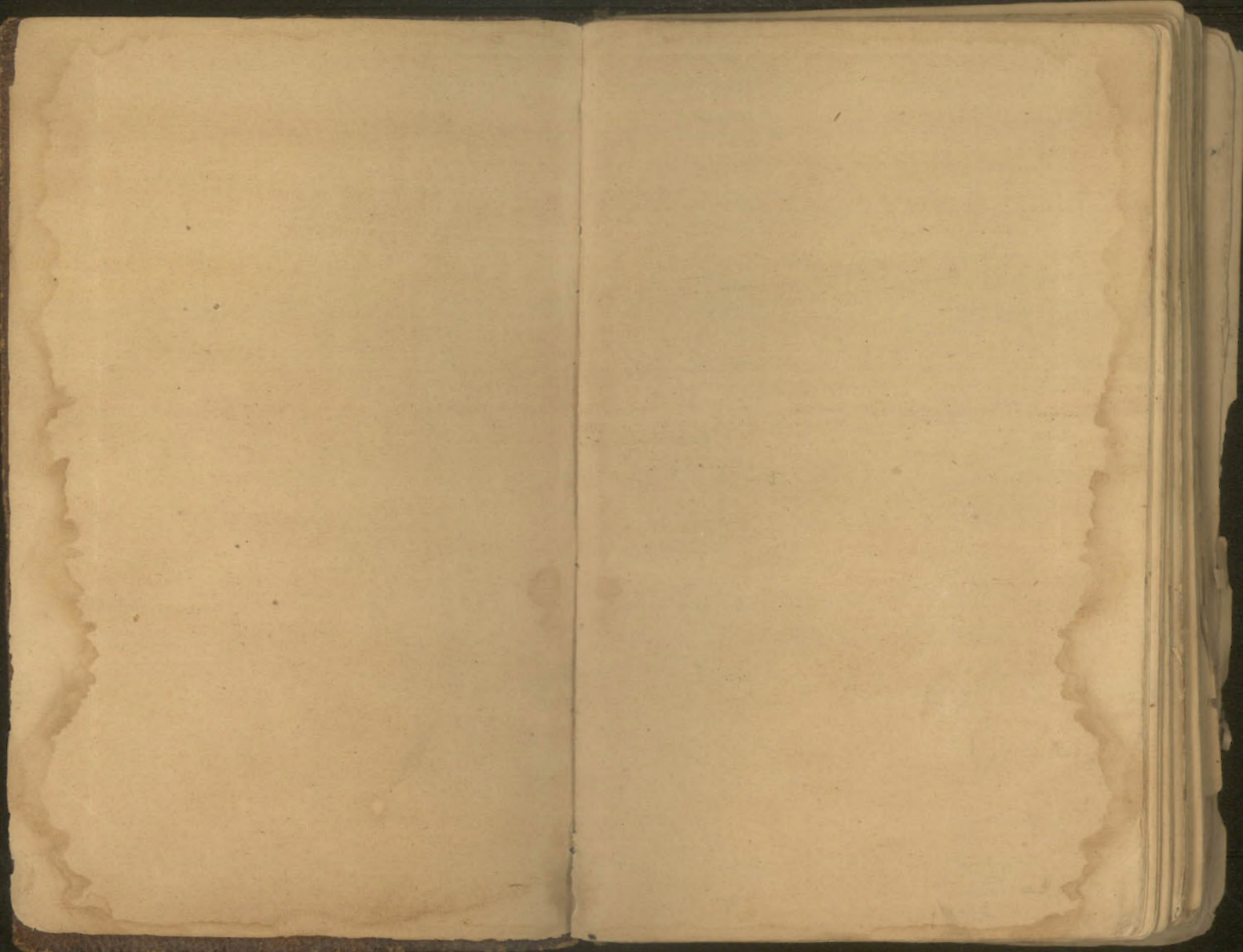
کرب و شقا و سوختن و خفتن و غیر آن و ظهور او در هیچ نوعی کلمه
 شکیله نخواهی با بریم سرشته و طرز سرشته این منبر با بریم است و کلمه
 ماله ای چه فایده ندارد بکنی حضرت از یکجا او پادشاه است و میرود در
 انبار و بنایم از نیک کلمه و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا
 بنی کعبه و در کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا
 اما بر کعبه و کلمه و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا
 اما کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا
 اکبر و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا
 و در آن محضی آن ۳۲ مرتبه و حرا شده از آن منبر برشته او را
 نمیتواند بخیر نموده و همچنین است اکبر و در میان هم از هر یک و آب
 کرب و شقا و سوختن و خفتن و غیر آن کرب و شقا و سوختن و خفتن و غیر آن
 و بنیک و آب در بر آن نقره قطره میریزند برکت تمام این هدیه است
 و احدی حراست نموده از آن کمالی عبادت و این منبر کبریا و کبریا
 و شوق و آب بنویسند از او خلق می گردید و عبادت و در آن حق را از این
 اما کبریا و آب اما کبریا و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 محلول از آب کرم است و از این عبادت اما کبریا و کبریا و کبریا و کبریا
 منور و عبادت اما کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا
 و کبریا

کرب و شقا و سوختن و خفتن و غیر آن و ظهور او در هیچ نوعی کلمه
 شکیله نخواهی با بریم سرشته و طرز سرشته این منبر با بریم است و کلمه
 ماله ای چه فایده ندارد بکنی حضرت از یکجا او پادشاه است و میرود در
 انبار و بنایم از نیک کلمه و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا
 بنی کعبه و در کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا
 اما بر کعبه و کلمه و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا
 اما کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا
 اکبر و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا
 و در آن محضی آن ۳۲ مرتبه و حرا شده از آن منبر برشته او را
 نمیتواند بخیر نموده و همچنین است اکبر و در میان هم از هر یک و آب
 کرب و شقا و سوختن و خفتن و غیر آن کرب و شقا و سوختن و خفتن و غیر آن
 و بنیک و آب در بر آن نقره قطره میریزند برکت تمام این هدیه است
 و احدی حراست نموده از آن کمالی عبادت و این منبر کبریا و کبریا
 و شوق و آب بنویسند از او خلق می گردید و عبادت و در آن حق را از این
 اما کبریا و آب اما کبریا و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 محلول از آب کرم است و از این عبادت اما کبریا و کبریا و کبریا و کبریا
 منور و عبادت اما کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا و کبریا
 و کبریا









Acide acétique

3. 11. 12

در دوش
یادگار از این اشیاء
۳۵
۱۲ نخف
عطار به در دست
۱۰۴

میر
۲۷
در دست
زینت
طربزد و ادب مرده

میر
۳
نظریات و نظم
کتاب کرده هر یک
۱۰۴

Britannique

